



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

# سَبَّحَكَ بِتَمِيْلًا

در آئینه علم رجال

حسن مهدوی

معاونت پژوهش مرکز تحقیق و توسعه آیت الله العظمی خاوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# سهل بن زياد در آينه علم رجال

نويسنده:

حسن مهدي

ناشر چاپي:

مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۹	سهل بن زیاد در آئینه علم رجال
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۴	فهرست مطالب
۱۹	مقدمه معاونت پژوهشی
۲۱	پیشگفتار
۲۵	بخش یکم: کلیات
۲۵	اشاره
۲۸	گفتار یکم: مبانی توثیق
۲۸	اشاره
۲۸	الف) توثیق خاص
۶۱	گفتار دوم: مبانی تضعیف
۶۱	اشاره
۶۱	الف) تصریح یا اشاره معصوم علیه السلام به ضعف
۶۱	ب) سرزنش راوی از سوی دانشمندان رجالی
۷۷	بخش دوم: سرگذشت نامه سهل بن زیاد
۷۷	اشاره
۷۹	گفتار یکم: نگاهی به سرگذشت سهل بن زیاد
۷۹	اشاره
۸۰	تاریخ درگذشت
۸۲	خانواده سهل
۸۲	ویژگی های شخصیتی و مذهبی سهل
۸۳	کتاب های سهل بن زیاد

۸۳	گفتار دوم: اساتید و شاگردان سهل بن زیاد
۹۵	بخش سوم: روی کرد دانشمندان درباره سهل بن زیاد در گستره تاریخ
۹۵	اشاره
۹۸	گفتار یکم: اقوال متقدمین
۹۸	۱. محمد بن الحسن بن ولید قدس سره
۹۹	۲. عباس بن نوح قدس سره
۱۰۰	۳. احمد بن محمد بن عیسی اشعری
۱۰۰	۴. فضل بن شاذان قدس سره
۱۰۰	۵. مرحوم برقی قدس سره
۱۰۰	۶. مرحوم کشی قدس سره
۱۰۱	۷. شیخ مفید قدس سره
۱۰۱	۸. مرحوم ابن غضائری قدس سره
۱۰۲	۹. مرحوم نجاشی قدس سره
۱۰۳	۱۰. شیخ طوسی قدس سره
۱۰۴	گفتار دوم: اقوال متأخرین
۱۰۴	اشاره
۱۰۴	کسانی که سهل را تضعیف کرده اند
۱۰۷	کسانی که اعتماد بر سهل را روا دانسته اند
۱۱۱	سهل بن زیاد در کتاب های فقهی
۱۱۵	بخش چهارم: بررسی دیدگاه های دانشمندان رجالی درباره سهل بن زیاد
۱۱۵	اشاره
۱۱۸	گفتار یکم: انگیزه های تضعیف
۱۱۸	۱. تضعیف و بیرون شدن سهل به دست احمد بن محمد بن عیسی اشعری
۱۳۰	۲. تحمیق سهل از سوی فضل بن شاذان
۱۳۲	۳. تضعیف سهل از سوی ابن غضائری قدس سره
۱۳۶	۴. تضعیف سهل بن زیاد از سوی مرحوم نجاشی قدس سره

۵. تضعیف سهل بن زیاد از سوی شیخ طوسی قدس سره ----- ۱۳۷
۶. تضعیف ابن ولید قدس سره ----- ۱۴۴
۷. شهادت برخی از بزرگان به عاتق بودن سهل ----- ۱۴۴
- گفتار دوم: ادله و شواهد وثاقت سهل بن زیاد ----- ۱۴۵
۱. موضع شیخ مفید قدس سره در قبال سهل ----- ۱۴۵
۲. توثیق شیخ طوسی قدس سره در کتاب الرجال ----- ۱۴۶
۳. کثرت روایت سهل بن زیاد ----- ۱۵۱
۴. کثرت روایت أجلاء از سهل بن زیاد ----- ۱۵۱
۵. مکاتبه سهل و امام عسکری علیه السلام ----- ۱۵۴
۶. نرسیدن لعن یا نکوهش از معصومین علیهم السلام ----- ۱۵۶
۷. کتاب توحید و روایات سالم از سهل بن زیاد ----- ۱۵۷
۸. وجود نام سهل در سلسله اسناد کتاب کامل الزیارات ----- ۱۵۸
۹. وجود نام سهل در سلسله اسناد کتاب تفسیر قمی ----- ۱۶۰
۱۰. شیخ اجازه بودن سهل بن زیاد ----- ۱۶۱
- بخش پنجم: بررسی تحلیلی روایات سهل بن زیاد ----- ۱۶۳
- اشاره ----- ۱۶۳
۱. احادیثی که ممکن است پیشینیان و اهل قم، معانی غلوآمیز را از آن‌ها برداشت کرده باشند ----- ۱۶۶
۲. احادیث مقابل معنای غلو ----- ۱۷۴
- اشاره ----- ۱۷۴
- ۱-۲. روایاتی که در نکوهش غلات است ----- ۱۷۵
- ۲-۲. روایاتی که دلالت بر توحید دارد ----- ۱۷۶
- ۳-۲. روایاتی که بر وجود تکلیف دلالت دارد ----- ۱۷۹
- ۴-۲. روایاتی که سهل بن زیاد درباره احکام شرعی دارد ----- ۱۸۰
- ۵-۲. روایاتی که با دیدگاه پیشینیان درباره ائمه سازگار است ----- ۱۸۲
۳. روایاتی که ربطی به معنا غلو ندارند ----- ۱۸۴
- نتیجه گیری ----- ۱۸۸

۱۸۹ ----- فهرست منابع

۲۰۲ ----- درباره مرکز

## سهل بن زیاد در آئینه علم رجال

### مشخصات کتاب

سرشناسه: مهدوی، حسن، ۱۳۶۰ -

عنوان و نام پدیدآور: سهل بن زیاد در آئینه علم رجال / حسن مهدوی؛ [برای] مرکز فقهی ائمه اطهار، معاونت پژوهش.

مشخصات نشر: قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۱۸۶ ص.

شابک: ۶۰۰۰۰ ریال ۱-۴۵-۵۶۹۴-۶۰۰-۹۷۸:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۷۹] - ۱۸۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: سهل بن زیاد آدمی رازی، قرن ۳ ق.

موضوع: حدیث -- علم الرجال

شناسه افزوده: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع). معاونت پژوهش

رده بندی کنگره: BP۱۱۶ / س ۹ م ۹ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۹۲۴

شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۴۳۴۲۳

ص: ۱

اشاره



سرشناسه: مهدوی، حسن، ۱۳۶۰ -

عنوان و نام پدیدآور: سهل بن زیاد در آئینه علم رجال / حسن مهدوی: [برای] مرکز فقهی ائمه اطهار (علیه السلام)، معاونت پژوهش

مشخصات نشر: قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (علیه السلام)، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۱۸۶ ص.

شابک: ۶۰۰۰۰ ریال: ۱-۴۵-۵۶۹۴-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۷۹]-۱۸۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: سهل بن زیاد آدمی رازی

موضوع: حدیثعلم الرجال

شناسه افزوده: مرکز فقهی ائمه اطهار (علیه السلام). معاونت پژوهش

رده بندی کنگره: ۱۳۹۱ م ۹ س / ۱۱۶ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۹۲۴

شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۴۳۴۲۳

عنوان: سهل بن زیاد در آئینه علم رجال

مؤلف: حسن مهدوی

تاریخ نشر: ۱۳۹۱

نوبت چاپ: اول

چاپ: اعتماد

ناشر: انتشارات مرکز فقهی ائمه اطهار:

شمارگان: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۹۴-۴۵-۱

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

ص: ۲

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣



## فهرست مطالب

مقدمه معاونت پژوهشی ۹

پیشگفتار ۱۱

بخش یکم

کلیات / ۱۵

گفتار یکم: مبانی توثیق ۱۸

الف) توثیق خاص ۱۸

ب) توثیق عام ۲۷

گفتار دوم: مبانی تضعیف ۵۱

الف) تصریح یا اشاره معصوم علیه السلام به ضعف ۵۱

ب) سرزنش راوی از سوی دانشمندان رجالی ۵۱

بخش دوم

سرگذشت نامه سهل بن زیاد / ۶۷

گفتار یکم: نگاهی به سرگذشت سهل بن زیاد ۶۹

تاریخ درگذشت ۷۰

خانواده سهل ۷۲

ویژگی های شخصیتی و مذهبی سهل ۷۲

کتاب های سهل بن زیاد ۷۳

گفتار دوم: اساتید و شاگردان سهل بن زیاد ۷۳

ص: ۵

روی کرد دانشمندان درباره سهل بن زیاد در گستره تاریخ / ۸۵

گفتار یکم: اقوال متقدمین ۸۸

۱. محمد بن الحسن بن ولید قدس سره ۸۸

۲. عباس بن نوح قدس سره ۸۹

۳. احمد بن محمد بن عیسی اشعری ۹۰

۴. فضل بن شاذان قدس سره ۹۰

۵. مرحوم برقی قدس سره ۹۰

۶. مرحوم کشی قدس سره ۹۰

۷. شیخ مفید قدس سره ۹۱

۸. مرحوم ابن غضائری قدس سره ۹۱

۹. مرحوم نجاشی قدس سره ۹۲

۱۰. شیخ طوسی قدس سره ۹۳

گفتار دوم: اقوال متأخرین ۹۴

کسانی که سهل را تضعیف کرده اند ۹۴

کسانی که اعتماد بر سهل را روا دانسته اند ۹۷

سهل بن زیاد در کتاب های فقهی ۱۰۰

بخش چهارم

بررسی دیدگاه های دانشمندان رجالی درباره سهل بن زیاد / ۱۰۳

گفتار یکم: انگیزه های تضعیف ۱۰۶

۱. تضعیف و بیرون شدن سهل به دست احمد بن محمد بن عیسی اشعری ۱۰۶

۲. تحمیق سهل از سوی فضل بن شاذان ۱۱۸

۳. تضعیف سهل از سوی ابن غضائری قدس سره ۱۲۰

۴. تضعیف سهل بن زیاد از سوی مرحوم نجاشی قدس سره ۱۲۴

۵. تضعیف سهل بن زیاد از سوی شیخ طوسی قدس سره ۱۲۵

۶. تضعیف ابن ولید قدس سره ۱۳۲

۷. شهادت برخی از بزرگان به عامی بودن سهل ۱۳۲

گفتار دوم: ادله و شواهد وثاقت سهل بن زیاد ۱۳۳

۱. موضع شیخ مفید قدس سره در قبال سهل ۱۳۳

۲. توثیق شیخ طوسی قدس سره در کتاب الرجال ۱۳۴

۳. کثرت روایت سهل بن زیاد ۱۳۹

۴. کثرت روایت أجلاء از سهل بن زیاد ۱۳۹

ص: ۶

۵. مکاتبه سهل و امام عسکری علیه السلام ۱۴۲

۶. نرسیدن لعن یا نکوهش از معصومین علیهم السلام ۱۴۴

۷. کتاب توحید و روایات سالم از سهل بن زیاد ۱۴۵

۸. وجود نام سهل در سلسله اسناد کتاب کامل الزیارات ۱۴۶

۹. وجود نام سهل در سلسله اسناد کتاب تفسیر قمی ۱۴۸

۱۰. شیخ اجازه بودن سهل بن زیاد ۱۴۹

بخش پنجم

بررسی تحلیلی روایات سهل بن زیاد / ۱۵۱

۱. احادیثی که ممکن است پیشینیان و اهل قم، معانی غلوّ آمیز را از آن ها برداشت کرده باشند ۱۵۴

۲. احادیث مقابل معنای غلوّ ۱۶۲

۱-۲. روایاتی که در نکوهش غلات است ۱۶۳

۲-۲. روایاتی که دلالت بر توحید دارد ۱۶۴

۳-۲. روایاتی که بر وجود تکلیف دلالت دارد ۱۶۷

۴-۲. روایاتی که سهل بن زیاد درباره احکام شرعی دارد ۱۶۸

۵-۲. روایاتی که با دیدگاه پیشینیان درباره ائمه سازگار است ۱۷۰

۳. روایاتی که ربطی به معنا غلوّ ندارند ۱۷۲

نتیجه گیری ۱۷۶

فهرست منابع ۱۷۷

ص: ۷





اندیشوران و پژوهشیان امروزی علوم اسلامی برای ابتدای دیدگاه‌های خود بر مبانی دینی، از دست‌یابی به جواهر گران‌بهای دریای معارف، گریز و گزیری ندارند. لیکن چنین کاری چندان ساده و آسان نیست و ژرفا و پهنای آن، چنان است که بی‌دستگیری خضر طریق و بهره‌گیری از علوم مختلف نمی‌توان به آن دست‌یازید.

یکی از این علوم، علم «رجال» یا دانش‌شناختِ روایان احادیث است. از آن‌جا که از یک سو همه آن‌چه امروزه به عنوان میراث سترگ سنت و سیره به دست ما رسیده از جهت اعتبار روایان و اتقان محتوا به یک اندازه نیست و از سوی دیگر، در طی زمان این امکان و احتمال هست که مطالب دیگران، به نام پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام ثبت شده و موجب خدشه به سنت و شریعت شده باشد، از این رو برای کسانی که قصد ورود به ساحت اندیشه‌های دینی و تحقیقات اسلامی را دارند فرض است که به جست‌وجو درباره روایان احادیث پرداخته و هر سند را از حیث روایت و راوی و مروی عنه مورد بررسی قرار دهند.

در زمان‌های گذشته به دلایل گوناگون، که از آن جمله است کم‌بود ابزارهای ثبت و ضبط و اطلاع‌رسانی، معمولاً حوادث تاریخی یا روایات مربوط به سیره و سنت اسلامی، از طریق سینه‌به‌سینه و به صورت شفاهی نسل‌به‌نسل منتقل می‌شده است. توجه به شرایط زمانی صدر اسلام و سده‌های بعد، نقش مهم و کارساز روایان را بیش از پیش آشکار می‌نماید. بی‌تردید بدون جهد و تلاش اینان، انتقال این سنت ارزشمند به خوبی ممکن نبود، ولی به رغم سهم انکارناپذیر اینان، امکان خطا در انتقال یا احتمال ورود افراد غیر صالح در این جرگه نیز

امری است که نمی توان از آن چشم پوشید. همین امر ما را وادار می دارد که اینک بیش از زمان های گذشته به بررسی دقیق و جامع راویان احادیث همت گماریم.

«سهل بن زیاد آدمی» یکی از کسانی است که با سعی بلیغ خود موجب ثبت و انتقال بیش از دو هزار حدیث از خاندان نبوت و امامت شد. با توجه به آن چه گفته شد و با توجه به اهمیت وی، پژوهش حاضر عهده دار بررسی زندگی و آثار و احوال او شده است. افزون بر این، پژوهشگر گرامی در این اثر سعی کرده میزان وثاقت سهل را در بوته بررسی و ارزیابی قرار داده و به تحلیل مباحث و دیدگاه هایی پردازد که درباره وی بیان شده است. برای وصول به این مقصود البته وی از مبادی تصویریه و تصدیقیه بحث نیز غافل نشده است. نگارنده، علاوه بر تبیین مبانی توثیق و تضعیف، گزارشی از زندگی سهل و اساتید و شاگردان او، همچنین اقوال متقدمان و متأخران را درباره وی بیان کرده است. سپس انگیزه های احتمالی مربوط به تضعیف وی از یک سو و ادله و شواهد مرتبط با وثاقت او را از سوی دیگر به محضر مخاطبان خویش ارائه کرده است. پایان بخش مباحث نیز بحثی است درباره «غلو» و احادیثی که ممکن است از آنها معانی غلوآمیز برداشت شود.

مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام که تبیین و ترویج علوم مرتبط با فقه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را هدف بنیادین خود می داند با توجه به نقش ارجمند چنین پژوهش هایی در غبارزدایی از تاریخ علوم اسلامی و چهره روات مسلمان، و یاری رسانی به دانشیان و پژوهشگران عرصه تاریخ و اندیشه اسلامی و مباحث فقهی، انتشار اثر حاضر را وجهه همت خویش ساخته است. اینک که امکان تقدیم این اثر به محضر ارباب فقه و اجتهاد فراهم شده این معاونت بر خود لازم می داند ضمن تقدیم شکر به درگاه الاهی، و طلب مغفرت و تعالی درجات برای بنیان گذار مرکز، مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی رضوان الله تعالی علیه و تشکر از مسئولین محترم مرکز، سپاسگزار کسانی باشد که در سامان یافتن این کار نقشی به سزا داشته اند، به ویژه حضرت آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی ریاست محترم مرکز به لحاظ حمایت و تذکرات علمی و نویسنده ارجمند جناب حجت الاسلام والمسلمین حسن مهدوی، پژوهشگر مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام. امید که خداوند متعال همگان را در خدمت روزافزون به ساحت دین و تلاش برای رشد و تعالی علمی و عملی جامعه اسلامی یاری رسان باشد.

دکتر محمد مهدی مقدادی

معاون پژوهشی مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام

زمستان ۱۳۹۱

ص: ۱۰

دانش رجال که در اصطلاح همان علم شناخت راویان است،<sup>(۱)</sup> یکی از کاربردی ترین علوم فرعی در زمینه هایی چون فقه پژوهی و اصول پژوهی است و می تواند جایگاه بسیار مهمی را در این گستره به خود اختصاص دهد؛ چراکه بنیاد بیشتر دیدگاه های فقهی و بسیاری از مسائل اصولی، بر پایه سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام استوار گردیده و این سنت بیشتر از راه خبرهای واحد به دست ما رسیده است؛ ولی بر اساس ادله نقلی و ارتکاز عرفی، پذیرفتن این اخبار، در گرو وثاقت راویان آن ها بوده و در بیشتر موارد بدون اثبات وثاقت ایشان، استناد به احادیث ممکن نخواهد بود.

بر این اساس می توانیم به اهمیت و ارزش بسیار زیاد دانش رجال در عرصه اجتهاد پی برده و با قاطعیت بگوییم که هیچ فقیهی بدون آگاهی از این علم و مسائل آن، نمی تواند به صدور فتوا پردازد.<sup>(۲)</sup>

وظیفه علم رجال بررسی احوال راویان از جهت میزان اعتبار احادیث ایشان است، بنابراین شناخت هویت راویان و دانستن میزان اعتمادپذیری ایشان، هدف اصلی این دانش است. در شناخت راویان نام، نام پدر، نسب، کنیه، لقب، آیین و طبقه راوی به گونه ای که از

ص: ۱۱

---

۱- (۱) جعفر سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ص ۱۲.

۲- (۲) مگر این که هم چون اخباریان و برخی از دانشمندان اصولی، صدور یا اعتبار روایات کتب اربعه را قطعی بدانیم که در این صورت نیازی به علم رجال نخواهیم داشت؛ لکن نادرستی این مبنا در جای خودش ثابت گردیده است که علاقه مندان می توانند در این رابطه به کتاب های مفصل، مراجعه نمایند.

دیگر هم نامان خود متمایز شود و نیز نام های گوناگون راوی که با آن ها شناخته شده است، مورد توجه دانشمندان رجالی قرار می گیرد. همچنین با بهره گیری از مبانی خاص یا عامّ توثیق و تضعیف، مقدار اعتماد به هر یک از راویان را ارزیابی می کنند.

از این رو ما نیز بر آن شدیم که خوشه ای از خرمن وسیع این دانش برگیریم و نگاهی فراگیر و دقیق به سرگذشت یکی از راویان احادیث، یعنی سهل بن زیاد آدمی، انداخته و از این راه میزان اعتبار و ارزش روایی احادیث نقل شده از وی را مورد ارزیابی قرار دهیم.

سهل بن زیاد بنا به فرموده مرحوم خوئی قدس سره بیش از دو هزار و سی صد روایت در کتب اربعه دارد<sup>(۱)</sup> و همین فراوانی روایت بر اهمیت و ارزش موضوع این نوشتار می افزاید؛ چراکه با توثیق او روایات یادشده در عرصه اجتهاد، قابلیت استناد را پیدا کرده و می توانند از سوی فقیه مورد بهره برداری قرار گیرند؛ ولی اگر توثیق او ممکن نبود و قول به ضعف او تقویت گردید، گستره اجتهاد از روایات ضعیف و غیر قابل اعتماد پیراسته می گردد. بنابراین، چه در توثیق سهل بن زیاد و چه در تضعیف او، فایده ای بس بزرگ نهفته است.

اندیشمندان رجالی مواضع گوناگونی در رابطه با سهل برگرفته اند، برخی او را ضعیف و برخی دیگر وی را موثق دانسته اند و برخی هم از راه شواهد و قرائن، روایات او را پذیرفته اند بدون این که موضع روشنی در قبال وثاقت یا ضعف وی داشته باشند.

به هرروی، ما برای این که پژوهش در پیش رو، از یک روش فنی و صحیح برخوردار باشد، نخست باید مبانی خود را در امر توثیق و تضعیف روشن نماییم، تا بتوانیم هنگام روبرو شدن با تضعیفات و توثیقاتی که در رابطه با سهل بن زیاد در کتاب های رجالی آمده است موضع صحیح را برگیریم. به همین جهت بخش یکم را به کلیات اختصاص داده و در آن مبانی توثیق و تضعیف را مورد بررسی قرار می دهیم؛ سپس به سراغ سرگذشت نامه سهل بن زیاد رفته و نگاهی گذرا به زوایای پیدا و پنهان زندگی وی و اساتید و شاگردان او خواهیم داشت. پس از آن روی کرد دانشمندان رجالی را نسبت به او مطرح می کنیم و آن گاه به بررسی دیدگاه های گوناگونی که در رابطه با وی وجود دارد، می پردازیم. در پایان هم به بررسی موشکافانه و

ص: ۱۲

---

۱- (۱) سید ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحدیث، ۸: ۳۴۱.

تطبیقی شماری از روایات سهل روی آورده و از این دیدگاه وثاقت یا ضعف او را مورد بررسی قرار می دهیم. از این رو این نوشتار پنج بخش کلی را در بردارد که عبارت اند از:

۱. کلیات؛

۲. سرگذشت، اساتید و شاگردان سهل بن زیاد؛

۳. روی کرد دانشمندان رجالی به سهل بن زیاد در گستره تاریخ؛

۴. بررسی دیدگاه دانشمندان رجالی درباره سهل بن زیاد به همراه نقد و بررسی؛

۵. بررسی تحلیلی روایات سهل بن زیاد.

سپاس و قدردانی

در این نگارش که قطره کوچکی از دریای بی کران علم و اندیشه در گستره دین پژوهی و علوم وابسته به آن است، استاد گرانقدر حضرت حجت الاسلام و المسلمین آقای شیخ اکبر ترابی شهرضایی (دام ظلّه) راهنما و یاری گر این حقیر بودند که بدین وسیله مراتب تقدیر و تشکر از محضر شریفشان را اعلام نموده و آروزی موفقیت و سلامتی بیش از پیش را از حضرت سبحان برای ایشان مسألت می نمایم.

هم چنین بر خود لازم می دانم از مسئولین محترم مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام به ویژه ریاست عالی آن مرکز حضرت آیه الله آقای شیخ محمد جواد فاضل لنکرانی (دام ظلّه) که لطف بسیار و عنایتشان مایه دلگرمی حقیر در این مسیر بود و با تعلیقات گرانمایه خود بر غنای علمی این نوشتار افزودند قدردانی و تشکر کرده و برای روح مطهر مرجع تقلید جهان تشیع حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی قدس سره علو مقام و تعالی درجات را از خداوند سبحان مسألت نمایم.

امید است که این سعی ناچیز مورد قبول درگاه احدیت و نیز مورد عنایت حضرت ولی عصر (ارواحنافداه) قرار گیرد.

حسن مهدوی

پاییز ۱۳۹۱

ص: ۱۳



بخش یکم: کلیات

اشاره

ص: ۱۵





پیش از ورود به بحث اصلی باید به این نکته توجه کنیم که اختلاف دانشمندان رجالی درباره ضعف یا وثاقت سهل بن زیاد، بیشتر به این علت است که ایشان در مبانی توثیق و تضعیف اختلاف دارند و هر یک با دیدگاهی ویژه به مسأله وثاقت یا ضعف راویان حدیث نگاه کرده و نکات ویژه ای را در این مسأله کارساز می دانند. به عنوان نمونه، برخی از ایشان به مسائلی از قبیل موضع گیری احمد بن محمد بن عیسی اشعری در قبال سهل، موضع فضل بن شاذان، تضعیف او از سوی ابن غضائری، مرحوم نجاشی و شیخ طوسی توجه کرده و آن را در تعارض با توثیق شیخ قدس سره و دیگر شواهدی که بر وثاقت سهل وجود دارد، مقدم می نمایند.<sup>(۱)</sup> ولی برخی دیگر با افزودن قرائن گوناگونی هم چون شیخ اجازه بودن سهل، کثرت روایات او و نیز نقل فراوان اجماع از وی، به توثیق او روی می آورند.<sup>(۲)</sup> نیز از میان ایشان، برخی مسأله غلو را دست آویز قرار داده و سهل را به اتهام اندیشه های غلوآمیز تضعیف می کنند و برخی دیگر این مسأله را دلیل بر ضعف او نمی دانند.

ص: ۱۷

---

۱- (۱) مانند: علامه حلی، خلاصه الأقوال، ص ۲۲۹؛ مرحوم خوئی، معجم رجال الحدیث، ۸: ۳۳۸-۳۴۰؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۵۷ شماره ۳۸۳؛ مصطفی تفرشی، نقد الرجال، ۲: ۸۱ و ۳: ۳۱؛ حسن بن زین الدین (صاحب المعالم)، تحریر طاووسی، ص ۲۷۱، ۴۴۷، ۵۵۶؛ ابوالقاسم نراقی، شعب المقال فی درجات الرجال، ص ۱۸۹؛ محمد تقی تستری، قاموس الرجال، ۵: ۳۶۰.

۲- (۲) مانند: محمد باقر وحید بهبهانی، فوائد الرجالیه، ص ۴۷، ۵۸؛ التعلیق علی منهج المقال، ص ۱۷۷؛ سید مهدی بحر العلوم، فوائد الرجالیه، ۳: ۲۳؛ سید محسن امین، أعیان الشیعه، ۷: ۳۲۲؛ سید علی فانی مکی، بحوث فی فقه الرجال، ۱: ۱۷۱-۱۸۱؛ محمد باقر مجلسی، الوجیزه، ص ۹۱؛ محمد بن اسماعیل حائری، منتهی المقال، ۳: ۴۲۵-۴۲۹؛ محمد تقی مجلسی، روضه المتقین، ۱۴: ۲۶۱.

ما در آینده به طرح این دیدگاه‌ها و نقد و بررسی آن‌ها خواهیم پرداخت، ولی همان‌گونه که گفته شد نخست باید مبانی درست را در بحث توثیق و تضعیف جست‌وجو کرده و به آن‌ها پایبند شویم. از این رو بحث را در دو گفتار پی می‌گیریم.

## گفتار یکم: مبانی توثیق

### اشاره

هر اندیشمند رجالی می‌داند که پذیرفتن روایات یک راوی در گرو وثاقت اوست؛ یعنی او باید به راستگویی خو گرفته و در گفتار خود از دروغ پرهیز کند. اثبات این ویژگی در راوی به وسیله ادله و قرائن موجود در کتاب‌های رجالی انجام شده و نام آن توثیق است، لکن توثیقات بر دو گونه اند: توثیقات خاص و توثیقات عام؛ که ما درباره هر یک، مطالبی را به اختصار بازگو می‌کنیم.

### الف) توثیق خاص

توثیق خاص، توثیقی است که شخص راوی در آن مدّ نظر قرار گرفته و هر مطلبی که با راست‌گویی و عدالت او مرتبط باشد، بازگو می‌شود. این گونه از توثیق، روش‌های پرشماری دارد که لازم است به اندازه گنجایش بحث، به نقد و بررسی آن‌ها پرداخته شود. البته روشن است که در این باره باید اختصار رعایت گردد تا به بحث اصلی ضربه‌ای وارد نشود. و مخاطب ارجمنند در صورت تمایل می‌تواند به کتاب‌های خوبی که در این زمینه نگاشته شده و در پانویس‌ها نام‌شان آمده است، مراجعه نماید.

روش‌های توثیق خاص عبارت‌اند از:

روش یکم: تصریح یا اشاره معصوم علیه السلام به وثاقت

همه دانشمندان شیعه در این نکته اتفاق نظر دارند که اگر روایت قابل اعتمادی از معصوم علیه السلام درباره وثاقت - یا ستایش حاکمی از وثاقت - یک راوی وجود داشته باشد، باید به آن پایبند شده و وثاقت راوی یادشده را پذیرفت، زیرا رأی معصوم علیه السلام در هر روی حجت است. ولی در این میان چند نکته باید مورد توجه قرار گیرد:

یکم: چنین روایتی باید از دید سندی کاملاً مورد اعتماد بوده (۱) و از سوی خود راوی نقل نشده باشد؛ مگر این که از راه های دیگری به وثاقت او پی برده باشیم. در این صورت هر چند این روایت را از او می پذیریم، ولی دیگر نمی توان گفت که دلیل توثیق سخن معصوم علیه السلام است.

دوم: در روایت یادشده باید جهت صدق راوی مورد توجه باشد نه جهات دیگری هم چون علم، هنر، زیبایی چهره و مانند آن؛ برای نمونه، چه بسا یک راوی از جهت هنرش در فن مجادله مورد ستایش قرار گرفته باشد، ولی این ستایش بر وثاقت او در امر حدیث دلالت نکند. البته ممکن است ذکر یک صفت برای او از سوی معصوم علیه السلام دلالت التزامیه بر راستگویی وی داشته باشد که در آن بحثی نیست.

سوم: برای این که چنین روایتی برای توثیق راوی سودمند باشد، باید دیدگاه مشهور درباره خبر واحد را بپذیریم؛ یعنی باید بگوییم خبر واحد در غیر باب احکام نیز حجت بوده و حجیت آن منحصر در احکام نیست.

چهارم: اگر کسی ادعا کند که در موضوعاتی هم چون وثاقت و عدالت نیازمند علم هستیم، دیگر نمی توان برای اثبات وثاقت از خبر واحد بهره برد. بنابراین، باید ثابت کنیم که دلیلی بر اعتبار علم یا اطمینان در چنین موضوعاتی وجود ندارد. (۲)

روش دوم: تصریح دانشمندان رجالی متقدم

راه دوم برای اثبات وثاقت یک راوی این است که یکی از دانشمندان رجالی متقدم، هم چون شیخ صدوق، شیخ نجاشی، شیخ طوسی، شیخ کشی و جناب ابن غضائری قدس سره هم به وثاقت او تصریح کنند. لکن در این جا پرسش هایی مطرح می شود که باید به آن ها پاسخ داد:

ص: ۱۹

۱- (۱) چه بسا کسی ادعا کند که وثاقت راوی با روایت ضعیف هم ثابت می شود، زیرا روایت ضعیف نیز ظن آور بوده و ظن در باب جرح و تعدیل حجت است. در پاسخ می گوئیم: یکم این که ممکن است این روایات مایه حصول ظن نشوند، دوم این که به جز دلیل انسداد، دلیل دیگری بر حجیت چنین ظنی وجود ندارد، در حالی که ما دلیل انسداد باب علم و علمی را پذیرفتنی نمی دانیم (ر، ک: جعفر سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ص ۱۵۲؛ سیفی مازندرانی، مقیاس الرواه، ص ۲۱۴).

۲- (۲) با توجه به اینکه جای این بحث در اصول است، هم اکنون آن را به عنوان اصل موضوعی می پذیریم.

پرسش یکم: ملاک متقدم یا متأخر بودن یک دانشمند رجالی چیست؟

برخی از اساتید در پاسخ به این پرسش فرموده اند:

اصطلاح متقدمین و متأخرین در دانش رجال با علم فقه و اصول تفاوت دارد، زیرا در رجال به دانشمندان رجالی تا زمان شیخ طوسی (۴۶۰ ق) متقدم و به دانشمندان پس از او متأخر گفته می شود، بر خلاف فقه و اصول که تا زمان محقق حلّی (۶۷۲ ق) دوره متقدمین ادامه دارد. (۱)

ما برای اثبات این مدعا باید نخست کتاب های فقهی را جست و جو کنیم تا ببینیم آیا برای فقیهان زمان پیش از محقق حلّی از اصطلاح «متقدم» و برای فقیهان پس از ایشان اصطلاح «متأخر» به کار رفته است یا نه. همچنین باید کتاب های رجالی را بازبینی کرده و ببینیم آیا درباره شیخ طوسی و دانشمندان پیش از ایشان اصطلاح «متقدم» و برای عالمان رجالی پس از ایشان اصطلاح «متأخر» به کار رفته است یا خیر.

در پاسخ به پرسش یکم تا جایی که حقیر جست و جو کردم در برخی از کتاب های فقهی برای کسانی چون جناب ابوالصلاح حلبی (۴۴۶ ق)، (۲) شیخ طوسی (۴۶۰ ق) (۳) و مرحوم ابن حمزه (۵۶۶ ق) (۴) و نیز مرحوم ابن زهره (۵۸۵ ق) (۵) از اصطلاح «متقدم» و برای شخصیت هایی چون مرحوم ابن ادریس (۵۹۸ ق) و محقق حلّی (۶۷۲ ق) (۶) از اصطلاح «متأخر» بهره برده اند؛ ولی در برخی کتاب ها نیز برخلاف این شیوه عمل شده است؛ برای نمونه، در برخی از آن ها اصطلاح «متقدم» حتی برای ابن ادریس نیز به کار رفته است (۷).

ص: ۲۰

---

۱- (۱) اکبر ترابی شهرضایی، پژوهشی در علم رجال، ص ۱۹۷ (پانویس) و سید حسین مدرسی، مقدمه ای بر فقه شیعه، ص ۲۹.

۲- (۲) سید علی طباطبایی، ریاض المسائل، ص ۳۰۳.

۳- (۳) ریاض المسائل، ص ۳۷۸؛ یوسف بحرانی، الحدائق الناضرة، ص ۱۸؛ مرتضی انصاری، کتاب النکاح، ص ۱۲۴.

۴- (۴) ریاض المسائل، ص ۳۷۸؛ سید محمد هادی میلانی، محاضرات فی فقه الإمامیه، کتاب الخمس، ص ۳۰.

۵- (۵) ریاض المسائل، ص ۳۷۸؛ سند العروه الوثقی، کتاب الطهاره، ص ۴۸۳.

۶- (۶) محمد بن مکی عاملی، غایه المراد، ص ۹۱؛ علی بن حسین کرکی، رسائل المحقق الکرکی، ص ۲۴۳؛ محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ص ۲۵۵.

۷- (۷) سید حسین طباطبایی بروجردی، نهاییه التقرير، ص ۴۴۱.

و در برخی دیگر اشخاصی هم چون ابوالصلاح حلبی (۴۴۸ ق)، مرحوم طبرسی (۵۴۸ ق) و ابن زهره (۵۸۵ ق) از متأخران به شمار رفته اند. (۱)

بنابراین گویا روش فقیهان در بهره بردن از این دو اصطلاح بر پایه مسامحه بوده و از یک قانون ثابت و قطعی پیروی نمی کرده است و شاید کشمکش ایشان در این امر از این روی بوده که معیار سنجش نزد ایشان با یک دیگر تفاوت داشته است، مثلاً برخی تقدم را با دوره حضور ائمه سنجیده و به اصحاب شیعه در زمان ائمه «متقدم» می گفتند و برخی دیگر تنها دوره غیبت را مورد توجه قرار داده و تقدم و تأخر را بر پایه ملاک دیگری می سنجیدند. به هر روی کاربرد این دو اصطلاح در دانش فقه، وابستگی چندانی به هدف اصلی ما ندارد.

ولی درباره علم رجال گویا ادعای یادشده به واقع نزدیک تر است، زیرا در برخی از کتاب ها به شیخ طوسی و شیخ نجاشی - و طبعاً دانشمندان پیش از ایشان - «متقدم» (۲) و به سیدبن طاووس (۶۶۴ ق)، علامه حلی (۷۲۶ ق)، (۳) شیخ منتجب الدین (۶۰۰ ق)، ابن شهر آشوب (۵۸۸ ق) و ابن ادریس (۵۹۸ ق) (۴) «متأخر» گفته شده است که طبعاً دانشمندان پس از ایشان را هم در بر می گیرد؛ و بنده در جایی نیافتم که غیر از این به کار رفته باشد.

پرسش دوم: دیدگاه دانشمند رجالی از باب شهادت حجت است یا از باب قول خبره و یا از باب خبر ثقه؟

به نظر می رسد دیدگاه عالم رجالی نمی تواند از باب شهادت حجت باشد، زیرا شهادت مربوط به باب مرافعات و منازعات است و در رجال مرافعه و منازعه ای در کار نیست. همچنین از باب قول خبره هم نیست، زیرا اگر از باب قول خبره باشد، لازمه اش این است که اجتهاد یک رجالی و گمان های او برای مجتهدان دیگر حجت باشد، در حالی که نادرستی این قضیه روشن است؛ مگر این که بگوییم: با توجه به گستردگی ابواب اجتهاد و دشوار بودن اجتهاد در همه علوم، می توان از باب رجوع به خبره، دیدگاه دانشمندان رجالی

ص: ۲۱

۱- (۱) جواد عاملی، مفتاح الکرامه، ص ۴۳۴.

۲- (۲) سید علی سیستانی، قاعده لا ضرر و لا ضرار، ص ۲۳.

۳- (۳) همان.

۴- (۴) جعفر سبحانی، تاریخ الفقه الإسلامی و أدواره، ص ۲۶۶؛ أدوار الفقه الإمامی، ص ۱۲۳.

را حجّت دانست، ولی از آن جا که دانش رجال از مقدمات قریب اجتهاد و گسترش آن محدود به یک اندازه خاص است،<sup>(۱)</sup> پذیرفتن این گفته نیز دشوار به نظر می رسد. بنابراین، بهترین فرضیه آن است که دیدگاه رجالی از باب خبر ثقه حجّت باشد، مگر این که اجتهاد او مایه اطمینان (علم عرفی) برای دیگران گردد که در این صورت اگر اطمینان را حجّت بدانیم، رأی اجتهادی دانشمند رجالی نیز حجّت خواهد بود؛ هر چند حجیت اجتهاد او در این فرض، فرآورده اطمینان است نه نتیجه خبره بودن او.

پرسش سوم: آیا توثیق یک دانشمند رجالی، وثاقت را ثابت می کند و یا برای اثبات وثاقت تعدّد لازم است؟

پاسخ به این پرسش تا اندازه ای به پاسخ پرسش دوم مربوط است، زیرا اگر گفته رجالی را از باب شهادت حجّت بدانیم، توثیق دو نفر (بینه) لازم است و اگر آن را از باب قول خبره یا خبر واحد حجّت بدانیم، می توان به توثیق یک نفر بسنده کرد؛ زیرا ادله حجیت خبر واحد، اطلاق دارد و هم شامل احکام می شود و هم شامل موضوعات؛ و هر چند در مواردی که دلیل خاص بر لزوم تعدّد دلالت کند، ما از این اطلاق دست برمی داریم، ولی در جایی که چنین دلیلی وجود ندارد، به همان اطلاق رجوع کرده و گفته عادل واحد را هم حجّت می دانیم.

به تعبیر دیگر، روش عقلا، به عنوان اصلی ترین دلیل حجیت خبر واحد،<sup>(۲)</sup> این است که به اطمینان عمل کرده و هر چه را که مایه اطمینان شود، حجّت بدانند،<sup>(۳)</sup> چه خبر یک عادل باشد و چه خبر دو عادل؛ و از آن جا که در بیشتر موارد با خبر عادل واحد هم اطمینان به دست می آید، عقلا عمل به خبر عادل واحد را روش خود قرار داده اند. شارع نیز این روش را امضا کرده و خبر عادل واحد را حجّت می داند، مگر در برخی موارد ویژه که به خاطر مصالحی تعدّد را شرط دانسته است. بنابراین، در بقیه موارد باید به همان روش عقلا که مورد امضای شارع است، عمل کنیم.

ص: ۲۲

- 
- ۱- (۱) زیرا در طول تاریخ شمار راویان افزایش نمی یابد و تنها ممکن است در برخی از کلیات بحث های تازه ای پیش آید.
  - ۲- (۲) سید محمد حسین غروی اصفهانی، بحوث فی الاصول، ۱: ۱۲۴؛ محمد حسین نائینی، اجود التقریرات، ۲: ۱۱۵؛ محمد رضا مظفر، اصول الفقه، ۲: ۹۲.
  - ۳- (۳) سید محمد باقر صدر، بحوث فی علم الاصول، ۵: ۲۳۰.

پس گفته یک دانشمند رجالی نیز می تواند وثاقت راوی را ثابت کند، زیرا گفته او مایه اطمینان است. (۱) و حتی بر فرض که اطمینان آور نباشد، از آن جا که حجیت خبر واحد به جز سیره عقلا ادله دیگری هم دارد و به وسیله آن ها حجیت خبر عادل واحد ثابت می شود، می توان توثیق دانشمند یاد شده را حجت دانست.

پرسش چهارم: آیا دیدگاه دانشمندان رجالی متقدم در هر روی حجت است؟

ما در پاسخ به پرسش دوم به این نکته اشاره کردیم که اجتهاد یک شخص نمی تواند برای شخص دیگری که خود مجتهد است، حجت باشد. بنابراین اگر در میان واژگانی که دانشمند رجالی متقدم به کار برده است، کلمه یا قرینه ای باشد که بر حدس و اجتهاد وی دلالت کند نمی توان رأی او را پذیرفت، مگر این که اجتهاد او مایه اطمینان گردد. بنابراین، گفته یک عالم رجالی به خودی خود تنها در جایی معتبر و حجت است که از روی حس و یا مقدمات نزدیک به حس باشد.

روش سوم: توثیق دانشمندان رجالی متأخر

بی گمان اگر متأخرین تنها توثیقات یا تضعیفات پیشینیان را نقل کنند گفته ایشان حجت است، چرا که در این صورت تنها نقش ناقل را دارند و چون خود موثق هستند می توان به نقل ایشان اعتماد کرد. لکن سخن در توثیقاتی است که دانشمندان متأخر بدون ذکر مستند آورده اند. برخی از بزرگان چنین توثیقاتی را در هر روی حجت دانسته اند و استدلال شان هم این است که چه بسا متأخرین به ادله ای از توثیق دست یافته باشند که پیشینیان از آن ها آگاه نشده اند. شهید ثانی قدس سره در این باره می فرماید:

... برای کسی که در فن رجال اهل تشخیص است شایسته است که در اقوال پیشینیان تدبّر نموده و آن چه را که ایشان بازگو نموده اند مورد مراعات قرار دهد، زیرا چه بسا به مطالب بسیاری دست یابد که ایشان مورد اهمال قرار داده اند و یا برای سرزنش یا ستودن راوی به توجیهاتی

ص: ۲۳

---

۱- (۱) برای تحقیق بیشتر ر، ک: اکبر ترابی شهرضایی، پژوهشی در علم رجال، ص ۲۰۱-۲۱۳.



برسد که ایشان از آن آگاه نشده اند. چنان چه ما نیز در بسیاری از موارد به این توجیهاست دست پیدا کرده و دیگران را به آن ها توجه داده ایم....(۱)

برخی دیگر هم به هیچ روی حجیت آن ها را نمی پذیرند. مثلاً مرحوم خوئی قدس سره می فرماید:

ما توثیقاتی را که متأخرین از پیشینیان نقل می کنند، متعرض نمی شویم زیرا این توثیقات سودی ندارند. بله، در مواردی که توثیقی از پیشینیان نیامده باشد ما توثیقات متأخرین را نقل می کنیم، زیرا اگرچه ما بر توثیقات ایشان اعتماد نمی کنیم ولی گروهی از عالمان هستند که بر آن ها اعتماد دارند، پس چاره ای نیست جز این که آن ها را نیز نقل کنیم.(۲)

برخی هم ممکن است قول به تفصیل را برگزیده و بگویند: توثیقات کسانی چون شیخ منتجب الدین (بعد از ۵۸۵ ق) و ابن شهر آشوب (۵۸۸ ق) که به دوره راویان نزدیک بوده و توانسته اند به صورت حسی از ویژگی های ایشان آگاه شوند حجیت بوده و توثیقات کسانی چون سید بن طاووس، علامه، ابن داوود، استرآبادی، تفرشی و اردبیلی قدس سره هم حجیت نیست، به این دلیل که پس از شیخ طوسی قدس سره اسناد به کتاب های رجالی قطع شده و آن کتاب ها در دسترس متأخرین نبوده است تا توثیقات شان از روی حس باشد.(۳)

به نظر می رسد:

اگر ما حجیت قول رجالی را از باب خبر دادن خبره حجیت بدانیم توثیقات اندیشوران متأخر نیز اگر معارض نداشته باشد، در هر روی حجیت خواهد بود، زیرا فرض این است که

ص: ۲۴

۱- (۱) «... ولكن ينبغي للمأثر في هذه الصناعة... تدبر ما ذكره ومراعاة ما قرره، فلعلة يظفر بكثير مما أهملوه، ويطلع على توجیه فی القدح والمدح قد أغفلوه، كما اطلعنا عليه كثيراً ونبهنا عليه فی مواضع كثيرة...» (زین الدین عاملی «شهادت ثانی»، الدراییه، ص ۶۳؛ ر. ک: محی الدین موسوی غریفی، قواعد الحدیث، ص ۲۷۵).

۲- (۲) «لم نتعرض لتوثیقات المتأخرین فیما إذا كان توثیق من القدماء لعدم ترتب فائده علی ذلك، نعم تعرضنا لها فی موارد لم نجد فیها توثیقاً من القدماء، فإننا وإن كنا لا نعتمد علی توثیقات المتأخرین، إلا أن جماعه یعتمدون علیها، فلا مناص من التعرض لها» (معجم رجال الحدیث، ۱: ۱۴؛ ر. ک: سید محمد باقر صدر، قاعده لا ضرر ولا ضرار، ص ۸۳).

۳- (۳) جعفر سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ص ۱۵۴.

ایشان در این علم خیره هستند،<sup>(۱)</sup> ولی اگر حجیت آن را از باب شهادت بدانیم باید تنها بر توثیقات حسی آن ها بسنده کنیم، که البته چنین توثیقی از ایشان کم یاب و بلکه نایاب است.

و اگر مبنای صحیح - یعنی حجیت قول رجالی از باب حجیت خبر ثقه - را بپذیریم، در این صورت باید تفصیل را پذیرفته و بگوییم: دانشمندانی مانند علامه، ابن داوود، محقق حلّی و سید بن طاووس قدس سرهم که افزون بر اصول رجالی نخستین، به دیدگاه های رجالی پیشینیان، چون جناب فضل بن شاذان،<sup>(۲)</sup> عقیقی<sup>(۳)</sup> و ابن عبدون<sup>(۴)</sup> قدس سرهم

ص: ۲۵

۱- (۱) چه بسا کسی بگوید: توثیق رجالی متأخر همیشه دارای معارض است و هیچ گاه نمی تواند حجت باشد، زیرا هنگامی که فلاّن راوی در نزد پیشینیان مطرح بوده ولی او را توثیق نکرده اند، همین عدم توثیق می تواند با توثیق متأخرین تعارض نماید. در پاسخ می گوییم: اگر ما احراز کنیم که پیشینیان در مقام توثیق یا تضعیف همه راویان بوده اند ولی با این حال برخی را توثیق یا تضعیف نکرده اند، سخن شما صحیح است؛ ولی اگر بگوییم پیشینیان هرگز در مقام توثیق یا تضعیف همه ایشان نبوده اند و یا فرصت انجام آن را پیدا نکرده اند و یا همه کتاب های شان به دست ما نرسیده است، در این صورت نمی توان عدم توثیق ایشان را با توثیق متأخرین معارض دانست؛ زیرا چه بسا عدم توثیق به خاطر مواردی باشد که ذکر شد.

۲- (۲) نجاشی درباره فضل بن شاذان می نویسد: «أبو محمد الازدی النیشابوری، روی عن أبي جعفر الثاني، و قيل: الرضا أيضاً، و كان ثقه، احد اصحابنا الفقهاء و المتكلمين و له جلاله في هذه الطائفة و هو في قدره أشهر من أن نصفه و ذكر كشي أنه صنف مائه و ثمانين كتاباً» (رجال النجاشی، ص ۳۰۷).

۳- (۳) علی بن احمد علوی عقیقی؛ شیخ طوسی درباره او می نویسد: «له كتب، قال احمد بن عبدون: في احاديثه مناكير»، مجلسی اول می نویسد: «المنكر ما لا يفهموه و لم يكن موافقاً لعقولهم». در منتهی المقال نیز در ستایش عقیقی و ثنای او مبالغه بسیار کرده است و می نویسد: «هو من اجله العلماء الاماميه و اعظم الفقهاء الاثني عشرية...»، همچنین شیخ طوسی او را در «من لم يرو عنهم عليهم السلام» نیز ذکر کرده و می گوید: «روى عنه أخی طاهر، مخلط»، علامه و ابن داوود نیز او را در قسم دوم ذکر کرده اند (به نقل از: اکبر ترابی شهرضایی، موسوعه الرجالیه المیسره، ص ۳۰۵).

۴- (۴) احمد بن عبدالواحد (معروف به ابن عبدون)؛ نجاشی درباره او می نویسد: «ابوعبدالله شيخنا المعروف بابن عبدون، له كتب... و كان قوياً في الادب»، شیخ طوسی هم او را در «من لم يرو عنهم عليهم السلام» آورده و می نویسد: «أحمد بن عبدون المعروف بابن الحاشر، أجاز لنا بجميع ما رواه سنة ۴۲۳ ق»؛ مرحوم خوئی نیز در معجم معتقد است او ثقه است زیرا از مشایخ نجاشی می باشد. ابن داوود و علامه نیز او را در قسم نخست ذکر کرده اند (به نقل از: اکبر ترابی شهرضایی، موسوعه الرجالیه المیسره، ص ۴۸).

نیز دست رسی داشته اند، اگر کسی را بدون ذکر مستند توثیق کردند معلوم می شود که مستند به رأی ایشان بوده و حسی می باشد،<sup>(۱)</sup> پس می توان حجیت آن ها را پذیرفت. ولی توثیقات دانشمندان پس از علامه که به دیدگاه های یادشده دست رسی نداشته اند، نمی تواند حجت باشد، مگر این که ما بتوانیم از اجتهاد ایشان به اطمینان برسیم؛ یعنی اجتهاد ایشان برای ما اطمینان آور باشد.

روش چهارم: وجود اجماع بر وثاقت راوی

یکی از ادله ای که وثاقت یا حسن یک راوی را ثابت می کند، ادعای اجماع از سوی یکی از دانشمندان رجالی بر وثاقت اوست.<sup>(۲)</sup> چنین اجماعی حتی اگر اجماع منقول باشد، مانند آن است که خود آن عالم، راوی یادشده را توثیق نموده و توثیقات سایر دانشمندان را نیز به آن پیوست کرده باشد، و اگر این اجماع از سوی متأخرین ادعا شده باشد،<sup>(۳)</sup>

ص: ۲۶

۱- (۱) درباره این که این شخصیت های بزرگوار دارای کتاب رجالی بوده اند شواهدی وجود دارد. مثلاً ابن داوود در کتاب رجال خود صفحه ۳ درباره ویژگی های کتابش می نویسد: «... و ضمنته رموزاً تغنی عن التطویل، و تنوب عن الكثير بالقلیل. و بینت فیها المظان التي أخذت منها، و استخرجت عنها، فالكشي كش و النجاشی جش و کتاب الرجال للشیخ جخ و الفهرست ست و البرقی قی و علی بن أحمد العقیقی عق و ابن عقده قد و الفضل بن شاذان فش و ابن عبدون عب و الغضائری غض و محمد بن بابویه یه و ابن فضال فض». شیخ حر عاملی نیز در کتاب أمل الآمل، ۲: ۷۲ درباره ویژگی های کتاب رجالی ابن داوود می نویسد: «... فَنَقَلَ ما فی فهرستی الشیخ و النجاشی و الکشی و کتاب الرجال للشیخ و کتاب ابن الغضائری و البرقی و العقیقی و ابن عقده و الفضل بن شاذان و ابن عبدون و غیرها، و جعل لكل کتاب علامه...». ظاهر این دو سخن آن است که این افراد بزرگوار دارای کتاب رجالی بوده اند. همچنین در خصوص جناب عقیقی در رساله آبی غالب زراری، ص ۱۹۲ آمده است: «و قال أبو الحسن علی بن أحمد العقیقی فی کتاب الرجال...». در معالم العلماء ص ۶۸ هم آمده است: «علی بن أحمد العقیقی العلوی: من کتبه: کتاب المدینه، المسجد بین المسجدين، النسب، الرجال». ولی به هر روی درباره فضل بن شاذان و ابن عبدون این قضیه محل تردید است، لذا ما به جای تعبیر «کتاب» از تعبیر «دیدگاه ها» استفاده کردیم.

۲- (۲) مثل اجماعی که شیخ طوسی بر وثاقت سکونی و چند راوی دیگر نقل می کند. ایشان می فرماید: «ولأجل ماقلناه عملت الطائفه بما رواه حفص بن غیاث، و غیاث بن کلوب، و نوح بن دراج، و السکونی، و غیرهم من العامه عن أئمتنا علیهم السلام، فیما لم ینکروه و لم یکن عندهم خلافه» (محمد طوسی، العده، ۱: ۱۴۹).

۳- (۳) مثل اجماعی که سید بن طاووس بر وثاقت ابراهیم بن هاشم ادعا می کند (به نقل از سید ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحدیث، ۱: ۴۶).

کاشف از این است که دست کم برخی از پیشینیان قائل به وثاقت آن راوی بوده اند، که همین برای اثبات وثاقت وی کفایت می کند. (۱) البته باید توجه داشت که اجماع مطرح در فقه با اجماعی که در رجال وجود دارد متفاوت است؛ زیرا در فقه، اجماع تنها هنگامی ارزش دارد که کاشف از رأی معصوم علیه السلام باشد ولی در رجال به چنین شرطی نیاز نیست. (۲)

روش پنجم: مدح و ستایشی که کاشف از وثاقت است

گاهی در کتاب های اندیشوران رجالی کلماتی به چشم می خورد که هرچند تصریح به وثاقت ندارد، ولی می تواند در برخی از موارد با دلالت التزامیه یا دیگر دلالت ها بر وثاقت او دلالت کند؛ مانند جمله فضل بن شاذان درباره ابراهیم بن عبد الحمید که می فرماید: «إنه صالح» (۳) و یا محمد بن مسعود می گوید از علی بن حسن بن فضال درباره اسماعیل جفینه پرسیدم، او گفت: «صالح و هو قلیل الروایه». (۴) یا مرحوم کشی می نویسد: «از حمدویه بن نصیر درباره عیسی (بن ابی منصور شلقان) پرسیدم، او گفت: خیر فاضل...». (۵)

ب) توثیق عام

برخی از راویان در ضمن مجموعه هایی ویژه و در ذیل عناوینی که در دانش رجال شناخته شده است، مورد توثیق قرار گرفته اند. به این گونه از توثیقات، «توثیق عام» می گویند و معنای آن این است که دانشمندان رجالی با یک یا چند عبارت، گروهی از راویان را توثیق نموده اند، به گونه ای که اگر کسی در این گروه باشد می توان به وثاقت او حکم کرد. توثیق عام نیز، هم چون توثیق خاص، دارای جلوه ها و

ص: ۲۷

۱- (۱) سید ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحدیث، ۱: ۴۶.

۲- (۲) اکبر ترابی شهرضایی، پژوهشی در علم رجال، ص ۲۲۲.

۳- (۳) حلی، خلاصه الأقوال، ص ۱۹۷.

۴- (۴) همان، ص ۱۰.

۵- (۵) رجال الکشی، ص ۳۳۰.

روش های گوناگون است، از این رو ما یکایک آن ها را مورد بررسی و هر کدام را که در بحث ما کاربرد بیشتری دارد مورد تأکید و پژوهش قرار می دهیم. این بحث از آن جهت در مسأله سهل بن زیاد سودمند است که بینیم آیا ممکن است برخی از این عناوین را بر وی تطبیق دهیم یا خیر.

روش های توثیق عام عبارت اند از:

روش یکم: اصحاب اجماع

مرحوم کشی (۳۴۰ ق) درباره ۲۲ نفر از راویان شیعه کلماتی فرموده است که بر فقاقت و بزرگواری آن ها دلالت و وثاقت ایشان را ثابت می کند. البته کتاب خود جناب کشی (معرفه الناقلین عن الأئمة المعصومین علیهم السلام) به دست ما نرسیده است، ولی شیخ طوسی قدس سره که بخشی از آن کتاب را به نام اختیار معرفه الرجال نقل کرده است، اصحاب اجماع را از قول کشی چنین معرفی می کند:

شش نفر نخست: زراره، معروف بن خربوذ، برید، أبو بصیر أسدی، فضیل بن یسار و محمد بن مسلم طائفی. البته برخی به جای أبو بصیر أسدی از أبو بصیر مرادی که همان لیث بن بختری است نام برده اند. (۱)

شش نفر دوم: جمیل بن دراج، عبد الله بن مسکان، عبد الله بن بکیر، حماد بن عیسی، حماد بن عثمان و أبان بن عثمان. (۲)

ص: ۲۸

۱- (۱) «فی تسمیه الفقهاء من أصحاب أبی جعفر و أبی عبد الله علیهما السلام قال الکشی: اجتمعت العصابة علی تصدیق هؤلاء الأولین من أصحاب أبی جعفر و أبی عبد الله علیهما السلام و انقادوا لهم بالفقه فقالوا أفقه الأولین سته: زراره و معروف بن خربوذ و برید و أبو بصیر الأسدی و الفضیل بن یسار و محمد بن مسلم الطائفی قالوا و أفقه السته زراره و قال بعضهم مکان أبی بصیر الأسدی أبو بصیر المرادی و هو لیث بن بختری» (محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی، رجال کشی، ص ۲۳۸ شماره ۴۳۱).

۲- (۲) «تسمیه الفقهاء من أصحاب أبی عبد الله علیه السلام: أجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح من هؤلاء و تصدیقهم لما یقولون و أقرؤا لهم بالفقه من دون أولئك السته الذین عددناهم و سمیناهم سته نفر: جمیل بن دراج و عبد الله بن مسکان و عبد الله بن بکیر و حماد بن عیسی و حماد بن عثمان و أبان بن عثمان قالوا و زعم أبو إسحاق الفقیه یعنی ثعلبه بن میمون: أن أفقه هؤلاء جمیل بن دراج و هم أحداث أصحاب أبی عبد الله علیه السلام» (محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی، رجال کشی، ص ۳۷۵ شماره ۷۰۵).

شش نفر سوم: یونس بن عبد الرحمن، صفوان بن یحیی بیاع سابری، محمد بن ابی عمیر، عبدالله بن مغیره، حسن بن محبوب، أحمد بن محمد بن ابی نصر. البته بعضی به جای حسن بن محبوب از حسن بن علی بن فضال و فضاله بن ایوب نام برده اند و برخی نیز به جای ابن فضال، عثمان بن عیسی را ذکر کرده اند.<sup>(۱)</sup>

چنان چه می نگرید نامی از سهل بن زیاد در میان اسامی یادشده به چشم نمی خورد، پس ما نیز به نقد و بررسی این توثیق نمی پردازیم.

روش دوم: مشایخ الثقات

شیخ طوسی قدس سره در کتاب عدّه الاصول در بحث خبر واحد می فرماید:

اگر روایت دو راوی با هم تعارض داشت، باید دید که راویان آن ها چگونه روایت را نقل کرده اند. اگر یکی از آنان روایت را با سند متصل تا معصوم و دیگری روایت را مرسل و با حذف واسطه نقل کرده باشد، باید در حالت های راوی مُرْسِل دَقْت کرد. اگر او از کسانی باشد که می دانیم از غیر راستگوی مطمئن روایت نقل نمی کند، پس این روایت مرسل او در حکم روایت مسند می باشد. و گرنه این دو روایت متعارض که یکی مسند و دیگری مرسل است، بر یک دیگر ترجیح ندارند. به همین جهت طایفه شیعه، روایات محمد بن ابی عمیر، صفوان بن یحیی و أحمد بن محمد بن ابی نصر را که در میان امامیه به روایت نکردن از غیر ثقه معروفند، با مسانید دیگران

ص: ۲۹

---

۱- (۱) «تسمیه الفقهاء من أصحاب ابی ابراهیم و ابی الحسن الرضا علیهما السلام: أجمع أصحابنا علی تصحیح ما یصح عن هؤلاء و تصدیقهم و أقروا لهم بالفقه و العلم: و هم سته نفر آخر دون الستة نفر الذین ذکرناهم فی أصحاب ابی عبدالله علیه السلام منهم یونس بن عبد الرحمن و صفوان بن یحیی بیاع السابری و محمد بن ابی عمیر و عبدالله بن المغیره و الحسن بن محبوب و أحمد بن محمد بن ابی نصر و قال بعضهم: مکان الحسن بن محبوب: الحسن بن علی بن فضال و فضاله بن ایوب و قال بعضهم: مکان ابن فضال: عثمان بن عیسی و أفقه هؤلاء یونس بن عبد الرحمن و صفوان بن یحیی» (محمد بن عمر بن عبد العزیز کَشّی، رجال کَشّی، ص ۵۵۶ شماره ۱۰۵۰).

مساوی دانسته اند؛ پس چنانچه روایت مرسل این سه نفر به معارض دچار نباشد، به آن ها عمل می کنند. (۱)

از این سخن شیخ قدس سره دو نکته را می توان برداشت کرد: یکی آن که سه فقیه یادشده معروف شده بودند به این که از غیر ثقه نقل نمی کنند، یعنی مشایخ ایشان همگی ثقه بوده اند و دیگر آن که طایفه امامیه به مرسلات آن ها هم چون مسندات دیگران عمل می کردند. ولی از آن جا که هیچ یک از این سه نفر روایتی را از سهل بن زیاد نقل نکرده اند و بلکه اصلاً طبقه آن ها پیش از سهل بوده و نقل آن ها از سهل ممکن نیست، از این رو ارزیابی این توثیق و پرداختن به دیدگاه هایی که در این زمینه وجود دارد، نیز ثمره ای در بحث ما ندارد.

روش سوم: کسانی که از غیر ثقه نقل روایت نکرده اند

بینش برخی از دانشمندان نسبت به برخی از راویان به گونه ای است که هرکسی را که ایشان از وی نقل حدیث کرده باشند، موثق می شمارند. این افراد عبارت اند از: احمد بن محمد بن عیسی اشعری، جعفر بن بشیر بجلی، محمد بن اسماعیل بن میمون زعفرانی، علی بن حسن طاطری و احمد بن علی بن عباس نجاشی که به باور این گروه، روایتی را از غیر ثقه نقل نکرده اند.

لازم به یادآوری است که هیچ یک از این راویان ناقل روایتی از سهل بن زیاد نبوده اند.

روش چهارم: موارد استثنا نشده از مشایخ محمد بن احمد بن یحیی

محمد بن احمد بن یحیی اشعری از راویان بزرگوار شیعه است که در اواخر دوران حضور ائمه علیهم السلام و آغاز غیبت صغری می زیسته است. نجاشی وی را ثقه و مورد اعتماد دانسته و داشتن هرگونه ضعف را از ساحت وی نفی کرده است، ولی در همان

ص: ۳۰

---

۱- (۱) «و إذا كان أحد الراويين مسنداً و الآخر مرسلًا، نظر في حال المرسل، فإن كان ممن يعلم أنه لا يرسل إلا عن ثقه موثق به، فلا ترجيح لخبر غيره على خبره، و لأجل ذلك سوت الطائفة بين ما يرويه محمد بن أبي عمير، و صفوان بن يحيى، و أحمد بن محمد بن أبي نصر و غيرهم من الثقات الذين عرفوا بأنهم لا يروون و لا يرسلون إلا عن موثق به و بين ما أسنده غيرهم، و لذلك عملوا بمراسيلهم إذا انفردوا عن روايه غيرهم» (محمد بن حسن طوسی، العده، ۱: ۱۵۴).

سان از اصحاب نقل می کند که گفته اند: «او از راویان ضعیف روایت می کرد و به همین جهت محمد بن حسن بن ولید برخی روایات او را استثنا کرده و به عدم صحت آن ها حکم نموده است» (۱).

افزون بر این، شیخ طوسی قدس سره نیز موارد استثنا شده را با اندکی تفاوت از شیخ صدوق قدس سره نقل کرده است، ولی در پایان از شیخ صدوق قدس سره نقل می کند که ابن ولید موارد یادشده را به خاطر وجود غلو یا تخلیط استثنا کرده است. (۲)

ص: ۳۱

۱- (۱) مرحوم نجاشی در ترجمه محمد بن احمد بن یحیی می گوید: «... أبو جعفر كان ثقة في الحديث. إلا أن أصحابنا قالوا: كان يروى عن الضعفاء و يعتمد المراسيل و لا يبالي عن أخذ و ما عليه في نفسه مطعن في شيء و كان محمد بن الحسن بن الوليد يستثنى من روايه محمد بن أحمد بن يحيى ما رواه عن محمد بن موسى الهمداني أو ما رواه عن رجل أو يقول بعض أصحابنا أو عن محمد بن يحيى المعاذي أو عن أبي عبد الله الرازي الجاموراني أو عن أبي عبد الله السيارى أو عن يوسف بن السخت أو عن وهب بن منبه أو عن أبي علي النيشابوري (النيسابوري) أو عن أبي يحيى الواسطي أو عن محمد بن علي أبي سمينه أو يقول في حديث أو كتاب و لم أروه أو عن سهل بن زياد الآدمي أو عن محمد بن عيسى بن عبيد بإسناد منقطع أو عن أحمد بن هلال أو محمد بن علي الهمداني أو عبد الله بن محمد الشامي أو عبد الله بن أحمد الرازي أو أحمد بن الحسين بن سعيد أو أحمد بن بشير الرقي أو عن محمد بن هارون أو عن ممويه بن معروف أو عن محمد بن عبد الله بن مهران أو ما ينفرد (يتفرد) به الحسن بن الحسين اللؤلؤي و ما يرويه عن جعفر بن محمد بن مالك أو يوسف بن الحارث أو عبد الله بن محمد الدمشقي. قال أبو العباس بن نوح: و قد أصاب شيخنا أبو جعفر محمد بن الحسن بن الوليد في ذلك كله و تبعه أبو جعفر بن بابويه رحمه الله على ذلك إلا في محمد بن عيسى بن عبيد فلا أدري ما رابه فيه لأنه كان على ظاهر العدالة و الثقه» (احمد بن علي نجاشي، رجال نجاشي، ص ۳۴۸ شماره ۹۳۹).

۲- (۲) شیخ طوسی در ترجمه محمد بن احمد بن یحیی می گوید: «... و قال محمد بن علي بن الحسين (ابن بابويه): إلا ما كان فيه من تخليط و هو (الذي يكون) طريقه محمد بن موسى الهمداني أو يرويه عن رجل أو عن بعض أصحابنا أو يقول: و روى أو يرويه عن محمد بن يحيى المعاذي أو عن أبي عبد الله الرازي الجاموراني أو عن السيارى أو يرويه عن يوسف بن السخت أو عن وهب بن منبه أو عن أبي علي النيشابوري أو أبي يحيى الواسطي أو محمد بن علي الصيرفي أو يقول: وجدت في كتاب و لم أروه أو عن محمد بن عيسى بن عبيد بإسناد منقطع يتفرد به أو عن الهيثم بن عدی أو عن سهل بن زياد الآدمي أو عن أحمد بن هلال أو عن محمد بن علي الهمداني أو عبد الله بن محمد الشامي أو عبد الله بن أحمد الرازي أو عن أحمد بن الحسين بن سعيد أو عن أحمد بن بشر الرقي أو عن محمد بن هارون أو عن معاويه بن معروف أو عن محمد بن عبد الله بن مهران أو ينفرد به الحسن بن الحسين اللؤلؤي أو جعفر بن محمد الكوفي أو جعفر بن محمد بن مالك أو يوسف بن الحارث أو عبد الله بن محمد الدمشقي» (محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۴۱۰ شماره ۶۲۲).



بر پایه سخن این دو بزرگوار یعنی مرحوم نجاشی و شیخ طوسی، برخی از فقیهان مانند محقق سبزواری (۱۰۹۰ ق)، محقق داماد (۱۰۴۱ ق)، صاحب جواهر (۱۲۶۶ ق)، سیدحسن صدر (۱۳۵۴ ق) و سید محسن حکیم (۱۳۹۰ ق) استثنا شدن روایات یک راوی از کتاب محمد بن احمد را دلیل بر ضعف او و عدم استثنا را نشانه وثاقت او دانسته اند؛<sup>(۱)</sup> و در برابر آن ها محدث نوری قدس سره استثنا شدن راویان یادشده را نشانه ضعف ایشان نمی داند.<sup>(۲)</sup> مرحوم وحید بهبهانی قدس سره نیز همین باور را دارد و در بازگویی علت آن می فرماید:

شیخ طوسی قدس سره از شیخ صدوق قدس سره نقل می کند که وی علت استثنای یادشده را وجود غلو و تخلیط در آن ها می دانست، بنابراین ضعف راویان علت استثنا نبوده است تا اگر این راوی در کتاب دیگری روایت داشت، آن روایت را از روی ضعف سند، ساقط کنیم.<sup>(۳)</sup>

به نظر می رسد سخن ایشان بسیار متین است و ما برای تکمیل آن چند نکته را اضافه می کنیم:

نکته یکم: اگر استثنا به خاطر ضعف راوی بود، معنا نداشت که ابن ولید قدس سره روایاتی را که محمد بن احمد از «رجل» یا «بعض اصحابنا» نقل می کند و یا می گوید «در حدیث یا کتابی دیدم» از درجه اعتبار ساقط کند؛ زیرا سقوط چنین روایاتی از بدیهیات بوده و نیاز به گفتن ندارد.

ص: ۳۲

۱- (۱) به نقل از: اکبر ترابی شهرضایی، پژوهشی در علم رجال، ص ۳۳۲.

۲- (۲) ایشان پس از ذکر چند شاهد بر اینکه این استثنا مورد اعتنای اصحاب نبوده است، می نویسد: «... فعلی هذا فالمراد من الاستثناء استثناء روایات هؤلاء الجماعة فی کتاب نوادر الحکمه الذی صرح الشیخ فی الفهرست بان فی روایاته تخلیطا و هو الذی یکون طریقہ محمد بن موسی. إلی آخره، لا استثناء اشخاص الجماعة حتی لو وجدوا فی أسانید غیر کتاب النوادر، حکم بضعفها لضعفهم فلا- تعرض فيه لحالهم، فيطلب من غيره فان وجد أحدهم موثقا أو ممدوحا فلا يجوز ان يعارض بالاستثناء المذكور. و يؤيده قول ابن الوليد: و ما رواه عن رجل، أو يقول: بعض أصحابنا أو يقول: فی حدیث، أو کتاب و لم أروه، أو يقول: و روی، إذ لو كان الغرض تضعيف السند لكان ذلك من توضيح الواضح، و كذا عدّ وهب العامي اليماني المقدم على محمد بن احمد بطبقات من دون الإشاره إلی ذكر الوسائط التي لا بدّ منها، إذ بدونها تعدّ روایاته من المراسيل، و معها لا بدّ من النظر فی حالهم فيعلم أن الغرض استثناء خصوص روایاته فيه...» (میرزا حسین نوری، خاتمه المستدرک، ۵: ۱۵۷).

۳- (۳) محمد باقر وحید بهبهانی، التعلیقہ علی منهج المقال، ص ۲۱۸.

نکته دوم: استثنا شدن روایاتی که محمد بن عیسی بن عبید از یونس به اسناد منقطع نقل کرده و یا روایاتی که تنها حسن بن حسین لؤلؤی ناقل آن ها می باشد، نشان گر این است که مشکل تنها در متن روایات یا کیفیت نقل آن ها بوده است و نه در سند آن ها.

نکته سوم: ما در آینده - در بحث غلو - خواهیم گفت که بسیاری از پیشینیان و به ویژه اهل قم، دارای اندیشه و بینشی ویژه نسبت به ائمه هدی علیهم السلام بوده و مرز خاصی از مقام و منزلت را برای ایشان در نظر می گرفتند و هرکسی که ایشان را از این جای گاه بالاتر می دانست به غلو متهم می کردند، به گونه ای که شیخ مفید قدس سره ایشان را به تقصیر در امر ائمه هدی علیهم السلام متهم می کند.<sup>(۱)</sup> ابن ولید قدس سره نیز یکی از بزرگان اهل قم بوده و در روش خود از اندیشه های ایشان پیروی می کرده است؛ پس با توجه به این که این استثنا هم به گمان بسیار بر پایه همین نگرش ویژه اهل قم بوده است، نمی توان به آن اعتماد کرد.

نکته چهارم: از این که ابن ولید به خاطر وجود غلو یا تخلیط برخی از روایات را استثنا کرده است، دانسته می شود که این استثنا بر پایه اجتهادات وی بوده است نه بر پایه حس یا مقدمات نزدیک به حس؛ و پیروی کردن ابن نوح و صدوق نیز از باب اطمینان و حسن ظن به وی بوده است، چرا که ابن نوح قدس سره می گوید: «ابن ولید قدس سره در آن چه استثنا کرده، راه درستی را پیموده است، مگر درباره محمد بن عیسی بن عبید که نمی دانم چه چیزی در او دیده است، در حالی که وی در ظاهر عادل و ثقه بود».<sup>(۲)</sup>

پس در همان حال که ابن نوح، کار ابن ولید را درست می داند، آن را در برخی از مصادیق خطا می شمارد و همین نشان می دهد که کار ابن ولید اجتهادی بوده است، یعنی چه بسا ابن ولید در روایاتی که محمد بن یحیی از محمد بن عیسی نقل کرده، مسائلی دیده است که با باورهای خودش ناسازگار بوده و به همین جهت به غیر قابل اعتماد بودن وی حکم نموده است، ولی ابن نوح بر پایه دانسته های حسی که از محمد بن عیسی داشته است وی را موثق و عادل می داند. پس خطا دانستن کار ابن ولید از سوی ابن نوح، می تواند

ص: ۳۳

۱- (۱) محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، شرح عقائد الصدوق أو تصحیح الاعتقاد، ص ۱۳۵

۲- (۲) احمد بن علی نجاشی، رجال نجاشی، ص ۳۴۸ شماره ۹۳۹.

قرینه ای بر اجتهادی بودن نظر ابن ولید باشد، و این در حالی است که اجتهاد هیچ کس برای مجتهد دیگر حجت نیست مگر از باب اطمینان.

نکته پنجم: برخی از کسانی که ابن ولید استثنا کرده است از سوی دیگران توثیق شده اند، مانند احمد بن حسین بن سعید که ابن غضائری قدس سره درباره او می گوید: «آن چه را که از او دیدم، سالم یافتم»<sup>(۱)</sup> و حسن بن حسین لؤلؤی که نجاشی قدس سره او را توثیق کرده است<sup>(۲)</sup>.

بنابراین، استثنای ابن ولید قدس سره نه می تواند بر توثیق کسان استثنا نشده دلالت کند و نه بر تضعیف کسان استثنا شده.

روش پنجم: راویان اسناد کتاب کامل الزیارات

جعفر بن محمد بن قولویه قدس سره صاحب کتاب کامل الزیارات، در مقدمه این کتاب می نویسد:

من در این کتاب تنها روایاتی را که از کسان موثق به ما رسیده است آورده ام و از راویان گم نام، یعنی کسانی که به نقل روایت معروف و به ذکر حدیث و علم مشهور نیستند، روایت نقل نکرده ام.<sup>(۳)</sup>

روشن است که این سخن بر وثاقت راویان آورده شده در کامل الزیارات دلالت دارد، ولی در این که مراد صاحب کتاب تنها راویان بی واسطه بوده است و یا شامل مشایخ با واسطه هم می شود، تفاوت دیدگاه وجود دارد. برخی هم چون محقق خوئی قدس سره<sup>(۴)</sup> بر وثاقت همه مشایخ پافشاری می کنند، ولی برخی دیگر، چون محدث نوری قدس سره تنها ۳۲ نفر از راویان کتاب، که استاد بدون واسطه ابن قولویه قدس سره بوده اند، را به وسیله این سخن توثیق می نماید.<sup>(۵)</sup>

ص: ۳۴

---

۱- (۱) «وجدته فیما رأیته سالمًا» (احمد بن حسین غضائری، رجال ابن غضائری، ص ۴۱).

۲- (۲) احمد بن علی نجاشی، رجال نجاشی، ص ۴۰ شماره ۸۳.

۳- (۳) «أخرجته و جمعته عن الأئمة صلوات الله عليهم أجمعين من أحاديثهم... و قد علمنا أنا لا نحيط بجميع ما روی عنهم فی هذا المعنى و لا- فی غیره لکن ما وقع لنا من جهة الثقات من أصحابنا رحمهم الله برحمته و لا- أخرجت فيه حدیثا روی عن الشذاذ من الرجال يؤثر ذلك عنهم عن المذكورين غير المعروفين بالرواية المشهورين بالحديث و العلم» (محمد بن قولویه، کامل الزیارات، ص ۴).

۴- (۴) سید ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحدیث، ۵۰: ۱.

۵- (۵) میرزا حسین نوری، خاتمه المستدرک، ۲۵۱: ۳.

سخن محدث نوری قدس سره نیکوتر است؛ زیرا:

یکم آن که: ابن قولویه قدس سره برای همه مشایخ خود طلب رحمت می کند، (۱) در حالی که برخی از اساتید با واسطه اش قابلیت آن را ندارند، مانند حسن بن علی بن ابی حمزه که واقفی بوده است. (۲) پس معلوم می شود وی همه اساتید خود را اراده نکرده است. (۳)

دوم آن که: دانشمندان پیشین، نقل با واسطه از راویان ضعیف را سبب ضعف نمی دانستند، تا ابن قولویه قدس سره بخواهد از آن پرهیز کند. (۴)

سوم آن که: ابن قولویه فرموده است من فقط از راویان مشهور نقل روایت کرده ام در حالی که برخی از راویان کتاب، مشهور نیستند؛ مانند ابان ارزق، ابراهیم بن شعیب و احمد بن بشیر؛ پس معلوم می شود وی همه راویان کتاب را اراده نکرده است.

چهارم آن که: در این کتاب ۱۵۰ مورد وجود دارد که خود ابن قولویه آن را ارسال نکرده است بلکه اساتیدش ارسال کرده اند؛ (۵) پس چگونه او به وثاقت فردی که نام وی در سند نیامده پی برده و به آن شهادت داده است؟ (۶)

ص: ۳۵

- ۱- (۱) محمد بن قولویه، کامل الزیارات، ص ۴.
- ۲- (۲) احمد بن علی نجاشی، رجال نجاشی، ص ۳۶ شماره ۷۳.
- ۳- (۳) چه بسا کسی بگوید: همین مقدار که غالب اساتید وی، قابلیت دعا داشته باشند برای صحت آن کفایت می کند. در پاسخ می گوئیم: ادعای ما این است که ابن قولویه همه اساتید خود را اراده نکرده است، هر چند بیشتر آن ها را اراده کرده باشد. از این رو همان گونه که شما معترف هستید، برخی از اساتید وی که قابلیت دعا ندارند از گستره شمول سخن ایشان خارج می شوند و همین برای ما کافی است تا بتوانیم اطلاق سخن وی را از میان ببریم.
- ۴- (۴) این سخن در پاسخ به این شبهه است که افرادی همانند ابن قولویه اگر قرار بود از افراد ضعیف نقل کنند، اعتبار خود را از دست می دادند، زیرا پیشینیان نقل از ضعیف را سبب ضعف می دانستند؛ پس معلوم می شود ابن قولویه تنها از راویان ثقه نقل کرده است. در پاسخ می گوئیم: نقل با واسطه از ضعیف، در نزد پیشینیان مایه ضعف راوی نبوده است تا ابن قولویه بخواهد از آن پرهیز کند.
- ۵- (۵) ارسال کردن یعنی راوی، روایت را یکر است و بدون ذکر واسطه به کسی اسناد دهد که طبقه اش پیش از طبقه خود راوی است.
- ۶- (۶) ممکن است کسی بگوید: بی گمان مراد کسانی که همه راویان کامل الزیارات را موثق می دانند نیز چنین مواردی نیست. در پاسخ می گوئیم: هر چند ممکن است مراد ایشان چنین مواردی نباشد، ولی به هر روی وجود این موارد می تواند کلیت و اطلاق سخن ابن قولویه را زیر سؤال ببرد و در آن تردید ایجاد نماید و ما هم به دنبال همین هستیم.

نتیجه آن که: مشایخ بی واسطه ابن قولویه قدس سره که در کامل الزیارات از آن ها نام برده است، توثیق شدنی هستند ولی مشایخ با واسطه را نمی توان به وسیله سخن ابن قولویه توثیق کرد.

روش ششم: راویان اسناد تفسیر قمی

برخی از بزرگان<sup>(۱)</sup> بر پایه سخنی که در مقدمه تفسیر علی بن ابراهیم قمی قدس سره وجود دارد به وثاقت همه مشایخ با واسطه و بی واسطه صاحب این کتاب حکم کرده اند؛ زیرا در مقدمه یاد شده آمده است:

... ما روایاتی را ذکر می کنیم و از آنها خبر می دهیم که (باسند) به ما رسیده و مشایخ و ثقات ما آن ها را نقل کرده اند....<sup>(۲)</sup>

به نظر می رسد:

توثیق راویان تفسیر یاد شده ممکن نیست، زیرا دو مانع دارد:

یکم: برخی از کسان واقع در اسناد کتاب، جزو رهبران گمراهی اند، مانند: سلمه بن کهیل حضرمی،<sup>(۳)</sup> و کعب بن جراح، عطاء، عبدالله بن جریح، سفیان بن عینه، فضیل بن عیاض.<sup>(۴)</sup> برخی دیگر هم راویان ضعیف و غیر قابل اعتماد هستند، مثل: عمرو بن شمر و سلیمان دیلمی.<sup>(۵)</sup>

دوم: این که همه مطالب موجود در تفسیر یاد شده از علی بن ابراهیم قمی قدس سره باشد مورد

ص: ۳۶

۱- (۱) مثل: حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۰: ۲۰۲؛ محقق خوئی، معجم رجال الحدیث، ۴۹: ۱.

۲- (۲) «و نحن ذاكرون و مخبرون بما ينتهي إلینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین...» (علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، ص ۴).

۳- (۳) سلمه بن کهیل حضرمی یکی از سران بتریه بوده که امامت ابوبکر و عمر را در کنار امامت امیرالمؤمنین علیه السلام پذیرفته بود. البته این شخص با سلمه بن کهیل که از قبیله مضر بوده و از خواص اصحاب امیرالمؤمنین به شمار می رود تفاوت دارد؛ مرحوم خوئی در این باره می نویسد: «أن سلمه بن کهیل الذی هو من خواص أمیرالمؤمنین علیه السلام مغایر لمن هو من البتریه، فإن البرقی عد الأول من خواصه من مضر، و الثانی حضرمی من الیمن» (معجم رجال الحدیث، ۹: ۲۱۸). درباره سلمه بن کهیل حضرمی و بتریه مراجعه شود به: عبدالله مامقانی، مقباس الهدایه، ۲: ۳۹۴.

۴- (۴) علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، ۱: ۲۹، ۷۰، ۲۰۰ و ۲: ۲۸۵، ۲۴۵.

۵- (۵) همان، ۱: ۹۴، ۱۲۸، ۳۲۹.

تردید است؛ زیرا شماری معتقدند برخی از مطالب به دست ابی الجارود در تفسیر گنجانده شده است؛ ولی ما برای حفظ اختصار از یادآوری انگیزه‌هایی که بر این تردید وجود دارد خودداری کرده و علاقه‌مندان را به کتاب‌های مفصل ارجاع می‌دهیم. (۱)

روش هفتم: اصحاب امام صادق علیه السلام

روشن است که این روش بر فرض هم که ثابت باشد هیچ ارتباطی با بحث ما ندارد، زیرا سهل بن زیاد بی‌گمان از یاران امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام بوده است نه امام صادق علیه السلام. ولی سربسته می‌گوییم که چنین توثیقی صحیح نیست.

روش هشتم: مشایخ اجازه

یکی از مبانی مهم توثیق عام، مسأله مشایخ اجازه است. برخی شیخ اجازه بودن راوی را نشانه وثاقت و برخی تنها نشانه ستودگی او دانسته‌اند و برخی دیگر معتقدند شیخ اجازه بودن هیچ نقشی در اثبات وثاقت یا نیک بودن راوی ندارد.

پیش از پرداختن به دیدگاه‌های مطرح شده، نخست باید تعریف دقیقی از «شیخ اجازه» داشته باشیم، زیرا چهار تعریف برای شیخ اجازه قابل تصور است:

تعریف یکم: کسی که خود دارای کتاب نیست، ولی به نقل کتاب‌های پیشینان برای آیندگان مشهور است. (۲)

ردّ تعریف یکم: نخست آن که داشتن کتاب منافاتی با شیخ اجازه بودن ندارد، زیرا چه بسا راوی خودش دارای کتاب باشد، ولی اجازه او درباره نوشته‌های دیگران صادر شده باشد. (۳) دوم این که می‌گویند او باید نامدار و سرشناس باشد، مستندی ندارد.

ص: ۳۷

---

۱- (۱) جعفر سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ص ۳۰۹-۳۲۰؛ اکبر ترابی شهرضایی، پژوهشی در علم رجال، ص ۳۵۰.  
۲- (۲) این تعریف را محقق کلباسی در الرسائل الرجالیه، ۴: ۱۴۱ نقل کرده و به آن ایراد گرفته است. در مقباس الهدایه ۲: ۲۲۲ نیز به آن اشاره شده است. مرحوم مامقانی می‌نویسد: «... هو أنه إن ذکر له کتاب کان من مشایخ الروایه و إلا کان من مشایخ الاجازه علی اشکال فی الثانی».

۳- (۳) همان گونه که درباره احمد بن محمد بن عیسی گفته‌اند: او از حسن بن علی بن وشاء نسبت به کتاب علاء بن رزین و ابان بن عثمان طلب اجازه کرد، با این که خودش مؤلف کتاب‌های پرشمار است (رجال نجاشی، ص ۳۹، شماره ۸۰).

تعریف دوم: کسی که در نقل کتاب های نامدار و جوامع حدیثی، از او اجازه گرفته شده است. (۱)

ردّ تعریف دوم: عنوان «شیخ اجازه» درباره کسانی که نسبت به کتاب های غیر نامدار اجازه داده اند نیز به کار رفته است. مثلاً شیخ طوسی قدس سره در کتاب رجال خود کسان زیادی را نام می برد و می گوید «تلعکبری از او روایت کرده و از او دارای اجازه است» و معلوم نمی کند برای چه کتابی اجازه گرفته است.

تعریف سوم: اگر کسی یک کتاب را بدون این که سماع یا قرائتی در کار باشد، تنها از روی اجازه ای که استادش به او داده است از او نقل کند، در این جا استاد یادشده به عنوان «شیخ اجازه» متصف می شود.

ردّ تعریف سوم: انحصار عنوان «شیخ اجازه» در جایی که سماع و قرائتی وجود نداشته است مستندی ندارد و با تصریحات اندیشمندان رجالی نیز منافات دارد. در آینده به این تصریحات اشاره می شود.

تعریف چهارم: کسی که به دیگری اجازه نقل کتابی را می دهد شیخ اجازه نامیده می شود، چه اجازه گیرنده از او شنیده و بر او قرائت کرده باشد و چه تنها اجازه نقل گرفته باشد، چراکه اندیشمندان رجالی واژه «اجازه» را در مواردی که سماع و قرائت هم بوده است به کار برده اند. مثلاً نجاشی قدس سره می نویسد:

در سال ۳۰۶ با حمید بن زیاد دیدار کردم و کتاب رجال وی را از او شنیدم و نسبت به همه کتاب هایش به من اجازه داد. (۲)

به نظر می رسد این تعریف بهترین تعریف است و می توان بر پایه آن به نقد و بررسی دیدگاه دانشمندان درباره مشایخ اجازه پرداخت؛ از این رو اکنون به سراغ دیدگاه های یادشده می رویم.

ص: ۳۸

---

۱- (۱) این تعریف را مرحوم سید حسن صدر عاملی در نهایه الدرایه ص ۴۰۹ به محقق بحرانی (ابراهیم بن سلیمان قطیفی) نسبت داده است.

۲- (۲) احمد بن علی نجاشی، رجال نجاشی، ص ۱۳۲ شماره ۳۳۹.

دیدگاه یکم: شیخ اجازه بودن نشانه وثاقت یا مدح نیست.

به باور امام خمینی قدس سره (۱) و محقق خوئی قدس سره (۲) شیخ اجازه بودن هرگز نشانه وثاقت یا ستودگی راوی نیست.

محقق خوئی قدس سره در ردّ کسانی که می گویند مشایخ اجازه نیاز به توثیق ندارند، می فرماید:

مقام و رتبه مشایخ اجازه بالاتر از اصحاب اجماع و مانند ایشان نیست، در حالی که در کتاب های رجالی حتی اصحاب اجماع نیز مورد توثیق قرار گرفته اند. پس چرا توثیق مشایخ اجازه در کتاب های رجالی نیامده است؟ افزون بر این، تنها سودی که داشتن اجازه دارد این است که می توان گفت: اجازه گیرنده در حکایتش از استاد، راستگو است، ولی وجود این برتری در اجازه، سبب توثیق شیخ اجازه نمی شود. مگر این که بگوییم نقل ثقه از یک شخص، کاشف از عدالت اوست که این هم مبنای درستی نیست. (۳)

نقد دیدگاه یکم:

این که توثیق مشایخ اجازه در کتاب های رجالی نیامده است، از این روست که جناب نجاشی همه همت خود را برای گردآوری نام نویسندگان کتاب به کار برده است، در حالی که بیشتر مشایخ اجازه خودشان کتاب نداشته اند، بلکه تنها واسطه نقل کتاب های دیگران بوده اند. شیخ طوسی قدس سره نیز هرچند وعده داده است که به وثاقت

ص: ۳۹

۱- (۱) سید روح الله خمینی، مکاسب محرّمه، ۱: ۳۵۹ (ایشان درباره معلى بن محمد بصرى مى نویسد: مجرد این که شیخ اجازه است در اعتماد بر او کافی نیست).

۲- (۲) سید ابوالقاسم خوئی، موسوعه الإمام الخوئی، ۲۱: ۳۱۸؛ معجم رجال الحدیث، ۱: ۷۳.

۳- (۳) «أن مشایخ الإجازة علی تقدیر تسلیم وثاقتهم لا یزیدون فی الجلاله و عظمه الرتبه عن أصحاب الإجماع و أمثالهم، ممن عرفوا بصدق الحدیث و الوثاقه، فكیف یتعرض فی كتب الرجال و الفقه لوثاقتهم و لا یتعرض لوثاقه مشایخ الإجازة لوضوحها و عدم الحاجه إلى التعرض لها. و الصحیح أن شیخوخه الإجازة لا- تکشف عن وثاقه الشیخ كما لا تکشف عن حسنه» (سید ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحدیث، ۱: ۷۲).



یا ضعف راویان اشاره کند، ولی به جز ۲۳۳ مورد از مجموع ۶۴۲۸ راوی، به وعده خود وفا نمی کند. (۱).

استاد سبحانی (حفظه الله) در پاسخ به این سخن، کلام متینی دارد که یادآوری آن خالی از لطف نیست. ایشان می فرماید:

کتابی که شیخ اجازه، اجازه نقل آن را به راوی می دهد، یا نوشته خود اوست که در این صورت اجازه گیرنده به آسانی می تواند آن کتاب را به نویسنده اش نسبت دهد، چه نویسنده ثقه باشد و چه ضعیف؛ پس چنین اجازه ای بر وثاقت شیخ دلالت نمی کند. و یا آن کتاب از کتاب هایی است که انتساب شان به نویسنده معلوم و مشهور است، مانند کتب اربعه، که در این صورت اجازه، تنها برای پیوستگی سند است و باز هم دلالتی بر وثاقت شیخ ندارد، چرا که شیخ چه ضعیف باشد و چه ثقه، اجازه او برای پیوستگی سند به صاحب کتاب کفایت می کند. و یا آن کتاب به گونه ای است که انتساب آن به نویسنده اش راهی غیر از گفته این شیخ ندارد؛ به گونه ای که اگر شیخ فرد ثقه ای باشد، می توان به آن کتاب اعتماد کرد ولی اگر ثقه نباشد آن کتاب قابل اعتماد نیست. در این صورت روشن است که اجازه گرفتن یک فرد ثقه از شیخ اجازه، مستلزم ثقه بودن آن شیخ است، زیرا اگر اجازه گرفتن او مستلزم ثقه بودن شیخ نباشد، معنایش این است که اجازه نمی تواند انتساب کتاب به نویسنده را ثابت کند و لغو است، در حالی که معمولاً اندیشمندان و بزرگان چنین کار لغوی را انجام نمی دهند. (۲).

ص: ۴۰

---

۱- (۱) صاحب منتقی الجمان درباره این که چرا اسامی برخی از راویان مشهور در کتاب های رجالی نیامده است می نویسد: «وربما يتوهم أن في ترك التعرض لذكرهم في كتب الرجال إشعاراً بعدم الاعتماد عليهم، وليس بشيء، فإن الأسباب في مثله كثيرة، وأظهرها أنه لا تصنيف لهم، وأكثر الكتب المصنفة في الرجال لمتقدمي الأصحاب اقتصرُوا فيها على ذكر المصنفين، وبيان الطرق إلى رواية كتبهم (حسن بن زين الدين عاملی، منتقی الجمان، ۱: ۳۹).

۲- (۲) جعفر سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ص ۳۳۵.

به نظر می رسد:

تنها اشکال دیدگاه یکم این است که تشخیص این که اجازه استاد به شاگردش کدام یک از سه گونه یادشده است در بسیاری از موارد ممکن نیست.

دیدگاه دوم: شیخ اجازه بودن تنها برای پیوستگی سند است.

شماری معتقدند وثاقت یا عدم وثاقت مشایخ اجازه نه زبانی به صحت سند می رساند و نه سودی برای آن دارد، زیرا نام بردن آن ها تنها برای پیوستگی سند و تبرک و تیمن بوده است. سید محمد عاملی،<sup>(۱)</sup> محقق سبزواری،<sup>(۲)</sup> وحید بهبهانی،<sup>(۳)</sup> میرزای نوری،<sup>(۴)</sup> سیدبحرالعلوم<sup>(۵)</sup> و صاحب فصول<sup>(۶)</sup> قدس سرهم هر یک به گونه ای جزئی یا کلی این دیدگاه را تأیید کرده اند.

نقد دیدگاه دوم:

این که نام بردن مشایخ تنها برای پیوستگی سند و تبرک بوده است فقط درباره کتاب هایی اثبات شدنی است که در زمان شیخ، نامدار و متواتر بوده و کسی در انتساب آن ها به نویسنده شک و تردید نداشته است، زیرا اگر کتاب مشهور نبوده و در انتسابش به نویسنده تردید وجود داشته باشد، شخص ناقل نام واسطه را برای اثبات انتساب نقل می کند نه برای تیمن و تبرک، چراکه تا اصل انتساب ثابت نشود، نوبت به تیمن و تبرک نمی رسد و نام بردن ناقل لغو خواهد بود. این در حالی است که در زمان ما اثبات این که چه کتابی در آن زمان از این ویژگی برخوردار بوده بسیار دشوار است.

ص: ۴۱

---

۱- (۱) محمد بن علی عاملی، مدارک الأحکام فی شرح عبادات شرائع الإسلام، ۳: ۳۸۰.

۲- (۲) محمد باقر بن محمد سبزواری، ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد، ۳: ۱، ۲۲، ۳۰۵.

۳- (۳) محمد باقر وحید بهبهانی، حاشیه مجمع الفوائد و البرهان، ص ۶۶۲.

۴- (۴) میرزا حسین نوری، خاتمه المستدرک، ۱: ۱۷۷.

۵- (۵) سید مهدی بحرالعلوم، فوائد الرجالیه، ۳: ۳۱۰.

۶- (۶) محمد حسین اصفهانی، الفصول الغریبه فی الاصول الفقهیة، ص ۳۰۴.

دیدگاه سوم: مشایخ نامدار و سرشناس موثق هستند.

باور برخی از دانشمندان هم چون شیخ بهائی(۱) و سید میرداماد(۲) این است که مشایخ نامدار نیازی به توثیق ندارند. صاحب معالم نیز در این باره می نویسد:

فایده نهم: عالمان پیشین ما (رضی الله عنهم) از جماعتی از اساتید خود روایت نقل کرده اند که ظاهراً مورد توجه و عنایت بوده اند، ولی در کتاب های رجالی نامی از آنها برده نشده است. بنا گذاشتن بر ظاهر إقتضا می کند که ایشان را در قسم مجهولین بدانیم، ولی این کار دشوار است، زیرا قرینه های حالیه اجازه نمی دهد که این بزرگواران را ضعیف یا ناشناخته بشماریم، کسانی که از ایشان بسیار روایت نقل شده و بسیار مورد توجه قرار گرفته اند.(۳)

نقد دیدگاه سوم:

نخست این که: معلوم نیست وثاقت این مشایخ در نزد پیشینیان بر پایه شیخ اجازه بودن ایشان باشد، بلکه چه بسا به خاطر مشهور بودن ایشان به وثاقت باشد و هنگامی که چنین گمانی وجود دارد دیگر نمی توان شیخ اجازه بودن را دلیل بروثاقت ایشان دانست.

ص: ۴۲

۱- (۱) شیخ بهائی می نویسد: «قد یدخل فی أسانید بعض الأحادیث من لیس له ذکر فی کتب الجرح و التعدیل بمدح و لا قدح، غیر أن أعظم علمائنا المتقدمین قدس الله أرواحهم قد اعتنوا بشأنه و أكثروا الروایه عنه، و أعیان مشایخنا المتأخرین طاب ثراهم قد حکموا بصحّه روایات هو فی سندها، و الظاهر أنّ هذا القدر کاف فی حصول الظنّ بعدالته» (بهاءالدین بهایی، مشرق الشمسین، ص ۷۹).

۲- (۲) میرداماد هم می نویسد: «ومما یجب ان یعلم ولا یجوز ان یسهل عنه أنّ مشیخه المشایخ الذین هم کالاساطین والارکان امرهم أجل من الاحتیاج إلى تزکیه مزک و توثیق موثق» (رواشح السماویه، راشحه ۳۳، ص ۱۷۰).

۳- (۳) «الفائده التاسعه: یروی المتقدمون من علمائنا رضی الله عنهم عن جماعه من مشایخهم الذین یظهر من حالهم الاعتناء بشأنهم، ولیس لهم ذکر فی کتب الرجال، والبناء علی الظاهر یقتضی إدخالهم فی قسم المجهولین، ویشکل بأن قرائن الاحوال شاهده یبعد اتخاذ أولئك الاجلاء الرجل الضعیف أو المجهول شیخا یکترون الروایه عنه ویظهرون الاعتناء به» (حسن بن زین الدین عاملی، منتقى الجمان، ۱: ۳۹).

دوم این که: بر فرض که شیخ اجازه بودن، وثاقت راویان نامدار را ثابت کند، ولی اثبات این که آیا فلان شخص در زمان جناب کلینی نامدار و سرشناس بوده است یا نه، کار آسانی نیست.

دیدگاه چهارم: شیخ اجازه بودن نشانه وثاقت است.

برخی از دانشمندان رجالی شیخ اجازه بودن را در هر روی نشانه وثاقت راوی می دانند. برخی از این بزرگان عبارت اند از محدث بحرانی،<sup>(۱)</sup> ابی علی حائری<sup>(۲)</sup> و سید مجاهد<sup>(۳)</sup>. همچنین به جناب وحید بهبهانی و مرحوم مجلسی اول نیز چنین نظریه ای نسبت داده شده است.<sup>(۴)</sup>

دیدگاه پنجم: شیخ اجازه بودن تنها نشانه حُسن است.

برخی دیگر نیز معتقدند: شیخ اجازه بودن تنها نشانه ستودگی و حُسن راوی است، یعنی مرتبه ای از مدح را برای راوی اثبات می کند، ولی آن را به مرز توثیق نمی رساند، بنابراین اگر بخواهیم شیخ اجازه ای را توثیق کنیم باید از قرائن و شواهد دیگر نیز بهره ببریم.<sup>(۵)</sup>

نقد دیدگاه چهارم و پنجم:

شیخ اجازه بودن نمی تواند بدون قید و شرط دلیل بر وثاقت یا حسن راوی باشد، زیرا در کتاب های معروف تنها برای پیوستگی سند نام شیخ اجازه را نقل می کرده اند. برای نمونه، نجاشی قدس سره در بیش از ۱۱۰ طریق به کتاب ها نام «محمد بن جعفر بن بطه» را می برد،

ص: ۴۳

---

۱- (۱) «... و ذکرنا أنه من مشايخ الإجازات، و الظاهر أنهم في أعلى طبقات الجلاله و الوثاقه» (سليمان ماحوزي بحراني، معراج اهل الكمال الى معرفه الرجال، ص ۶۴ (ص ۱۲۶ در نسخه ديگر).

۲- (۲) مرحوم حائری پس از ذکر سخن محدث بحرانی سخن وی را این گونه تأیید می کند: «... و لا يخلو عن قرب، لكن قوله: في أعلى درجاتها، غير ظاهر» (منتهی المقال، ۱: ۸۵).

۳- (۳) سید محمد مجاهد، مفاتیح الاصول، ص ۳۸۴.

۴- (۴) ر. ک: محمد کلباسی، الرسائل الرجاليه، ۴: ۱۴۳.

۵- (۵) سید بحر العلوم در فوائد الرجاليه، ۲: ۱۹ از علامه مجلسی نقل می کند که ایشان در الوجيزه درباره احمد ابن وليد فرموده است: «يعد حديثه صحيحا، لكونه من مشايخ الاجازه» و سیدحسن صدر نیز در نهايه الدرليه ص ۴۱۴ می نویسد: «اللاظهر عندی، عد كون الرجل من مشايخ الاجازه في المدح دون التوثيق».

درحالی که خودش ضعف او را از ابن ولید نقل و او را به تساهل و ساده انگاری در نقل حدیث متهم می کند. شیخ طوسی قدس سره نیز نام «ابن بطه» را در ۱۴۰ طریق و نام «ابوالفضل شیبانی» را در ۱۹۷ طریق می آورد، در حالی که این دو نفر از [ضعفا هستند](#). (۱)

دیدگاه برگزیده درباره مشایخ اجازه

با توجه به دیدگاه های نقل شده و نقد آن ها نمی توان به صورت کلی به وثاقت مشایخ اجازه حکم کرد، بلکه باید موارد گوناگون را مد نظر قرار داد و اگر قرینه یا شاهی بر وثاقت یک شیخ وجود داشت او را توثیق نمود. مثلا می توان گفت: مشایخ اجازه ای را که شناخته شده و نامدار بوده اند و نام بردن آن ها تنها برای پیوستگی سند نبوده است ثقه هستند به شرط آن که سرزندی درباره ایشان نرسیده باشد. به ویژه اگر شاگردانی که از آن ها اجازه روایت گرفته اند از محدثانی باشند که در گزینش استاد و نقل روایت دقت می کرده اند، مانند مشایخ نامدار نجاشی قدس سره؛ ولی در غیر این صورت شیخ اجازه بودن دلالتی بر وثاقت ندارد.

شاهد بر این مدعا این است که اگر شیخ اجازه بودن بر وثاقت دلالت می کرد، نیازی نبود که شیخ طوسی قدس سره یا نجاشی قدس سره برخی از این مشایخ را توثیق کنند، در حالی که ایشان کسانی چون احمد بن محمد بن سلیمان، احمد بن ابراهیم بن احمد، حیدر بن محمد بن

ص: ۴۴

---

۱- (۱) اشاره ای به ترجمه شیبانی: نام او محمد بن عبدالله بن محمد بن عیدالله است، نجاشی درباره او می گوید: «کان سافر فی طلب الحدیث عمره، أصله کوفی، و کان فی أول أمره ثبثا ثم خلط، و رأیت جل أصحابنا یغمزونه و یضعفونه. له کتب کثیره... رأیت هذا الشیخ و سمعت منه کثیرا، ثم توقفت عن الروایه عنه إلا- بواسطة بینی و بینة» شیخ طوسی هم می نویسد: «کثیر الروایه، حسن الحفظ، غیر أنه ضعفه جماعه من اصحابنا»، ابن غضائری هم می نویسد: «وضاع کثیر المناکیر... و أری ترک ما ینفرد به» (اکبر ترابی شهرضایی، موسوعه الرجالیه المیسره، ص ۴۲۹). اشاره ای به ترجمه ابن بطه: نجاشی می نویسد: «محمد بن جعفر بن احمد بن بطه المؤدب، أبو جعفر القمی، کان کبیر المنزله بقم، کثیر الأدب و الفضل و العلم (العلم و الفضل)، یتساهل فی الحدیث، و یعلق الأسانید بالإجازات، و فی فهرست ما رواه غلط کثیر. و قال ابن الولید کان محمد بن جعفر بن بطه ضعیفا مخلطا فیما یسنده»، علامه نیز او را در قسم یکم آورده ولی در وجیزه او را تضعیف می کند (اکبر ترابی شهرضایی، موسوعه الرجالیه المیسره، ص ۴۰۰).

نعیم، احمد بن محمد بن سعید بن عقده و احمد بن إدريس قمی را توثیق و کسانی چون محمد بن جعفر بن بطه و ابوالفضل شیبانی را تضعیف کرده و کسانی چون احمد بن علی بن مهدی را مهمل گذاشته اند. (۱)

روش نهم: وکالت از معصوم علیه السلام

برخی از دانشمندان رجالی داشتن وکالت از معصوم علیه السلام را نشانه وثاقت راوی دانسته اند، (۲) ولی برخی دیگر چنین ملازمه ای را نمی پذیرند. (۳) ایشان معتقدند: اجماع فقیهان بر این است که هرکسی می تواند انسان فاسق را به عنوان وکیل برگزیند و ائمه علیهم السلام نیز از این قانون استثنا نیستند. افزون بر این، در میان وکلای ائمه علیهم السلام برخی به گناه ورزی مشهور شده و مورد لعن و نکوهش ایشان قرار گرفته اند.

به نظر می رسد:

این سخن تمام نیست، زیرا اگر شخصی در امور شخصی امام علیه السلام وکیل او باشد، ممکن است میان وکالت و وثاقت او ملازمه ای نباشد، ولی اگر به عنوان رابط میان امام علیه السلام و مردم و در جهت امور دینی و حقوق الهی وکیل ایشان باشد، وثاقت او لازم است و گرنه مردم نمی توانند به خبرهایی که او از معصوم علیه السلام می دهد اعتماد کنند.

توضیح آن که: اگر شخصی قرار است از سوی امام علیه السلام به امور دینی مردم سرو سامان دهد، وجوهات شرعیه را از ایشان بستاند، احکام را به ایشان یاد دهد، در مسائل اجتماعی و

ص: ۴۵

۱- (۱) ما تا این جا به این برآیند رسیدیم که در مشایخ اجازه، اصل بر عدم توثیق است، مگر این که قرائن و شرایط خاصی وجود داشته باشد؛ ولی در مقابل چه بسا کسی بگوید: در مشایخ اجازه اصل بر وثاقت است مگر این که قرینه ای در برابر آن بایستد. ما در پاسخ به این ادعا می گوئیم: شاید این دو روش در مقام تطبیق خارجی، تفاوت چندانی با هم پیدا نکنند، ولی با توجه به این که اصل بر عدم وثاقت است و این عدالت است که باید احراز شود نه عدم عدالت، از این رو به نظر می رسد روش یکم بهتر باشد؛ یعنی بهتر است بگوئیم اصل بر عدم وثاقت مشایخ اجازه است، مگر این که قرینه ای وجود داشته باشد.

۲- (۲) مانند: محمد باقر وحید بهبهانی، تعلیقه علی منهج المقال، ص ۴۵؛ صاحب معالم، منتقى الجمان، ۱: ۱۹؛ ابی علی حائری، منتهی المقال، ۷: ۴۷۴؛ ابوالقاسم (میرزای) قمی، قوانین الاصول، ۱: ۴۸۵؛ میرزا حسین نوری، خاتمه المستدرک، ۵: ۲۶۳؛ اکبر ترابی شهرضایی، پژوهشی در علم رجال، ص ۳۷۷.

۳- (۳) سید ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحدیث، ۱: ۷۵.

سیاسی و غیره راهنمای ایشان از سوی امام علیه السلام باشد و ایشان را به همان سمت و سویی که دلخواه معصوم علیه السلام است هدایت کند، باید از ویژگی هایی برخوردار باشد که کمترین آن وثاقت و پرهیز از دروغ در همان زمینه دلخواه است و روشن است که اگر کسی از این ویژگی برخوردار نباشد، در امور عادی زندگی نیز به سختی به وی اعتماد می شود، چه برسد به امور مهم دینی و وکالت از سوی معصوم علیه السلام.

افزون بر این، وجود وکلایی که مورد لعن و نکوهش قرار گرفته اند این ملازمه را نقض نمی کند، زیرا معلوم نیست آن ها از همان آغاز منحرف و گمراه بوده باشند، بلکه به گمان بسیار آن ها نخست انسان های صالحی بوده اند، ولی سپس گمراه شده و مورد لعن ائمه علیهم السلام قرار گرفته اند تا پیروان شان فریب آن ها را نخورند،<sup>(۱)</sup> مانند علی بن ابی حمزه بطائنی و زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی رواسی که همگی از وکلای امام کاظم علیه السلام بودند و اموال زیادی نزد آن ها بود، ولی پس از شهادت آن حضرت علیه السلام، به طمع آن اموال، قائل به وقف شده و امامت حضرت رضا علیه السلام را انکار کردند.<sup>(۲)</sup>

روش دهم: کثرت روایات

مقصود از عنوان «کثرت روایت» می تواند هم «فراوانی روایات خود راوی» باشد هم «فراوانی روایات دیگران از راوی». بنابراین، در ذیل این سرنویس سه پرسش مطرح است که ما در ضمن سه گام به آن ها پاسخ می دهیم:

گام نخست: آیا کثرت روایات راوی نشانه وثاقت اوست؟

برخی می گویند فراوانی روایات بر وثاقت دلالت نمی کند، زیرا معصومین علیهم السلام در مجالس همگانی به بازگویی احکام و شریعت می پرداختند و همه کسانی که در آن مجلس بودند، اعم از عادل، فاسق، امین، خائن، راستگو و دروغگو سخن ایشان را می شنیدند و نقل می کردند. پس نقل روایات بسیار، به تنهایی دلیل بر امین بودن راوی

ص: ۴۶

---

۱- (۱) ر. ک: ابی علی حائری، منتهی المقال، ۴۷۴:۷؛ عبدالله مامقانی، مقباس الهدایه، ۲:۲۵۸؛ محمدحسن صانعی پور، علی اکبر غفاری صفت، دراسات فی علم الدرایه، ص ۱۲۶؛ جعفر سبحانی، اصول الحدیث و احکامه، ص ۱۶۳.

۲- (۲) ابی علی حائری، منتهی المقال، ۴۸۰:۷.

نیست. افزون بر این، بسیاری از روایانی که روایت بسیار نقل کرده اند و حتی نوشته های زیادی هم داشته اند در کتاب های رجالی تضعیف شده اند.<sup>(۱)</sup>

ولی به نظر می رسد:

ما باید میان روایانی که کثرت روایات ایشان مربوط به روایات معمولی (مانند احکام شرعی) است و روایانی که کثرت روایات ایشان مربوط به مسائل پیچیده اعتقادی (مانند رازهای امامت و تقیه) است، فرق بگذاریم؛ زیرا بی گمان ائمه علیهم السلام رازهای یادشده را آشکارا و در نشست های همگانی مطرح نمی کردند، بلکه ایشان بیشتر در حال تقیه بودند و به همین جهت حتی یاران خود را از گفتن برخی امور به مردم عادی نهی می کردند.

بنابراین اگر یک راوی، روایات بسیاری را در زمینه مسائل دور از دست رس عوام نقل کرد، این کثرت می تواند حاکی از صمیمیت و انس وی با امام معصوم علیه السلام و رازدار بودن او در پیشگاه امام علیه السلام و یا دست کم قرار داشتن وی در میان یاران ویژه ای باشد که رازهای اهل بیت علیهم السلام را در میان خود منتشر و برای یک دیگر نقل می کردند. پس در این صورت فراوان بودن احادیث راوی می تواند قرینه ای بر وثاقت او باشد. البته برخی برای اثبات وثاقت راویان کثیر الروایه، به برخی از روایات استدلال کرده اند،<sup>(۲)</sup> ولی با توجه به ضعف سند این روایات و غیر قابل اعتماد بودن آن ها، ما از آوردن شان خودداری می کنیم.<sup>(۳)</sup>

ص: ۴۷

---

۱- (۱) مثلاً نجاشی در صفحه ۸۰ درباره احمد بن محمد بن سیار ابو عبد الله الکاتب می نویسد: «... ضعيف الحديث، فاسد المذهب، ذکر ذلك لنا الحسين بن عبيد الله. مجفو الروایه، كثير المراسيل. له كتب وقع إلينا منها: كتاب ثواب القرآن، كتاب الطب، كتاب القراءات، كتاب النوادر، كتاب الغارات، أخبرنا الحسين بن عبيد الله...» و در صفحه ۱۰۹ درباره بكر بن أحمد بن إبراهيم می نویسد: «... هو ضعيف. له كتب، منها: كتاب الطهارة، كتاب الصلاة، كتاب الزكاه، كتاب المناقب» در صفحه ۳۳۷ درباره محمد بن جمهور می نویسد: «ضعيف في الحديث، فاسد المذهب، وقيل فيه أشياء الله أعلم بها من عظمها. روى عن الرضا عليه السلام. و له كتب: كتاب الملاحم الكبير، كتاب نوادر الحج، كتاب أدب العلم» در صفحه ۴۰۴ درباره موسى بن سعدان حنط می نویسد: «ضعيف في الحديث، كوفي، له كتب كثيرة».

۲- (۲) محمد بن عمر بن عبد العزيز كشي، رجال كشي، ص ۳.

۳- (۳) جهت تحقیق بیشتر ر. ك: سيد ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحديث، ۱: ۸۰.



گام دوم: آیا کثرت روایت ثقه از یک راوی، نشانه وثاقت اوست؟

باور گروهی از بزرگان چون صاحب مفتاح الکرامه (۱) و امام خمینی (۲) این است که اگر راویان ثقه، به ویژه کسانی مانند اصحاب اجماع، مشایخ ثلاثه، کلینی، صدوق، شیخ طوسی و شیخ مفید قدس سره از یک راوی روایات زیادی را نقل کنند، معلوم می شود که به او اعتماد داشته و او را عادل می دانسته اند.

به نظر می رسد:

این سخن تمام است و حتی می توان گفت کثرت نقل راویان بزرگواری که در نقل احادیث بیشترین دقت و پرهیزگاری را داشته اند، می تواند در برابر تضعیفاتی که درباره راوی رسیده است، سربرافراشته و با آن ها معارضه کند و ما در مقام تعارض ناچار شویم به قواعد باب تعارض مراجعه کنیم. بلکه حتی شاید بتوان به آسانی آن را بر تضعیفات یادشده مقدم کرد، چراکه این کثرت حاکی از اعتماد عملی به نقل آن راوی است نه مجرد نقل قول.

امام خمینی قدس سره در همین راستا سخنی دارند که اتفاقا با مسأله سهل بن زیاد نیز مرتبط است. ایشان می فرماید:

اگرچه سهل بن زیاد تضعیف شده است، ولی اگر کسی در روایات او جست و جو کند، به سبب فراوانی روایات و استواری آن ها و اعتنای مشایخ و بزرگان به آن ها، آن قدر به این راوی مطمئن می شود که اطمینانش حتی از اطمینان به دست آمده از توثیق دانشمندان رجالی، بیشتر خواهد بود؛ و ما از همین راه وثاقت ابراهیم بن هاشم، محمد بن اسماعیل نیشابوری و غیر ایشان را ترجیح دادیم و بعید نیست که وثاقت علی بن محمد بن زبیر را نیز به همین روش بتوان اثبات کرد. (۳)

ص: ۴۸

---

۱- (۱) ر. ک: سید جواد بن محمد حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ۵: ۴۳۷.

۲- (۲) سید روح الله موسوی خمینی، کتاب الطهاره، ۳: ۳۸.

۳- (۳) سید روح الله موسوی خمینی، کتاب الطهاره، طبع جدید، ۱: ۲۵۹.

گام سوم: با چه مقدار روایت، کثرت محقق می شود؟

پاسخ به این پرسش در هیچ یک از کتاب های اصلی رجال نیامده است، بنابراین برای یافتن پاسخ باید به عرف مراجعه کرد و یا از راه اشباه و نظائر مرز آن را شناخت. نجاشی در کتاب رجال خود، حسین بن لؤلؤی، عباس بن هشام ناشری، محمد بن عیسی بن عبید، محمد بن حسین ابی طالب و همچنین شیخ طوسی قدس سرهم در فهرست خود، محمد بن احمد بن یحیی اشعری، محمد بن علی بن فضل و یعقوب بن یزید و در کتاب رجال خود، ابراهیم بن نصیر ابوغالب رازی و احمد بن محمد بن عیاش جوهری را کثیر الروایه می خواند. شیخ حرّ عاملی از برخی از روایان یادشده در وسائل الشیعه به ترتیب ۷۳، ۷۹، ۱۰۹۱، ۱۶۷۴، ۲۴، ۲۴۰۴ و ۷۲۰ روایت نقل کرده است.

پس با توجه به این که نام سهل بن زیاد در ۲۵۷۰ روایت از کتب اربعه آمده است، بی گمان در زمره روایان کثیرالروایه به معنای نخست قرار می گیرد و همچنین از آن جا که بزرگانی هم چون مرحوم کلینی در بیش از ۱۵۰ مورد، (۱) محمد بن یحیی العطار ۳۳ مورد، محمد بن جعفر اسدی کوفی ۶۷ مورد و علی بن محمد علّان کوفی ۴۱۰ روایت از او نقل کرده اند، می تواند از روایان کثیر الروایه به معنای دوم نیز به شمار رود. (۲)

روش یازدهم: تصحیح سند

شماری معتقدند که اگر یک فقیه یا دانشمند رجالی بگوید: «سند فلان روایت صحیح است» وثاقت روایانی که در آن سند واقع شده اند ثابت می شود.

ص: ۴۹

۱- (۱) مرحوم کلینی در بیش از ۱۵۰ مورد یکر است از سهل بن زیاد روایت نقل کرده است، ولی با توجه به این که در بیشتر این موارد، در سندهای پیشین، «عده من اصحابنا» از سهل نقل کرده اند، به ذهن می رسد که گویا در نقل های مستقیم نیز مرحوم کلینی به جهت رعایت اختصار «عده من اصحابنا را حذف و در واقع به واسطه این عده از سهل بن زیاد نقل کرده باشد. لکن در بحث زندگی نامه سهل این توضیح خواهد آمد که اولاً: این گمان با ضبط دقیق مرحوم کلینی سازگار نیست. ثانیاً: در بیش از ۲۰ مورد در سندهای پیشین ذکری از «عده من اصحابنا» نیامده است و نمی توان گفت ایشان با اعتماد بر سندهای پیشین «عده» را حذف کرده است.

۲- (۲) آمارهای بالا از برنامه «درایه النور» نسخه ۱/۲ استخراج شده است.

به نظر می‌رسد: در همه جا چنین روشی برای توثیق درست نیست، زیرا چه بسا یک عالم رجالی بر پایه اجتهاد یا مبنای ویژه ای که در رجال دارد یک روایت را بپذیرد و به آن اعتماد کند، در حالی که آن مبنا به نظر دیگران درست نیست. برای نمونه می‌توان از مبنای «اصاله العداله» که مرحوم خوئی قدس سره به پیشینیان نسبت می‌دهد (۱) نام برد، زیرا بر فرض که این نسبت درست باشد و پیشینیان بر پایه این اصل بر بعضی از روایان احادیث اعتماد کرده باشند دیگر نمی‌توان به وثاقت ایشان حکم کرد. یا مبنایی که برخی از بزرگان درباره رجال کامل الزیارات (۲) یا تفسیر قمی دارند، باعث می‌شود همه روایات آن را پذیرفته و روایان آن را توثیق کنند، در حالی که ممکن است دیگران این مبنا را نپذیرند.

افزون بر این، پذیرش یک روایت از سوی پیشینیان نیز دلایل گوناگونی داشته است، از این میان می‌توان به وجود آن روایت در بیشتر اصول چهارصدگانه، تکرار آن در یک یا دو اصل، پرشمار بودن راه‌های نقل آن، وجود آن در اصلی که تصدیق آن اجماعی بوده است، أخذ آن از کتاب‌هایی که وثاقت و اعتماد بر آن‌ها نزد پیشینیان مشهور بوده است، وجود آن در کتابی که بر یکی از ائمه علیهم السلام عرضه شده است، مشهور بودن آن، هم خوانی آن با دلیل قطعی و مسائلی از این دست اشاره کرد. (۳)

ص: ۵۰

---

۱- (۱) مرحوم خوئی در این باره می‌نویسد: «إن اعتماد ابن الوليد أو غيره من الأعلام المتقدمين فضلا عن المتأخرين على رواية شخص و الحكم بصحتها لا يكشف عن وثاقه الراوى أو حسنه، و ذلك لاحتمال أن الحاكم بالصحة يعتمد على أصاله العداله، و یری حجیه کل روایه یرویهها مؤمن لم یظهر منه فسق، و هذا لا یفید من یعتبر وثاقه الراوى أو حسنه فی حجیه خبره» (معجم رجال الحدیث، ۱: ۷۰).

۲- (۲) مثل مرحوم خوئی در معجم رجال الحدیث، ۱: ۵۰.

۳- (۳) در خاتمه مستدرک آمده است: «... القدماء الذين اکتفوا بإطلاقه علی ما اعتضد بما یقتضی اعتمادهم علیه، أو اقترن بما یوجب الوثوق به و الركون إليه. کوجوده فی اکثر الأصول الأربعمائه. أو تکرره فی أصل أو أصلین. أو کثره طرقة. أو لوجوده فی أصل معروف الانتساب إلى من أجمعت الشیعه علی تصدیقه. أو لأخذه من الکتب التي شاع بین القدماء الوثوق بها و الاعتماد علیها. أو لاندراجها فی أحد الکتب التي عرضت علی أحد الأئمه علیهم السلام. أو لاشتھاره و مطابقته لدلیل قطعی. أو لغير هذا و ذاک من الأمور الخارجیه الأخری» (میرزا حسین نوری، خاتمه المستدرک، المقدمه، ص ۳۸).

ما در صفحات گذشته به شیوه ها و مبانی توثیق یک راوی پرداختیم و اکنون نوبت آن است که مبانی تضعیف را هم بررسی کنیم تا اگر هنگام بررسی شخصیت رجالی سهل بن زیاد به برخی از موارد تضعیف برخورد کردیم، مبنای روشنی را هنگام روبرو شدن با آن در نظر بگیریم.

یک راوی ممکن است به یکی از روش های زیر، مورد تضعیف قرار گیرد:

### الف) تصریح یا اشاره معصوم علیه السلام به ضعف

رسیدن روایتی که دال بر ضعف راوی، و یا لعن و نکوهش او از سوی معصوم علیه السلام است می تواند مایه سقوط راوی از درجه اعتبار گردد، مانند روایاتی که درباره علی بن حسکه و قاسم یقطینی وارد شده است. (۱) ولی باید به این نکته توجه داشت که برخی از روایات در مقام تقیه صادر شده و تنها برای حفظ شیعیان از گزند ستمگران و دشمنان اهل بیت علیهم السلام بوده است.

بنابراین اگر روایت درباره کسی صادر شده باشد که ما از ادله و قرائن دیگر به وثاقت و عدالت او اطمینان کامل داریم، می توان آن روایت را بر تقیه حمل کرد؛ مانند روایاتی که در لعن جناب زراره قدس سره وارد شده است. (۲)

### ب) سرزنش راوی از سوی دانشمندان رجالی

در کتاب های رجالی درباره بسیاری از راویان واژگانی به کار برده شده که نشان گر رأی منفی دانشمندان رجالی درباره آنان است، ولی از آن جا که در دلالت

ص: ۵۱

---

۱- (۱) کشی از سعد نقل می کند که گفت: «حدثنی سهل بن زیاد الآدمی، عن محمد بن عیسی، قال، کتب إلی أبو الحسن العسکری علیه السلام ابتداء منه: لعن الله القاسم یقطینی و لعن الله علی بن حسکه القمی، إن شیطانا تراءى للقاسم فیوحی إلیه زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُوراً» (محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی، رجال کشی، ص ۵۱۸).

۲- (۲) مثلاً کشی در رجال خود صفحه ۴۷ به بعد برخی از این روایات را نقل می کند که ما به نمونه ای از آن اشاره می کنیم: «حدثنی حمدویه بن نصیر، قال حدثنی محمد بن عیسی، عن عمار بن المبارک، قال حدثنی الحسن بن کلب الأسدی، عن أبیه کلب الصیدای، أنهم کانوا جلوساً و معهم عذافر الصیرفی و عده من أصحابهم معهم أبو عبد الله علیه السلام، قال، فابتدأ أبو عبد الله علیه السلام من غیر ذکر لزاره، فقال لعن الله زراره لعن الله زراره، فقال لعن الله زراره، ثلاث مرات.»

برخی از این واژگان بر ضعف راویان اختلاف وجود دارد، ما هریک از آن‌ها جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

## ۱. ضعیف

لفظ «ضعیف» در کتاب‌های رجالی گاهی به صورت مطلق آمده و گاهی به واژه «حدیث» اضافه شده است. برای نمونه نجاشی درباره «محمد بن جمهور» و «موسی بن سعدان» فرموده است: «هو ضعیف فی الحدیث»<sup>(۱)</sup>. ما فرض دوم را به زودی بررسی خواهیم کرد، ولی درباره فرض نخست می‌گوییم: شکی نیست که واژه «ضعیف» دلالت بر سقوط روایات راوی از درجه اعتبار می‌کند، اگرچه برخی از بزرگان در این که آیا این واژه بر خروج خود شخص از عدالت نیز دلالت دارد یا نه تردید کرده‌اند؛ برای نمونه، مرحوم وحید بهبهانی قدس سره معتقد است: اگرچه بیشتر دانشمندان دلالت لفظ «ضعیف» را بر سرزنش خود راوی پذیرفته‌اند، ولی به نظر ما این دلالت تمام نیست، زیرا پیشینیان ضعف را اعم از فسق می‌دانستند؛ یعنی اسباب ضعف نزد ایشان بسیار بود و مواردی چون کاستی حافظه، ضبط نادرست، نقل بدون اجازه، روایت از کسی که او را ندیده است، نقل روایتی که واژگانش مضطرب است، نقل از راویان ضعیف و ناشناس، روایت از راوی فاسد العقیده، نقل روایتی که ظاهر آن غلو، تفویض، جبر، تشبیه و مانند آن است، را نیز در بر می‌گرفت، به همین جهت شهادت ایشان به ضعف یک راوی، دلیل بر فسق او نمی‌شود.<sup>(۲)</sup>

ص: ۵۲

---

۱- (۱) رجال نجاشی، ص ۳۳۷ و ۴۰۴.

۲- (۲) «ومنها قولهم: ضعیف ونری الا- کثر یفهمون منه القدح فی نفس الرجل ویحکمون به بسببه ولا- یخلو من ضعف لما سندر فی داوود بن کثیر وسهل بن زیاد واحمد بن محمد بن خالد وغیرهم وفی ابراهیم بن یزید جعل کثره الارسال ذمّاً وقدحاً وفی جعفر بن محمد ابن مالک الروایه عن الضعفاء والمجاهیل من عیوب الضعفاء وفی محمد بن الحسن بن عبد الله روی عند البلوی والبلوی رجل ضعیف الی قوله مما یضعفه وفی جابر روی عنه جماعه غمزوا فیهم الی غیر ذلک ومثل ما فی ترجمه محمد بن عبد الله ابن الجعفری والمعلی بن خنیس وعبد الکریم بن عمر والحسن بن راشد وغیرهم فتأمل. وبالجمله کما ان تصحیحهم غیر مقصور علی العداله فکذا تضعیفهم غیر مقصور علی الفسق وهذا غیر خفی علی من تتبع وتامل» (محمد باقر وحید بهبهانی، الفوائد الرجالیه، ص ۳۷).

ولی به نظر می‌رسد: بهتر است که بگوییم هرگاه لفظ «ضعیف» به صورت مطلق و بدون قرینه به کار رود دیگر نمی‌توان راوی را موثق و عادل دانست؛ زیرا همان‌گونه که گمان می‌رود لفظ «ضعیف» در معانی دیگری غیر از «فسق» به کار رفته باشد، احتمال هم دارد که به معنای «فسق» باشد؛ پس با توجه به این که اصل بر عدم عدالت و وثاقت است، احتمال یادشده مانع از موثق دانستن راوی می‌گردد؛ هرچند به طور قطع هم نمی‌توان گفت که راوی اهل فسق بوده است. افزون بر این، دانشمندان رجالی برای مواردی که ایشان ذکر کردند واژگان دیگری چون «ضعیف فی الحدیث» و مانند آن را به کار برده‌اند و اگر قرار باشد فرمایش مرحوم وحید قدس سره را بپذیریم، دیگر میان واژه «ضعیف» و واژگان یادشده فرقی نخواهد بود، در حالی که این خلاف ظاهر است.<sup>(۱)</sup>

نکته:

گاهی دانشمندان رجالی علت تضعیف خود را بازگو کرده‌اند که در این صورت باید بیش از واژه «ضعیف» به آن علت توجه کرد، چراکه ممکن است علت یادشده در نظر مجتهد دیگر عامل تضعیف محسوب نشود.

۲. فساد مذهب

عالمان رجالی فساد عقیده یک راوی را با واژه‌های گوناگون مطرح کرده‌اند، به عنوان نمونه در برخی موارد از خود واژه «فاسد المذهب»<sup>(۲)</sup> و در برخی موارد از واژگانی چون «فاسدالعقیده»<sup>(۳)</sup> و مانند بهره برده‌اند. ولی به طور کلی مراد ایشان کسی است که معتقد به آیین

ص: ۵۳

---

۱- (۱) سید حسن صدر عاملی در این زمینه می‌فرماید: «قولهم: ضعیف ولا- ریب فی أنه قدح مناف للعدالة إذا قیل علی الاطلاق دون التخصیص بالحدیث، لان المراد فی الاول أنه ضعیف فی نفسه. وفي الثانی أن الضعف فی روایتہ...» (نهایه الدراییه، ص ۴۳۱).

۲- (۲) مثلاً نجاشی درباره حسین بن حمدان (ص ۶۷)، أحمد بن محمد بن سیار (ص ۸۰)، جعفر بن محمد بن مالک بن عیسی بن سابور (ص ۱۲۲)، علی بن عبد الله بن محمد (ص ۲۶۷)، علی بن عبد الله بن عمران القرشی (ص ۲۶۸)، محمد بن الحسن بن شمون (ص ۳۳۵)، محمد بن جمهور (ص ۳۳۷)، محمد بن عبد الله بن مهران (ص ۳۵۰)، مفضل بن عمر أبو عبد الله (ص ۴۱۶) و شیخ در الفهرست، درباره أحمد بن محمد بن سیار (ص ۲۳) این لفظ را به کار برده‌اند.

۳- (۳) مثل «غیاث بن ابراهیم» که ابن داوود او را فاسدالعقیده می‌داند (حسن بن علی بن داود حلی، رجال ابن داوود، ص ۴۹۲ شماره ۳۷۵).

دوازده امامی نیست و یا اگر معتقد است، باورهای نادرست و ناصواب دیگری را با آن درآمیخته است. البته این معنا شامل غلو هم می شود، ولی از آن جا که مسأله غلو کاربرد بسیار زیادی در بحث سهل بن زیاد دارد، آن را به صورت جداگانه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

به هر روی، فساد آیین و عقیده ملازمه ای با عدم وثاقت شخص ندارد، چراکه در میان راویان کسانی بوده اند که به رغم عامی بودن، یاران ائمه علیهم السلام به روایات آن ها عمل کرده و آنان را موثق و راست گو می دانسته اند؛ از این دسته افراد می توان به «سکونی»<sup>(۱)</sup> و «نوفلی»<sup>(۲)</sup> و «عمار بن خباب»<sup>(۳)</sup> و «أصرم بن حوشب البجلی»<sup>(۴)</sup> و «یحیی بن سعید القطان»<sup>(۵)</sup> و «محمد بن إسحاق المدنی»<sup>(۶)</sup> اشاره کرد.

### ۳. فساد روایت

گاهی دانشمندان رجالی بر پایه روایاتی که راوی نقل کرده است او را سرزنش کرده و واژگانی چون «ضعیف فی الحدیث»، «مضطرب الحدیث»، «حدیثه یعرف و ینکر»، «لیس بنقی الحدیث»، «لیس بکلّ تثبت فی الحدیث» و «مخلط فیما یرویه» را درباره او به کار می برند؛ ولی آیا این واژه ها بر عدم وثاقت و ضعف راوی دلالت دارد؟

ص: ۵۴

۱- (۱) شیخ در کتاب العده می نویسد: «عملت الطائفه بما رواه فیما لم ینکروه و لم یکن عندهم خلافه» (العده، ۱: ۳۷۹) و نیز محدث نوری از محقق نقل می کند که ایشان در کتاب المسائل العزیه می فرماید: «... الروایه مسنده إلى السکونی، و هو عامی، قلنا: و هو و إن کان عامیا فهو من ثقات الرواه، و قال شیخنا أبو جعفر فی مواضع من کتبه: إن الإمامیه مجمعه علی العمل بما یرویه السکونی، و عمار، و من ماثلهما من الثقات، و لم یقدح المذهب بالروایه مع اشتهار الصدق، و کتب جماعتنا مملوّه من الفتاوی المستنده إلى نقله فلتکن هذه كذلك» (میرزا حسین نوری، خاتمه المستدرک، ۴: ۱۶۱).

۲- (۲) حسین بن یزید نوفلی صریحا توثیق نشده است، ولی چون در طریق بیشتر روایات سکونی واقع شده واصحاب نیز بر روایات سکونی اعتماد کرده اند، می توان وثاقت نوفلی را کشف کرد (موسوعه الرجالیه المیسره، ص ۵۶۹).

۳- (۳) نجاشی در صفحه ۴۱۱ درباره وی می نویسد: «کان ثقّه فی العامّه وجهاً».

۴- (۴) نجاشی در صفحه ۱۰۹ درباره وی می نویسد: «عامی ثقّه».

۵- (۵) نجاشی در صفحه ۴۴۳ درباره وی می نویسد: «عامی ثقّه».

۶- (۶) علامه در خلاصه الاقوال درباره او می نویسد: «صاحب السر، من أصحاب الباقر علیه السلام، عامی».

به نظر می‌رسد: با تدبیر در کاربرد این گونه واژه‌ها در سخنان دانشمندان رجالی (به ویژه پیشینیان) می‌توان به این برآیند رسید که برداشت از روایات در بسیاری از موارد بر پایه اجتهادات شخصی و انگاره‌های پیشین صورت می‌گرفته است، به گونه‌ای که برخی از آنان اگر مضمون تازه‌ای را در روایات می‌یافتند که با دانسته‌های پیشین ایشان تنافی داشت، به آسانی آن را کنار گذاشته و ناقل روایت را متهم به فساد روایی، فساد مذهب یا غلو می‌کردند، در حالی که مضمون نقل شده چه بسا از مسلمات اعتقادی شیعه در قرن‌های اخیر شده باشد. اگرچه ممکن است ایشان به خاطر ضعف وسائل ارتباطی آن روزها و مسائلی از این دست، در رد آن مضامین معذور باشند، ولی با توجه به وجود این احتمال، ما نمی‌توانیم تنها از این روکه پیشینیان شخصی را به فساد روایت متهم کردند از روایات او دست برداریم؛ چراکه احتمال اجتهادی بودن این برداشت‌ها بسیار قوی است و همان گونه که پیش‌تر هم اشاره شد، اجتهاد دیگران در حق مجتهد دیگر حجت نیست. بنابراین بر ما لازم است برای آگاهی از درستی یا نادرستی اتهامات، خود به بررسی روایات منقول از راوی پرداخته و آن‌ها را با باورهای اعتقادی امامیه بسنجیم.

مرحوم وحید بهبهانی قدس سره در این زمینه می‌نویسد:

... قدمای امامیه در اصول نیز مانند فروع اختلاف داشتند و چه بسا برخی از باورها، نزد برخی از آن‌ها کفر، غلو، تفویض، جبر، تشبیه و نظایر آن بوده و نزد گروهی دیگر جزو اعتقادات واجب محسوب می‌شد. و چه بسا سرزنش یک راوی به وسیله پیشینیان بر پایه این گونه باورها و بینش‌ها بوده است؛ زیرا روایت‌های این راوی در بردارنده بعضی از این امور بوده است و یا بعضی از منحرفان او را به خود نسبت داده‌اند؛ پس سزاوار است که هنگام روبرو شدن با نکوهش پیشینیان، به این امور دقت شود. (۱)

ص: ۵۵

---

۱- (۱) «الظاهر ان القدماء كانوا مختلفين في المسائل الاصوليه ايضا فرما كان شيء عند بعضهم فاسدا أو كفرا غلوا أو تفويضا أو جبرا أو تشبيها أو غير ذلك وكان عند اخر مما يجب اعتقاده اولا هذا ولا ذاك وربما كان منشأ جرحهم بالامور المذكوره وجدان الروايه الظاهره فيها منهم كما أشرنا آنفا وادعاه أرباب المذاهب كونه منهم أو روايتهم عنه وربما كان المنشا روايتهم المناكير عنه الى غير ذلك. فعلى هذا ربما يحصل التأمل في جرحهم بامثال الامور المذكوره» (محمد باقر وحید بهبهانی، الفوائد الرجاليه، ص ۳۸).



پس به نظر می‌رسد شهادت پیشینیان به فساد روایی، در همه جا دلیل بر ضعف یک روای نمی‌شود، بلکه باید مصداق را مورد دقت قرار داد. ما در بحث غلو به این مسأله بیشتر خواهیم پرداخت.

#### ۴. غلو

یکی از تعبیری که دانشمندان رجالی درباره برخی از روایان به کار برده‌اند واژه «غالی» است که اسم فاعل «غلو» می‌باشد. (۱) «غلو» بر وزن فاعول مصدر فعل «غَلَى يَغْلُو» بوده و به معنای زیاده‌روی، بالا-تر رفتن و گذشتن از مرز و اندازه هرچیز می‌باشد، پس هنگامی که قیمت اجناس از اندازه معمول خود بالاتر رود به آن می‌گویند: «غَالٌ» یعنی گران شد. همچنین درباره مایعاتی که به جوش می‌آیند و در اندازه خود نمی‌گنجند می‌گویند: غلیان کرده است. (۲) بنابراین، هرگاه این واژه درباره باورهای دینی به کار رود، به این معناست که انسان چیزی را که به آن باور دارد از اندازه خود بالا-تر برده است. در قرآن کریم نیز به این معنا اشاره شده است:

در سوره نساء آیه ۱۷۱ می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ...﴾؛ ای اهل کتاب! در دین خود غلو (زیاده‌روی) نکنید و درباره خداوند چیزی جز حق نگویید. نیز در سوره مائده آیه ۷۷ می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ...﴾؛ بگو ای اهل کتاب! در دین خود غلو (زیاده‌روی) نکنید مگر به حق.

در برخی از روایات نیز از غلو کردن نهی شده است، که در این جا به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

ص: ۵۶

۱- (۱) بحث از غلو را هم می‌توان در خلال مسأله «فساد مذهب» مطرح کرد و هم می‌توان آن را در مسأله «فسادروایت» ذکر کرد، چراکه پیشینیان گاهی بر پایه روایاتی که راوی نقل می‌کرده و به نظر ایشان متضمن غلو بوده راوی را به غلو متهم می‌کردند؛ ولی با توجه به اهمیت این مسأله در اصل بحث، مابخش جداگانه‌ای را به آن اختصاص داده‌ایم.

۲- (۲) محمد بن محمد زبیدی، تاج العروس، ۲۰: ۲۲؛ حسین بن محمد راغب، المفردات فی غریب القرآن، ص ۶۱۳؛ محمد بن مکرم، لسان العرب، ۱۵: ۱۳۱-۱۳۳؛ مجدالدین فیروزآبادی، قاموس المحيط، ص ۱۳۱۸.

۱. أميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:

هیچ کس از این امت با آل محمد سنجیده نمی شوند و کسی که از نعمت آل محمد برخوردار شده است با ایشان مساوی قرار داده نمی شود. ایشان پایه و بنیان دین و ستون یقین هستند. کسی که غالی باشد به ایشان باز می گردد و کسی که عقب مانده باشد به ایشان می پیوندد؛ برای ایشان همه ویژگی ها و شئون حق ولایت است و در میان آنان وصیت و وراثت وجود دارد. (۱)

۲. و نیز فرمود:

دو نفر در مورد من هلاک شدند، کسی که غلو کرد و کسی که از روی دشمنی هر چیزی را به زبان جاری نمود. (۲)

۳. امام رضا علیه السلام فرمود:

... ما آل محمد جماعت وسطی هستیم که نه شخص غالی ما را درک می کند و نه شخص عقب مانده از ما سبقت می گیرد... (۳)

تا این جا معنا و مفهوم غلو و غالی دانسته شد؛ ولی پیش از تطبیق آن بر بحث خود نخست باید به نکته مهمی توجه کنیم و آن این که هر انسانی با توجه به اندیشه و دیدگاهی که دارد به هر یک از مسائل پیرامون خود می نگرد و همین نکته مایه پدید آمدن کشمکش های بسیاری در داوری انسان ها نسبت به رخدادهای پیرامون خود می شود. مسأله غلو نیز یکی از مسائل مورد کشمکش است که باورهای اعتقادی، شرایط اجتماعی و سلیقه های شخصی افراد در درازای تاریخ باعث شده است که هر یک از اهل فن بر پایه همین مبانی، شرایط و سلیقه ها به تطبیق مفهوم غلو بر دیگران پردازند. برای نمونه، برخی چون مرحوم صدوق قدس سره

ص: ۵۷

---

۱- (۱) «لا یقاس بآل محمّد من هذه الأمّة أحد، ولا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه أبدا. هم أساس الدین، و عماد الیقین، إلیهم ینفیء الغالی، و بهم ینلحق التالی، و لهم خصائص حقّ الولایه، و فیهم الوصیه و الوراثه» (نهج البلاغه، ضمن خطبه ۲، فقره ۱۶).

۲- (۲) «هلک فی رجال غالّ و مبغضّ قال» (نهج البلاغه، قصار الحکم، ص ۱۱۲).

۳- (۳) «... نَحْنُ آلَ مُحَمَّدٍ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ الَّذِي لَا يَدْرِكُنَا الْغَالِي وَ لَا يَسْبِقُنَا التَّالِي...» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ۱: ۱۰۱).

آن قدر گستره غلو را وسیع می‌داند که حتی اگر کسی سهو و نسیان را از ساحت مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام نفی کند، مفهوم غلو بر او منطبق می‌شود<sup>(۱)</sup> و برخی دیگر، مفهوم غلو را تنها بر کسانی منطبق دانسته‌اند که اموری چون الوهیت ذوات مقدسه معصومین علیهما السلام و مانند آن را باور دارند.<sup>(۲)</sup> ما در ادامه نص سخن برخی از ایشان را خواهیم آورد.

بنابراین اگرچه تعیین دقیق مرز «غلو در گستره دین و آیین» بر دوش علم کلام است ولی با توجه به این که یکی از مهم‌ترین ادله تضعیف سهل بن زیاد اتهام غالی بودن اوست لازم است در این جا مبنای درستی اتخاذ شود تا بتوان داوری درستی درباره اصل مسأله انجام داد؛ بنابراین می‌گوییم:

در اصطلاح ملل و نحل و فرقه‌شناسی واژه «غالی» به گروه‌هایی اطلاق شده است که اولاً غلو آن‌ها درباره ائمه هدی علیهم السلام است، ثانیاً غلو و زیاده روی آن‌ها به اندازه‌ی است که ائمه علیهم السلام را به مرز خدایی می‌رسانند و یا قائل به حلول جوهر خدایی در ایشان می‌شوند.<sup>(۳)</sup>

افزون بر این، در احادیثی که در این زمینه وجود دارد نیز مفهوم غلو به همین معنا به کار برده شده است، به عنوان نمونه:

۱. أمير المؤمنين عليه السلام فرمود:

از غلو کردن درباره ما پرهیزید، بگویید که ما بندگانی دست پرورده خداوند هستیم و سپس هر آن چه که می‌خواهید درباره فضیلت ما بگویید.<sup>(۴)</sup>

ص: ۵۸

---

۱- (۱) محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ۱: ۳۵۹.

۲- (۲) محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ۲۵: ۲۶۵؛ محمد بن محمد بن نعم - ان، ش - رح عقائد الص - دوق، ص ۱۳۱-۱۳۶ (با کمی تفاوت)؛ محمد باقر وحید بهبهانی، فوائد الرجالیه، ص ۳۸؛ مرتضی انصاری، کتاب الطهاره، ۵: ۱۴۹.

۳- (۳) محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ۲۵: ۲۶۵؛ محمد بن محمد بن نعم - ان، ش - رح عقائد الص - دوق، ص ۱۳۱-۱۳۶ (با کمی تفاوت)؛ محمد باقر وحید بهبهانی، فوائد الرجالیه، ص ۳۸؛ مرتضی انصاری، کتاب الطهاره، ۵: ۱۴۹؛ محمد جواد مشکور، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلامی تا قرن چهارم، ص ۱۵۱.

۴- (۴) «یاکم و الغلو فینا، قولوا إننا عبید مربوبون و قولوا فی فضلنا ما شئتم» (ابن بابویه (شیخ صدوق)، الخصال، ۲: ۶۱۴؛ محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ۱۰: ۹۲ و ۲۵: ۲۷۰).

۲. امام صادق علیه السلام فرمود:

ای اسماعیل، بنا را بیش از توانش بلند کردی، (به همین جهت) منهدم می شود! ما را مخلوق خدا بدانید و سپس هر آنچه می خواهید درباره ما بگویید. (۱)

۳. معصوم علیه السلام فرمود:

ما را بندگان پروردگاری قرار بدهید که به سوی او می رویم و سپس هر آنچه می خواهید درباره ما بگویید. (۲)

به نظر می رسد: این تعریف تا اندازه ای نیاز به توضیح دارد، زیرا چه بسا برخی از غلات به الوهیت ائمه علیهم السلام نباشند، ولی باورهایی داشته باشند که سر از الوهیت ائمه علیهم السلام درمی آورد، پس بهتر است در اینجا فرمایش مرحوم مجلسی قدس سره را که از روشن گری بهتری برخوردار است، نقل کنیم:

غلات کسانی هستند که برای ائمه هدی علیهم السلام مقام الوهیت قائل می شوند و ایشان را تا مرز خدایی بالا می برند و یا باورهایی هم چون نفی تکالیف (۳) به خاطر معرفت اهل بیت علیهم السلام، نبوت ائمه هدی علیهم السلام، شریک بودن آن ها با خداوند در پرستیده شدن یا آفرینندگی یا روزی دهندگی، حلول خداوند در آن ها، آگاهی آنان از غیب بدون وحی و الهام الاهی و تناسخ ارواح ائمه علیهم السلام در بدن های یک دیگر - که بی گمان در دین مبین اسلام جایگاهی ندارد - را پذیرفته اند. (۴)

ص: ۵۹

---

۱- (۱) «یا اسماعیل ترفع البناء فوق طاقته فینهدم، اجعلونا مخلوقین و قولوا بنا (فینا) ما شئتم...» (محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، ۲۳۶:۵ (باب ۱۰ حدیث ۵).

۲- (۲) «و اجعل لنا رباً نؤوب الیه و قولوا فینا ما شئتم» (محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ۲۸۳:۲۵ و ۲۸۹).

۳- (۳) مقصود از نفی تکالیف به خاطر معرفت اهل بیت علیهم السلام این است که برخی از غلات معتقد بودند اگر انسان به مقام شناخت اهل بیت علیهم السلام دست یافت، دیگر نیاز نیست تکالیف شرعی مانند نماز، روزه، حج و مانند آن را انجام دهد، بلکه همان شناخت جای گزین همه این فرائض خواهد شد.

۴- (۴) همان، ۲۶۵:۲۵.

بر همین مبنا می توان به درستی یا نادرستی بسیاری از تضعیفات و اتهاماتی که از سوی برخی از پیشینیان نسبت به بعضی از راویان احادیث مطرح شده است، پی برد؛ چرا که برخی از این تضعیفات، بر پایه اتهام غلو بوده است، در حالی که راوی مورد نظر هرگز غالی نبوده و اعتقادات یاد شده را باور نداشته است؛ بلکه تنها به خاطر نقل مضامینی که از ذهن شنونده دور بوده و با دانسته های پیشین وی منافات داشته است، او را به غلو متهم کرده اند.

سخن شیخ مفید قدس سره

ما برای اثبات مدعای خویش به سخن شیخ مفید قدس سره که به دوره راویان نزدیک و شاگرد مرحوم صدوق قدس سره بوده است استشهاد می کنیم. ایشان در شرح عقائد شیخ صدوق قدس سره می فرماید:

«غلو» در لغت گذشتن از مرز و بیرون رفتن از میانه روی است. خداوند سبحان می فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ». ۱. پس خداوند سبحان از این که درباره مسیح علیه السلام زیاده گویی شده و میانه روی ترک گردد، نهی کرده و ادعای مسیحیان درباره مسیح علیه السلام را از غلو شمرده است؛ چرا که از حد مسیح علیه السلام فراتر رفته اند. غلات هم کسانی هستند که تظاهر به اسلام می کنند و امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام را به الوهیت و نبوت نسبت می دهند و به گونه ای برتری های دنیایی و آخرتی ایشان را توصیف می کنند که از اندازه واقعی آنان فراتر رفته و از میانه روی خارج می شوند. اینان از گمراه ترین کفار هستند... و مفوضه هم از غلات هستند، ولی فرق شان با دیگر غلات این است که حدود ائمه علیهم السلام را پذیرفته و آفریدگار بودن ایشان و قدیم بودن شان را نفی می کنند، ولی با این حال آفریدن و روزی دادن را از سوی آن ها دانسته و ادعا می کنند خداوند

ص: ۶۰

سبحان، تنها ایشان را با دست خود آفریده و سپس آفرینش جهان و دیگر کارها را به ایشان واگذار نموده است... و اما تصریح ابوجعفر قدس سره به این که: «هر کس مشایخ قم و عالمان آن را به تقصیر (۱) متهم کند غالی است» درست نیست؛ زیرا منسوب کردن این جماعت به تقصیر، نشانه غلوّ مردم نیست؛ چرا که در میان این جماعت کسانی هستند که به راستی اهل تقصیرند. پس تنها باید کسانی را به غلوّ متهم نمود که محققین را به تقصیر متهم می کنند، چه اهل قم باشد چه اهل جای دیگر. و ما حکایتی را در مورد اُبی جعفر شنیدیم (که بوی تقصیر از آن به مشام می رسید) و ما نتوانستیم تقصیر را از او نفی کنیم. آن حکایت این است که او گفته است: نخستین درجه غلوّ، نفی سهو از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام است؛ پس اگر به راستی این حکایت صحیح باشد او مقصّر خواهد بود، هر چند او از دانشمندان قم و اساتید آنان بوده است.

و جماعتی از قم بر ما وارد شدند که شدیداً مقصّر در دین بودند، چرا که ائمه علیهم السلام را از مراتب خود پایین تر می دانستند و گمان می کردند ایشان بسیاری از احکام را نمی دانند مگر این که به قلب هایشان الهام گردد و می گفتند: ایشان در حکم شریعت به رأی و گمان عمل می کنند و ادعا می کردند که ایشان هم کسانی مانند دانشمندان و فقیهان هستند. شکی نیست که این همان تقصیر است. و برای غالی بودن یک شخص کافیست که او حدوث ائمه علیهم السلام را نفی کرده و آن ها را در جای گاه خدایی دانسته و قدیم بودن ایشان و پیامدهای آن، مانند خلق اجسام و اختراع جواهر و اعراضی که در توان بشر نیست، را بپذیرد. (۲)

ص: ۶۱

---

۱- (۱) تقصیر در اینجا معنایی در برابر معنای «غلو» دارد و به معنای کوتاه فکری درباره اهل بیت علیهم السلام و نفی برخی از کمالات و برتری ها یا کرامات و معجزات ایشان است.

۲- (۲) محمد بن محمد بن نعمان، شرح عقائد الصدوق، ص ۱۳۱-۱۳۶ (با کمی تفاوت).

با توجه به گفتار این بزرگوار می توان گفت که باور داشتن به ائمه علیهم السلام سه گام دارد:

۱. غلو ۲. اعتدال ۳. تقصیر. اگر کسی قائل به الوهیت ایشان باشد غالی و کافر است و اگر آن ها را به عنوان خلیفه و جانشین خداوند سبحان در میان خلایق دانسته و برای آنان مقام و رتبه ای بس بزرگ نزد خداوند سبحان قائل باشد، معتدل و اگر ایشان را از مقام و منزلت خود پایین تر بداند مقصر نامیده می شود.

سخن مرحوم وحید بهبهانی قدس سره

ما پیش از این در مسأله «فساد روایت» بخشی از سخن مرحوم وحید قدس سره را به عنوان مؤید آوردیم، ولی در این جا نیز بخش دیگری از آن را که در این بخش سودمند است مطرح می کنیم. ایشان درباره روی کرد پیشینیان به اهل حدیث می فرمایند:

بدان که بسیاری از پیشینیان به ویژه اهل قم، بر پایه اجتهاد و رأی خود، جای گاه مشخصی از رفعت و جلالت و مرتبه معینی از عصمت و شایستگی را برای ائمه علیهم السلام قائل بودند و به کسی اجازه نمی دادند از آن مرتبه تعدی کند و هر کس چنین می کرد کار وی را اوج گرفتن و غلو به شمار می آوردند، به گونه ای که حتی اموری مانند نفی سهو از ائمه علیهم السلام، اعتقاد به واگذاری امور به ایشان، زیاده روی در نقل معجزات و شگفتی ها از آن ها، یا اغراق در شأن و جلالت ایشان، پاک دانستن آن ها از بسیاری از نواقص، اظهار قدرت بسیار برای آن ها و علم ایشان به مکنونات آسمان ها و زمین را اوج گرفتن بیش از اندازه و یا مایه تهمت غلو می دانستند؛ چراکه غلات در میان شیعیان پنهان بوده و فریب کاری می کردند....(۱)

ص: ۶۲

۱- (۱) «اعلم ان الظاهر ان كثيرا من القدماء سيما القيمین منهم (والغضائری) كانوا يعتقدون للائمه علیهم السلام منزله خاصه من الرفعه والجلاله ومرتبه معینه من العصمه والكمال بحسب اجتهادهم ورأيهم وما كانوا يجوزون التعدی عنها وكانوا يعدون التعدی ارتفاعا وغلوا حسب معتقدهم حتی انهم جعلو مثل نفی السهو عنهم غلوا بل ربما جعلوا مطلق التفویض إليهم أو التفویض الذی اختلف فيه كما سنذكر أو المبالغه فی معجزاتهم ونقل العجائب من خوارق العادات عنهم أو الاغراق فی شانهم واجلالهم وتنزيههم عن كثير من النقائص واطهار كثير قدره لهم وذكر علمهم بمکنونات السماء والارض ارتفاعا أو مورثا للتمهه به سيما بجهه ان الغلاه كانوا مختلفين فی الشيعه مخلوطين بهم مدلسين» (محمد باقر وحید بهبهانی، فوائد الرجالیه، ص ۳۸).

مرحوم شیخ مرتضی انصاری قدس سره نیز درباره غلات می فرماید:

شکی در کفر غلات نیست به شرط آن که آن ها را به کسانی تفسیر کنیم که قائل به ربوبیت امیرالمؤمنین علیه السلام یا یکی دیگر از ائمه علیهم السلام هستند، نه اصطلاحی که برخی برای آن ها وضع کرده اند و کسانی را که ائمه علیهم السلام را از اندازه خود بالاتر می برند غالی می دانند. این اصطلاح همان است که اهل قم در بسیاری از موارد راوی را به وسیله آن مورد طعن قرار داده و او را متهم به غلو می کردند. لذا از صدوق نقل شده است که استادش ابن ولید گفت: نخستین درجه غلو، نفی سهو از پیامبر اکرم است. (۱)

سخن مرحوم بروجردی قدس سره

مرحوم بروجردی هم در بازگویی علت اتهام غلو به برخی از راویان می نویسد:

... این بدان علت بود که بعضی از شیعیان از روی کوفه فکری و کاستی باورها، به کسانی که اعتقاد کاملی نسبت به ائمه هدی علیهم السلام داشتند، نسبت غلو و زیاده روی می دادند. (۲)

پس نتیجه آن شد که اگر پیشینیان شخصی را متهم به غلو کردند باید شخصیت اتهام زننده را مورد بررسی قرار دهیم و اگر دیدیم وی از کسانی است که همانند اهل قم گمان تقصیر درباره آن ها وجود دارد، به هیچ وجه نمی توان به سخن وی اعتماد کرد.

ص: ۶۳

---

۱- (۱) «و اما الغلاه فلا اشکال فی کفرهم بناء علی تفسیرهم بمن یعتقد ربوبیه امیرالمؤمنین علیه السلام او أحد الائمة لا ما اصطلح علیه بعضهم: من تجاوز الحد الذی هم علیه، و من هذا القبیل ما یطعن القمیون فی الرجل کثیراً ویرمونه بالغلو و لذا حکى عن الصدوق قدس سره عن شیخه ابن الولید: إن اول درجه فی الغلو نفی السهو عن النبی صلی الله علیه و آله» (مرتضی انصاری، کتاب الطهاره، ۵: ۱۴۹).

۲- (۲) سید حسین بروجردی، البدر الزاهر، ص ۲۹۱.



اکنون با توجه به قرائن و شواهد تاریخی و گفتار بزررگانی مانند شیخ مفید قدس سره، مرحوم وحید قدس سره و شیخ انصاری قدس سره، می توان به آسانی این نکته را دریافت که بسیاری از اهل قم مقصّر بوده و ائمه علیهم السلام را از مقام و منزلت خود پایین تر می دانستند و ایشان را در حدّ یک دانشمند و فقیه تنزل داده و آن چه را که امروز جزو مسلمات آیین تشیع است نمی پذیرفتند، که برای نمونه می توان نفی سهو از نبی صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام را نام برد. از این رو اتهام غلو از سوی آن ها برای ما حجت نیست؛ زیرا ایشان هرکسی را که مقام و منزلت ویژه ای - فراتر از مرزی که آن ها می پنداشتند - برای ائمه علیهم السلام قائل می شد به غلو متهم می کردند. بنابراین، هنگامی که اصل غلو ثابت نبود تضعیفات ایشان نیز که بر پایه اتهام غلو است ثابت نبوده و نمی تواند دلیل بر ضعف راوی باشد؛ بلکه حتی در برخی موارد می تواند تأییدی بر فضیلت و حضور او در میان یاران رازدار ائمه علیهم السلام باشد، چراکه ائمه علیهم السلام روایاتی را که مضامین عالی داشت به یاران رازدار خود و کسانی چون جابر بن یزید جعفی(۱) که از گنجایش بالایی برخوردار بودند می فرمودند؛ هرچند گاهی برخی از ایشان با افشای این

ص: ۶۴

۱- (۱) درباره جابر بن یزید روایاتی وجود دارد که بر جلالت و عظمت وی دلالت می کند، مثل این دوروایت: الف) الکافی ۱۵۷:۸: «عده من اصحابنا عن سهل عن إسماعیل بن مهران عن حدثه عن جابر بن یزید قال حدثنی محمد بن علی سبعین حدیثاً لم أحدث بها أحداً قط و لا أحدث بها أحداً أبداً فلما مضی محمد بن علی علیه السلام ثقلت علی عنقی و ضاق بها صدری فأتیت أبا عبد الله علیه السلام فقلت: جعلت فداک إن أباك حدثنی سبعین حدیثاً لم یخرج منی شیء منها إلی أحد و أمرنی بسترها و قد ثقلت علی عنقی و ضاق بها صدری فما تأمرنی - فقال: یا جابر إذا ضاق بک من ذلك شیء فاخرج إلی الجبانه و احتفر حفیره ثم دل رأسک فیها و قل حدثنی محمد بن علی بكذا و کذا - ثم طمه فإن الأرض تستر علیک قال جابر ففعلت ذلك فخف عنی ما کنت أجده» صاحب مستدرک پس از نقل این خبر می نویسد: «و سند الخبر و إن کان ینتهی إلیه، إلا أنه بعد ثبوت صدقه فی إخباره بالأخبار المستعصیه عن الصادقین علیهما السلام یكون فی الحجیه کغیره». ب) رجال الکشی، ص ۳۷۳: «روی عن محمد بن سنان، عن عبد الله بن جبلة الکنانی، عن ذریح المحاربی قال، قلت لأبی عبد الله علیه السلام بالمدينة ما تقول فی أحادیث جابر؟ قال: تلقانی بمکه، قال: فلقیته بمکه، فقال: تلقانی بمنی، قال: فلقیته بمنی، فقال لی: ما تصنع بأحادیث جابر! الله عن أحادیث جابر فإنها إذا وقعت إلی السفله أذاعوها. قال عبد الله بن جبلة: فأحسب ذریحا سفله».

احادیث، برای خود دردسر ساخته و خود را در معرض تهمت قرار می دادند. لکن این مسأله زیانی به وثاقت و جلالت ایشان نمی رساند. (۱)

ج) استثنا شدن از سوی ابن ولید قدس سره

ما در بحث جلوه های توثیق عام درباره این روش توضیح دادیم؛ افزون بر این، از مطالبی که در مورد باورهای پیشینیان و اهل قم و معنایی که برای غلو در نظر گرفته بودند آورده شد، به روشنی نادرستی این راه و عدم دلالت آن بر ضعف راویان استثنا شده، معلوم گردید.

د) قلت روایت

ممکن است برخی از راویان از این روی که روایات بسیار اندکی در میان کتاب های حدیثی دارند مورد سرزنش قرار بگیرند، با این استدلال که کم بودن روایت یک راوی، نشان گر این است که او اهل حدیث و جزو فقیهان اهل بیت علیهم السلام نبوده است، بنابراین از دقت کافی و وافی در نقل روایات برخوردار نبوده و در نتیجه احادیث وی قابل اعتماد نیست.

ولی به نظر می رسد: هیچ دلیل عقلی یا نقلی بر چنین ملازمه ای نیست که هر کسی که فقیه یا اهل حدیث نبود دقت کافی در این امر ندارد، بلکه چه بسا حافظه و دقت برخی از مردم عادی که از سواد زیادی هم برخوردار نیستند بسیار عالی باشد. افزون بر این، بسیاری از کتاب های روایی و احادیث شیعه در درازای تاریخ از میان رفته است، پس این که دست رسی ما به روایات یک شخص کم است دلیل بر اندک بودن روایات او نمی شود، بلکه شاید روایات او از همان احادیث از میان رفته باشد. به همین جهت از روایت

ص: ۶۵

---

۱- (۱) محمد بن سنان، أسلم المکی القوَّاس و معلی بن خنیس نمونه هایی از این دست هستند. مثلاً درباره «محمد بن سنان» در موسوعه مرحوم خوئی ۲: ۱۶۴ آمده است: «انه لم یقم دلیل علی ضعف محمد بن سنان... و عدم توثیقه کیف و هو من أحد أصحاب السر، و قد وثقه الشیخ المفید و جماعه و قورن فی المدح بزکریا بن آدم و صفوان فی بعض الاخبار و هو کاف فی الاعتماد علی روایاته، و أما ما یتراءى من القدح فی حقه فلیس قدحاً مضرّاً بوثاقته و لعله مستند الی افشائه لبعض أسرارهم»؛ همچنین درباره أسلم المکی القوَّاس در منتهی المقال، ۲: ۳۶ و درباره معلی بن خنیس در همان کتاب ۶: ۲۹۴ شیهه این مطلب ذکر شده است.

«اعرفوا منازل الناس على قدر روايتهم عَنَّا» (۱) نیز - بر فرض صحت سند (۲) - نمی توان ملازمه یادشده را کشف کرد. همچنین برخی از راویان در عین اندک بودن روایات شان، مورد تجلیل دانشمندان رجالی قرار گرفته اند. مثلا علامه حلی قدس سره درباره عبدالله بن جعفر می نویسد: «او از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و انسانی بزرگوار و روایاتش اندک بود» (۳).

بله، شاید بتوان گفت که نقل کسانی از این دست در مقام تعارض، تاب مقاومت در برابر نقل راویان اهل حدیث را ندارد؛ چنان چه این نکته را برخی از بزرگان نیز فرموده اند (۴).

اکنون در پایان این بخش، می توان درباره توثیقات و تضعیفات سهل بن زیاد، بهتر داوری کرد. ولی پیش از ورود به بحث اصلی، باید به سرگذشت وی اشاره نماییم.

ص: ۶۶

۱- (۱) محمد بن یعقوب، الکافی، ۵۰: ۱.

۲- (۲) «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَيْهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَنَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ الْعَجَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اعْرِفُوا...»: در سند این روایت «محمد بن سنان» آمده که به نظر برخی از دانشمندان رجالی، ضعیف است ولی برخی دیگر او را از اجلاء می دانند؛ به جهت وجود این اختلاف ما صحت سند را به صورت فرضی مطرح کردیم.

۳- (۳) «عبد الله بن جعفر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله كان جليلا قليل الروايه» (خلاصه الاقوال، ص ۱۰۳).

۴- (۴) در کتاب البدر الزاهر درباره بشير بن ميمون آمده است: «هذا مع أن بشير قليل الروايه جدا، فيعلم من ذلك عدم كونه من فقهاء أصحاب الأئمة عليهم السلام، فلا يقاوم نقله نقل فقهاء الأصحاب من قبيل ابن مسلم و ابن جابر، فإن ضبط العامي و إن كان ورعا جدا لا يقاس بضبط الفقيه المطلع. كيف! و اشتباه العوام و خطأهم في فهم ما يسمعون و ضبطه أكثر من أن يحصى» (سيد حسين طباطبائي بروجردی، البدر الزاهر في صلاه الجمعه و المسافر، ص ۳۶۵).

بخش دوم: سرگذشت نامه سهل بن زیاد

اشاره

ص: ۶۷



در این بخش نخست نگاهی گذرا به دوران زندگی سهل بن زیاد خواهیم داشت و آن چه را که از کتاب های رجالی و تاریخی درباره وی گردآوری کرده ایم، آورده و پس از آن به نام بردن شاگردان و اساتید وی خواهیم پرداخت. پس این بخش شامل دو گفتار است:

### گفتار یکم: نگاهی به سرگذشت سهل بن زیاد

#### اشاره

درباره سهل بن زیاد، به جز آن چه در کتاب های رجالی و تراجم آمده است مطلبی یافت نمی شود و کسی به بررسی تفصیلی سرگذشت او نپرداخته است؛ زیرا وی از شخصیت های تأثیرگذار تاریخ، مثل پادشاهان یا دانشمندان بزرگ، نبوده است تا مورد توجه تاریخ نگاران قرار گرفته و جزئیات زندگی وی ثبت و ضبط شود، هرچند در زمینه علوم حدیث تأثیر به سزائی داشته است.

به هر روی، آن چه درباره سهل بن زیاد آمده است این است که نام او «سهل» و نام پدرش «زیاد» و پدر وی ملقب به فرنام «آدمی» بوده است.<sup>(۱)</sup> همچنین کنیه او أباسعید بوده و به خاطر سکنی گزیدن وی در شهر ری، لقب «رازی» را برای او برگزیده بودند.<sup>(۲)</sup>

ص: ۶۹

---

۱- (۱) زیرا ابن غضائری می فرماید: «سهل بن زیاد الآدمی، سهل بن الآدمی»؛ یعنی لقب را برای پدرش ثبت کرده است (رجال ابن غضائری، ص ۵۹ در ذیل ترجمه ذریح محاربی).

۲- (۲) احمد بن علی نجاشی، رجال نجاشی، ص ۱۸۵.

البته می گویند: وی پس از آن که احمد بن محمد بن عیسی اشعری او را از قم بیرون کرد، به ری رفت و در آن جا سکنی گزید. (۱) پس گویا او در آغاز اهل قم بوده و پس از بیرون شدن از آن، به اجبار در ری ساکن شده است و شاید هم بر عکس، در آغاز اهل ری بوده و برای آموختن دانش حدیث به قم آمده است، ولی پس از بیرون شدن به سرزمین خود بازگشته است. البته گمان دیگری هم وجود دارد و آن این است که با توجه به مذاق وی در امر حدیث و نوع نگرش او در این مسأله، او را اهل عراق بدانیم؛ ولی به هر روی، همان گونه که گفته شد این انگاره ها حدس و گمانی بیش نیست.

## تاریخ درگذشت

به نقل مرحوم کشی قدس سره از نصر بن صباح، «سهل بن زیاد آدمی رازی» پیشگاه شریف سه امام معصوم یعنی امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام را درک کرده و در سال ۲۵۵ قمری با امام عسکری علیه السلام مکاتبه ای داشته است که به وسیله محمد بن عبدالحمید انجام شده است. (۲) بنابراین سهل بن زیاد بی گمان در سال ۲۵۵ قمری زنده بوده است، ولی برآورد این که وی پس از تاریخ یادشده تا چه مدتی زنده بوده بستگی به این دارد که بتوانیم روایت کردن جناب کلینی از او را ثابت نماییم که البته به نظر سخت می رسد؛ زیرا اگرچه در بیش از ۱۵۰ مورد، جناب کلینی یکرست از سهل بن زیاد روایت کرده است، (۳) ولی این گمان وجود دارد که واژه «عده من اصحابنا»، «علی بن محمد» و مانند آن که در سایر روایات کلینی از سهل وجود دارد به اشتباه ساقط شده و یا خود جناب کلینی با اعتماد بر سندهای پیشین آن ها را حذف کرده باشد؛ اضافه بر این که طبقه آن ها یکی نیست.

ص: ۷۰

---

۱- (۱) همان.

۲- (۲) محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی، رجال کشی، ص ۵۶۶.

۳- (۳) مانند: الکافی، ۱: ۳۸۴، ۴۴۱، ۵۴۷ و ۲: ۲۵۱، ۶۱۶، ۶۴۷ و ۳: ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۹ و ۴: ۳۴ و ۵: ۱۸۷ و ۶: ۲۵۵.

البته نکته ای که این گمان را کم رنگ می کند این است که اشتباه شخصیتی مانند جناب کلینی در بیش از ۱۵۰ روایت بسیار دور از ذهن و عجیب است و با دقت و ضبطی که از ایشان نقل شده، سازگاری ندارد. افزون بر این، در میان این موارد، دست کم ۲۰ مورد وجود دارد که در سند روایت پیشین، نامی از سهل بن زیاد نیست؛<sup>(۱)</sup> پس نمی توان گفت جناب کلینی با اعتماد بر آن، نام واسطه ها را حذف کرده است.

بنابراین با توجه به این که جناب کلینی خود اهل ری بوده و طبیعتاً جوانی را در ری سپری کرده است و سهل بن زیاد نیز به ری تبعید شده بود، احتمال دیدار آن ها با یک دیگر وجود دارد، هرچند زمان این دیدار بسیار کوتاه بوده و پس از اندکی سهل بن زیاد به دیار باقی شتافته است، و از همین روی جناب کلینی بیشتر روایات خود را با واسطه از او نقل کرده است.

پس اگر فرض را بر دیدار مرحوم کلینی با سهل بن زیاد بگیریم، با توجه به این که گویا جناب کلینی پس از شهادت امام عسکری علیه السلام به دنیا آمده،<sup>(۲)</sup> معلوم می شود که سهل بن زیاد سال ها پس از شهادت امام عسکری علیه السلام زنده بوده است، به اندازه ای که جناب کلینی به سن رشد برسد و بتواند از وی روایت نقل کند. پس اگر ما سن سهل بن زیاد را در زمان شهادت امام جواد علیه السلام (۲۲۰ ق) چیزی نزدیک هجده سال (یعنی حداقل سن رشد) فرض کنیم و بگوییم او پس از شهادت امام عسکری (۲۶۰ ق) هم به اندازه همین هجده سال (که مرحوم کلینی به سن رشد رسیده) زنده بوده است می توان گفت او هنگام وفات، سنی نزدیک ۷۶ سال داشته است، یعنی وی دست کم ۱۸ سال پیش از شهادت امام جواد علیه السلام به دنیا آمده و هجده سال پس از شهادت امام عسکری علیه السلام از دنیا رفته است؛ بنابراین تاریخ درگذشت او ممکن است نزدیک سال ۲۷۸ قمری و پس از آن باشد.

ص: ۷۱

---

۱- (۱) مانند: الکافی، ۱۳۵:۳، ۱۵۵، ۱۶۵ و ۱۲:۴، ۱۳، ۸۲، ۱۷۰، ۳۸۷ و ۷۹:۵، ۱۳۵، ۱۸۷، ۴۹۳ و ۳۲۳:۶، ۳۲۴، ۴۳۴، ۴۷۰، ۴۷۴، ۵۱۶، ۵۳۹.

۲- (۲) زیرا هیچ کس مرحوم کلینی را جزو اصحاب امام عسکری علیه السلام به شمار نیاورده است، بلکه نقل است که وی در زمان نواب خاص می زیسته است.



از ابواب متفرقه رجالی می توان فهمید که وی فرزندی به نام محمد، برادری به نام سعید و پسر برادری به نام محمد بن سعید<sup>(۱)</sup> داشته است و این که چرا به جای کنیه ابا محمد، او را مکنی به ابوسعید کرده اند - در حالی که سعید نام برادر اوست و نه فرزند او - معلوم نیست. البته سید بن طاووس قدس سره احتمال این که یکی از کنیه های سهل، «ابوالخیر» باشد را مطرح کرده است،<sup>(۲)</sup> ولی انگیزه این گمانه زنی برای حقیر معلوم نگردید.

### ویژگی های شخصیتی و مذهبی سهل

از ویژگی های شخصیتی سهل چند نکته به دست ما رسیده است؛ از جمله آن که فضل بن شاذان قدس سره او را احمق دانسته است،<sup>(۳)</sup> ولی درباره این که انگیزه تحمق او چه بوده و این که آیا این مطلب ربطی به مسأله راوی بودن او داشته است یا نه، چیزی در کتاب های رجالی نیامده است. همچنین وی را متهم به بی مبالاتی در امر حدیث کرده و گفته اند او به راویان ناشناس، اعتماد و روایات مرسل بسیاری نقل کرده است.<sup>(۴)</sup> نیز برخی او را غالی و برخی دیگر او را عامی خوانده اند،<sup>(۵)</sup> لکن گفته دوم هیچ دلیل و مدرکی ندارد. به همین جهت برخی دیگر گروه دوم را مورد نکوهش قرار داده اند که سهل متهم به غلو است، پس چگونه می تواند عامی باشد؟!<sup>(۶)</sup> برخی دیگر واژه «فاسد المذهب» را درباره او به کار برده اند

ص: ۷۲

- ۱- (۱) رجال کشی، ص ۱۲۸. کشی می گوید: «حدثني أبو الحسن عمر بن علي التفليسي قال حدثني محمد بن سعيد ابن أخي سهل بن زياد الأدمي...».
- ۲- (۲) حسن بن زین الدین (صاحب المعالم)، تحریر طاووسی، ص ۵۵۶.
- ۳- (۳) رجال کشی، ص ۵۶۶.
- ۴- (۴) احمد بن حسین غضائری، رجال ابن غضائری، ۶۷.
- ۵- (۵) گویا نخستین کسی که این ادعا را درباره سهل مطرح کرده است، جمال الدین احمد بن محمد اسدی (متوفی ۸۴۱ ق) در المقتصر من شرح المختصر ص ۴۵۳ به بعد باشد. پس از ایشان نیز دیگران این ادعا را مطرح کرده اند: زین الدین عاملی (شهید ثانی)، مسالك الافهام، ۳۸۹:۱۵؛ حسن بن ابی طالب یوسفی (فاضل آبی)، كشف الرموز، ۲: ۶۵۰؛ محمد بن علی موسوی عاملی، مدارك الاحكام، ۱: ۱۱۱ و ۴: ۱۵۶ و ۷: ۴۲۴؛ نهایه المرام، ۲: ۱۰۲. شظ
- ۶- (۶) محمد بن حسن بن زین الدین، استقصاء الاعتبار فی شرح الاستبصار، ۱: ۱۳۵.

و گویا مدرک شان گفته جناب ابن غضائری است که درباره سهل بن زیاد می فرماید: «كان ضعيفاً جداً فاسد الروايه و الدين»<sup>(۱)</sup>.

به هر روی، ما در این بخش در مقام پذیرش یا ردّ این گفته ها نیستیم، بلکه تنها می خواستیم یک دورنمای کلی از سرگذشت سهل را ارائه کنیم.

### کتاب های سهل بن زیاد

دست کم دو کتاب به دست سهل بن زیاد نوشته شده است که نام یکی از آن ها کتاب التوحید و دیگری نوادر می باشد. شیخ نجاشی قدس سره طریق خود به کتاب التوحید وی را چنین معرفی می کند: «این کتاب را ابوالحسن عباس بن أحمد بن فضل بن محمد هاشمی صالحی از پدرش از اَبی سعید آدمی روایت کرده است.» همچنین درباره طریق خود به کتاب نوادر سهل می نویسد: «أخبرناه محمد بن محمد بن محمد قال: حدثنا جعفر بن محمد عن محمد بن يعقوب قال: حدثنا علي بن محمد عن سهل بن زیاد ورواه عنه جماعة»<sup>(۲)</sup>.

شیخ طوسی قدس سره هم طرق خود را چنین معرفی می کند: «سهل بن زیاد دارای کتابی است که آن را ابن اَبی جید از محمد بن حسن از محمد بن یحیی از محمد بن أحمد بن یحیی از سهل به ما خبر داده است. و نیز محمد بن حسن بن ولید از سعد و حمیری از أحمد بن اَبی عبد الله از سهل بن زیاد آن را روایت کرده است»<sup>(۳)</sup>.

### گفتار دوم: اساتید و شاگردان سهل بن زیاد

مسأله مهم دیگری که درباره سهل باید موشکافی و بررسی شود اساتید و شاگردان وی است؛ چراکه این مسأله سهم به سزائی در نوع داوری درباره او دارد و واقعیت توثیقات و تضعیقاتی را که در رابطه با وی وجود دارد را بیشتر آشکار می سازد. از این رو خواننده

ص: ۷۳

۱- (۱) رجال ابن غضائری، ص ۶۶.

۲- (۲) رجال نجاشی، ص ۱۸۵ شماره ۴۹۰.

۳- (۳) محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۲۲۸ شماره ۳۳۹.

گرامی را به دقت در فهرست کاملی از اساتید و شاگردان سهل، و نیز شمار نقل و درصد آن نسبت به مجموع روایات او، و همچنین وثاقت یا عدم وثاقت ایشان فرا می خوانیم، تا وی بتواند درباره درستی یا نادرستی این ادعا که سهل به راویان ناشناخته اعتماد نموده و روایات مرسل را بسیار نقل می کرده است، داوری نماید.

گفتنی است که در این فهرست، هر عنوانی که در سلسله اسناد پس از نام سهل بن زیاد آمده و سهل از وی نقل روایت کرده است در زمره اساتید و هر عنوانی که پیش از نام وی آمده و از سهل نقل حدیث کرده است را در شمار شاگردان او آورده ایم. برای نمونه، «عده من اصحابنا» عنوانی است که در برخی از اسناد به صورت «عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد» و در برخی دیگر به صورت «سهل بن زیاد عن عده من اصحابنا» آمده است. ما گونه نخست را در شمار شاگردان و گونه دوم را در زمره اساتید ذکر کرده و شمار نقل و درصد آن را هم آورده ایم. یا مثلاً امام سجاد علیه السلام و امام صادق علیه السلام نیز به عنوان کسانی مطرح شده اند که سهل یگراست از ایشان روایت کرده است، در حالیکه بی گمان سهل ایشان را زیارت نکرده و روایت وی از ایشان مرسل است، ولی ما از روی تسامح اسامی این دو بزرگوار را هم در زمره مشایخ سهل آورده ایم.

لازم به یادآوری است که آمار زیر از برنامه «درایه النور» نسخه ۱/۲ استخراج شده است:





















با دقت در دو فهرست بالا- می توان می گفت این ادعا که سهل بن زیاد بر راویان ناشناخته اعتماد می کرده صحیح است، چراکه از میان ۱۸۸ عنوانی که وی از آن ها روایت کرده، نزدیک ۷۵ عنوان (چهل درصد) مجهول یا مهمل هستند؛ یعنی یا هرگز نامی از آن ها در کتاب های رجالی نیامده و یا اگر آمده، عالمان رجالی توثیق یا تضعیفی نسبت به آن ها ذکر نکرده اند. البته این آمار بر پایه شمار عنوان ها است، ولی اگر شمار روایات را مد نظر قرار دهیم این نسبت کاملاً دگرگون می شود، زیرا سهل بن زیاد بیش از ۹۰ درصد روایات خود را از راه های معتبر نقل کرده است.

همچنین می توان گفت: نقل أجلاء از سهل بن زیاد نیز واقعیت دارد، زیرا از ۳۴ نفر عنوانی که از او نقل روایت می کنند ۱۲ مورد از ثقات أجلاء، ۷ مورد از ثقات و ۴ مورد از مواردی است که با الفاظی چون «عدّه من اصحابنا» آمده و معتبر هستند.

بخش سوم: روی کرد دانشمندان درباره سهل بن زیاد در گستره تاریخ

اشاره

ص: ۸۵



روی کرد اندیشمندان رجالی در گذشته درباره سهل بن زیاد، خالی از دوگانگی و ابهام نیست، از این رو بحث های زیادی پیرامون علت و انگیزه پیشینیان از تضعیف سهل و درستی یا نادرستی آن، پدید آمده است. به طور کلی با جست و جو در گفتار ایشان خواهیم دید که دیدگاه های گوناگونی در این رابطه قابل طرح است، مانند این که:

۱. این تضعیفات را پذیرفته و آن را حاکی از اعتمادناپذیر بودن سهل بن زیاد در امر حدیث بدانیم. این روش کسانی چون محقق تستری، مرحوم ابوالقاسم نراقی، مرحوم تفرشی و سید بن طاووس قدس سره هم است.

۲. توثیق شیخ قدس سره در کتاب رجال را به خاطر متأخر بودنش از فهرست وی، مقدم کرده و از این راه قائل به وثاقت سهل بن زیاد بشویم.

۳. به رغم پذیرفتن تضعیفات، عمل به احادیث سهل را به خاطر «شیخ اجازه» بودن وی جایز بدانیم، مانند مرحوم مجلسی اول قدس سره در الوجیزه و سید بحرالعلوم قدس سره.

۴. از راه شیخ اجازه بودن، فراوانی روایات و نقل أجلاً از سهل بن زیاد، او را توثیق کنیم، مانند جناب وحید بهبهانی قدس سره.



۵. بگوئیم دلیل اصلی تضعیف سهل از سوی پیشینیان، سطحی بودن نگرش آن‌ها در زمینه امامت و اجتهادات ویژه ایشان درباره مفهوم «غلو» بوده است، از این رو تضعیفات ایشان پذیرفتنی نیست و باید از راه قرائن و شواهد موجود، سهل بن زیاد را توثیق کنیم.

پیش از هر چیز، باید بدانیم که نام «سهل بن زیاد» در کتب اربعه ۲۵۷۰ مورد آمده است که البته انطباق سه مورد از آن‌ها بر سهل بن زیاد آدمی قطعی نیست، بلکه چه بسا شخص دیگری باشد. در کتاب وسائل الشیعه نیز نام «سهل بن زیاد» ۲۵۰۵ آمده است که انطباق سه نفر از آن‌ها بر سهل دشوار است. دانستن این نکته از این رو لازم است که با رویکرد بزرگان فن حدیث در قبال سهل آشنا شویم. (۱)

اکنون به نظر می‌رسد بهتر است ما دیدگاه دانشمندان رجال را درباره سهل و یا موضع‌گیری ایشان در برابر وی را یادآوری کنیم تا افزون بر روشن‌تر شدن بحث، بتوانیم در بخش آینده، داوری آگاهانه‌تری در گزینش رأی صحیح داشته باشیم.

### گفتار یکم: اقوال متقدمین

#### ۱. محمد بن الحسن بن ولید قدس سره

ابن ولید افراد پرشماری را از راویان کتاب محمد بن أحمد بن یحیی استثنا می‌کند.

مرحوم نجاشی قدس سره قضیه استثنا را چنین نقل می‌کند:

محمد بن حسن بن ولید از میان روایات محمد بن احمد بن یحیی، آن‌چه را که او از محمد بن موسی همدانی یا از رجل یا بعض اصحابنا نقل کرده، استثنا نموده است. همچنین هنگامی که او از محمد بن یحیی معاذی، ابی عبدالله رازی جامورانی، ابی عبدالله

ص: ۸۸

---

۱- (۱) این آمار از نرم افزار «درایه النور» استخراج شده است، ولی مرحوم خوئی در معجم رجال الحدیث و جناب استاد اکبر ترابی در موسوعه الرجالیه المیسره شمار روایات سهل در کتب اربعه را ۲۳۰۴ ذکر می‌کنند که شاید با حذف موارد تکراری باشد.

سیاری، یوسف بن سخت، وهب بن منبه، ابی علی نیشابوری، ابی یحیی واسطی و محمد بن علی ابی سمینه نقل می کند و یا می گوید در فلان حدیث یا کتاب دیدم ولی خودم آن را روایت نمی کنم، یا روایاتی که از سهل بن زیاد، محمد بن عیسی بن عبید با اسناد منقطع، احمد بن هلال، محمد بن علی همدانی، عبد الله بن محمد شامی، عبد الله بن احمد رازی، احمد بن حسین بن سعید، احمد بن بشیر رقی، محمد بن هارون، ممویه بن معروف و محمد بن عبدالله بن مهران نقل می کند، یا روایاتی که حسن بن حسین لؤلؤیی آن ها را به تنهایی نقل نموده، و یا روایاتی که از جعفر بن محمد بن مالک، یوسف بن حارث یا عبدالله بن محمد دمشقی نقل کرده است را استثنا نموده است.

ابوالعباس بن نوح درباره این استثنا گفت: استاد ما ابو جعفر محمد بن حسن بن ولید در همه این امور راه صحیح را پیموده است و ابو جعفر بن بابویه نیز از وی پیروی کرده است، ولی درباره محمد بن عیسی بن عبید نمی دانم چه چیزی در او دیده است که وی را نیز استثنا کرده است، با این که او در ظاهر عادل و ثقه بود. (۱)

جالب این که خود جناب ابن ولید کتاب سهل بن زیاد را به واسطه سعد و حمیری از طریق احمد بن ابی عبدالله روایت کرده است. (۲)

## ۲. عباس بن نوح قدس سره

از عبارت نجاشی می توان فهمید که ابن نوح نیز موضع ابن ولید در استثنای روایات سهل را تأیید کرده است.

ص: ۸۹

---

۱- (۱) احمد بن علی نجاشی، رجال نجاشی، ص ۳۴۸ (شماره ۹۳۹ ترجمه محمد بن احمد بن یحیی).

۲- (۲) محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ۱: ۲۲۸.

### ۳. احمد بن محمد بن عیسی اشعری

وی آن چنان سهل بن زیاد را ضعیف و غالی می دانسته که وی را از قم بیرون می کند. این داستان را ابن غضائری نقل کرده است. (۱)

### ۴. فضل بن شاذان قدس سره

بنابر نقل جناب کشی، فضل بن شاذان قدس سره از سهل بن زیاد راضی نبوده و وی را احمق نامیده است. مرحوم کشی قدس سره در ترجمه صالح بن ابی حماد رازی می گوید:

علی بن محمد قتیبی گفت: ابومحمد فضل بن شاذان، از صالح بن ابی حماد رازی خشنود بود و او را مدح می کرد ولی از ابوسعید آدمی راضی نبود و می گفت: او احمق است. (۲)

### ۵. مرحوم برقی قدس سره

ایشان سهل را در زمره یاران امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام دانسته، ولی به وثاقت یا ضعف او اشاره نکرده است. (۳)

### ۶. مرحوم کشی قدس سره

در ترجمه سهل می فرماید:

سهل بن زیاد آدمی: ابوسعید نصر بن صباح گفت: ابوسعید سهل بن زیاد آدمی رازی، از ابی جعفر و ابی الحسن و ابی محمد علیهم السلام روایت می کند. (۴)

چنان چه اشاره شد، جناب کشی موضع فضل بن شاذان را نیز نقل می کند.

ص: ۹۰

---

۱- (۱) رجال ابن غضائری، ص ۶۶.

۲- (۲) «قال علی بن محمد القتیبی: کان أبو محمد الفضل (بن شاذان) یرتضیه و یمدحه و لا یرتضی أبا سعید الآدمی و یقول: هو الأحمق» (رجال کشی، ص ۵۶۶).

۳- (۳) ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی، رجال برقی، ص ۵۸ و ۶۰.

۴- (۴) همان، ص ۵۶۶.

جناب شیخ مفید موضع روشنی درباره سهل بن زیاد برنگزیده است، ولی قرائتی در برخورد ایشان با سهل وجود دارد که حاکی از اعتماد ایشان به وی می باشد. ما در بحث شواهد و ثبوت، به این قرائن اشاره خواهیم کرد.

#### ۸. مرحوم ابن غضائری قدس سره

در ترجمه خود سهل فرموده است:

سهل بن زیاد ابوسعید آدمی رازی؛ جداً ضعیف بوده و روایت و مذهبش فاسد است و احمد بن محمد بن عیسی اشعری او را از قم بیرون کرده و از او بیزاری جست و نیز مردم را از شنیدن روایت و نقل حدیث از وی بازداشت. سهل بن زیاد روایات مرسل را نقل و بر راویان ناشناس اعتماد می کرد. (۱)

نیز در ترجمه ذریح محاربی روایتی را نقل می کند، سپس می فرماید:

این روایت را ابوسعید سهل بن زیاد آدمی روایت کرده است، ولی او بسیار در امر حدیث ضعیف است. (۲)

همان گونه که ملاحظه شد ابن غضائری قدس سره به مکاتبه سهل با امام عسکری علیه السلام اشاره نمی کند، در حالی که جناب نجاشی قدس سره این مکاتبه را از «احمد بن حسین» (غضائری) نقل می کند. به همین جهت برخی در این که آن «ابن غضائری» که سهل را تضعیف کرده، احمد بن حسین است یا حسین بن عبیدالله غضائری، تشکیک نموده اند؛ زیرا باور این که ابن غضائری از سویی سهل را تضعیف کند و از سوی دیگر مکاتبه یادشده را برای نجاشی قدس سره نقل نموده ولی در کتاب خود از آن یادی نکند، برای ایشان کمی دشوار است. ما در آینده به این مسأله خواهیم پرداخت.

ص: ۹۱

---

۱- (۱) «سهل بن زیاد أبو سعید الآدمی الرازی، كان ضعيفاً جداً فاسد الروایه و المذهب و كان أحمد بن محمد بن عیسی الأشعری أخرجہ عن قم و أظهر البراءه منه و نهی الناس عن السماع منه و الروایه عنه، و یروی المراسیل، و یعتمد المجاهیل» (رجال ابن غضائری، ص ۶۶).

۲- (۲) «... روی ابوسعید سهل بن زیاد الآدمی، و هو ضعیف حدیثاً ضعیفاً...» (همان، ص ۵۹).

در ترجمه خود سهل می گوید:

سهل بن زیاد، أبوسعید آدمی رازی، در امر حدیث ضعیف و غیر قابل اعتماد است و احمد بن محمد بن عیسی به غلو و دروغ گویی او شهادت داده و او را از قم به سوی ری بیرون کرد، و سهل در ری ساکن شد. او به دست محمد بن عبد الحمید عطار در نیمه ماه ربیع الثانی سال ۲۵۵ با امام عسکری علیه السلام مکاتبه کرده است. این مطلب را احمد بن علی بن نوح و احمد بن حسین رحمهما الله نقل کرده اند. او دارای کتاب توحید بوده است که آن را ابوالحسن عباس بن أحمد بن فضل بن محمد هاشمی صالحی از پدرش از اَبی سعید آدمی روایت کرده است. و همچنین وی دارای کتاب نوادر بوده که محمد بن محمد آن را به ما خبر داده است. او گفت: جعفر بن محمد از محمد بن یعقوب از علی بن محمد از سهل بن زیاد، این کتاب را برای ما نقل کرده است. و جماعتی هم آن را روایت نموده اند. (۱)

همان گونه که پیش از این گفته شد جناب نجاشی جریان استثنا شدن برخی از روایات محمد بن أحمد بن یحیی را در ترجمه خود او ذکر می کند که روایات او از سهل بن زیاد نیز در میان آن ها است. (۲)

ص: ۹۲

---

۱- (۱) «سهل بن زیاد أبو سعید الأدمی الرازی کان ضعیفا فی الحدیث غیر معتمد علیه فیه، و کان أحمد بن محمد بن عیسی یشهد علیه بالغلو و الکذب و أخرجہ من قم إلی الری و کان یسکنها و قد کاتب أبا محمد العسکری علیه السلام علی ید محمد بن عبد الحمید العطار للنصف من شهر ربیع الآخر سنه خمس و خمسين و مائتين. ذکر ذلك أحمد بن علی بن نوح، و أحمد بن الحسين رحمهم الله؛ له کتاب التوحید، رواه أبو الحسن العباس بن أحمد بن الفضل بن محمد الهاشمی الصالحی، عن أبيه، عن أبي سعید الأدمی؛ و له کتاب النوادر أخبرنا محمد بن محمد قال: حدثنا جعفر بن محمد، عن محمد بن یعقوب قال: حدثنا علی بن محمد عن سهل بن زیاد، و رواه عنه جماعه» (احمد بن علی نجاشی، رجال نجاشی، ص ۱۸۵ شماره ۴۹۰).

۲- (۲) همان، ص ۳۴۸ (شماره ۹۳۹).

در کتاب فهرست:

سهل بن زیاد آدمی رازی، کنیه اش أباسعید است. او ضعیف می باشد، و کتابی دارد که آن را ابن ابی جید، از محمد بن حسن، از محمد بن یحیی، از محمد بن أحمد بن یحیی، از سهل برای ما نقل نموده است، و نیز محمد بن حسن بن ولید، از سعد و حمیری از أحمد بن ابی عبدالله از سهل آن را روایت کرده اند. (۱)

ایشان در همین کتاب در ذیل ترجمه محمد بن أحمد بن یحیی قدس سره نیز جریان استثنای ابن ولید را نقل می کند. (۲)

در کتاب استبصار:

ایشان در جزء ۳ باب «أنه لا یصح الظهار بيمين» در ذیل حدیث ۹۳۵ می فرماید:

و اما خبر نخست، روایت ابوسعید آدمی است که در نزد ناقدین (ارزیابی کنندگان) اخبار بسیار ضعیف می باشد و ابوجعفر بن بابویه آن را از رجال نوادر الحکمه استثناء کرده است. (۳)

در کتاب رجال:

ایشان یک بار سهل را از یاران امام جواد علیه السلام شمرده و می گوید: «سهل بن زیاد آدمی مکئی به أباسعید و از اهالی ری می باشد» (۴) و بار دیگر او را از یاران امام هادی علیه السلام نام برده و می فرماید: «سهل بن زیاد آدمی، کنیه اش أباسعید بوده و فردی ثقه و رازی (اهل ری)

ص: ۹۳

---

۱- (۱) «سهل بن زیاد الأدمی الرازی یکنی أباسعید، ضعیف، له کتاب أخرنا به ابن ابی جید، عن محمد بن الحسن، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن أحمد بن یحیی، عنه، و رواه محمد بن الحسن بن الولید، عن سعد و الحمیری عن أحمد بن ابی عبد الله عنه» (محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۲۲۸).

۲- (۲) محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۴۰۸ شماره ۶۲۳.

۳- (۳) «و أما الخبر الأول فراویه أبو سعید الأدمی و هو ضعیف جدا عند نقاد الأخبار و قد استثناءه أبو جعفر بن بابویه فی رجال نوادر الحکمه» (محمد بن حسن طوسی، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ۳: ۲۶۱).

۴- (۴) محمد بن حسن طوسی، الرجال، ص ۳۷۵.

می باشد» (۱) و برای بار سوم هم او را در زمره یاران امام عسکری علیه السلام نام می برد و می گوید: «سهل بن زیاد، کنیه اش اَباسعید] و لقبش [آدمی رازی است». (۲)

## گفتار دوم: اقوال متأخرین

### اشاره

تا این جا دید گاه و مواضع پیشینیان ذکر گردید، ولی نیکوست که اشاره ای هم به گفتار متأخرین داشته باشیم. از این رو، ایشان را به دو گروه «تضعیف کنندگان» و «توثیق کنندگان» تقسیم کرده و به طرح اقوالشان می پردازیم.

### کسانی که سهل را تضعیف کرده اند

۱. ابن شهر آشوب قدس سره

وی درباره سهل بن زیاد می نویسد: «ضعیف، له کتاب». (۳)

۲. سید بن طاووس قدس سره

ایشان پس از نقل تضعیفات، به توثیق شیخ قدس سره در کتاب رجال اشاره کرده و می نویسد:

... پس این که شیخ هنگام نام بردن سهل در میان یاران هادی علیه السلام او را توثیق می کند، لغزشی است که از قلم شریف ایشان سرزده است. (۴)

بنابراین، ایشان هم با تضعیف سهل موافق است.

در جای دیگر می فرماید:

... در طریق به این کتاب، سهل بن زیاد و بکر بن صالح واقع شده اند که هر دو ضعیف می باشند. (۵)

ص: ۹۴

---

۱- (۱) همان، ص ۳۸۷.

۲- (۲) همان، ص ۳۹۹.

۳- (۳) محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، معالم العلماء، ص ۵۷، شماره ۳۸۳.

۴- (۴) «وعلی هذا یكون توثيقه اياه عند عدّه له من أصحاب الهادی علیه السلام سهوا من قلمه الشریف» (حسن بن زین الدین صاحب المعالم)، تحریر طاووسی، ص ۲۷۱.

۵- (۵) همان، ۱: ۴۱۹.

نیز در جای دیگر می نویسد:

... أما أبو الخیر اگر همان سهل بن زیاد آدمی باشد که ترجمه اش در ذیل شماره ۱۸۹ آمد، پس او مورد تضعیف قرار گرفته است. (۱)

۳. ابن داوود قدس سره

ابن داوود به جز نقل اقوال شیخ در فهرست و ابن غضائری و نجاشی قدس سره، سخن دیگری درباره سهل نفرموده است؛ (۲) هرچند وی را در قسم دوم از رجال خود که به گفته خودش (۳) ویژه مجروحین و مهملین می باشد، آورده است. (۴) پس گویا به نظر ایشان نیز سهل بن زیاد ضعیف بوده است. همچنین وی سهل را در «فصل فی ذکر جماعه من الغلاه» نیز می آورد. (۵)

۴. علامه حلی قدس سره

ایشان می نویسد:

سهل - بدون یاء - بن زیاد آدمی رازی، کنیه اش أباسعید و از یاران أبالحسن ثالث می باشد؛ گفته شیخ طوسی درباره او دوگانگی دارد، چراکه در یک جا می فرماید او ثقه است و در موارد گوناگون می گوید ضعیف است. (۶)

و سپس گفته نجاشی و ابن غضائری درباره او را نقل می نماید.

افزون بر این، وی سهل بن زیاد را در قسم دوم که ویژه مذمومین و ضعیفان است، می آورد که نشان از پذیرفتن این رأی از سوی ایشان می باشد. همچنین، ایشان در بسیاری از کتاب های فقهی خود به ضعف او تصریح می کند. (۷)

ص: ۹۵

---

۱- (۱) همان، ۲: ۱۵.

۲- (۲) حسن بن علی بن داود حلی، رجال ابن داوود، ص ۴۶۰ شماره ۲۲۲.

۳- (۳) همان، ص ۴۱۳.

۴- (۴) همان، ص ۵۳۹.

۵- (۵) همان، ص ۵۳۹.

۶- (۶) حسن بن یوسف اسدی حلی (علّامه)، خلاصه الأقوال، ص ۲۲۹.

۷- (۷) حسن بن یوسف بن مطهر اسدی حلی (علّامه)، تذکره الفقهاء، ۶: ۱۴۱ و ۶: ۲۰۸؛ مختلف الشیعه؛ ۱: ۲۲۷ و ۲: ۲۹۴ و

۳: ۱۰۰ و ۳: ۵۴۰ و ۴: ۲۱ و ۴: ۹۲ و ۶: ۳۸۴ و ۷: ۴۰۲ و ۸: ۵۰۷ و ۹: ۲۳۰؛ منتهی المطلب، مقدمه: ۲۲ و ۲: ۳۶ و ۲: ۱۱۹ و ۲: ۲۷۱ و

۹: ۲۴۷ و ۹: ۳۲۷ و ۹: ۳۹۶ و ۹: ۴۹۳ و ۱۰: ۲۶۲.



نکته قابل توجه این است که علامه قدس سره می گوید: «شیخ طوسی قدس سره در جاهای گوناگون سهل را تضعیف کرده است»؛<sup>(۱)</sup> در حالی که ما تنها به دو مورد از تضعیفات شیخ دست یافتیم، پس چه بسا علامه قدس سره به مواردی برخورد کرده باشد که به دست ما نرسیده است.

۵. مرحوم تفرشی قدس سره

وی در ترجمه خود سهل، تنها دیدگاه دانشمندان پیشین را نقل کرده و هیچ نقد یا تأییدی نسبت به آن ها انجام نمی دهد. هرچند در حاشیه از مرحوم صدوق و کلینی<sup>۰</sup> نقل می کند که ایشان گاهی به روشنی و گاهی سربسته روایات سهل بن زیاد را صحیح می دانسته اند.<sup>(۲)</sup> ولی در برخی جاهای دیگر کتاب به روشنی سهل را جزو راویان ضعیف به شمار می آورد.<sup>(۳)</sup>

۶. مرحوم ابوالقاسم نراقی قدس سره در شعب المقال

ایشان در کتاب خود تضعیف نجاشی و ابن غضائری و نیز جریان بیرون شدن سهل به دست احمد بن محمد بن عیسی را نقل می کند و سپس می نویسد:

... همچنین شیخ قدس سره سهل بن زیاد را در چند جا تضعیف و در یک جا توثیق نموده است، و شکی نیست که توثیق او نمی تواند در برابر تضعیفات که گذشت تاب بیاورد، به ویژه با توجه به آن چه شیخ بزرگواری چون احمد بن محمد بن عیسی درباره او انجام داده است. پس حق آن است که ضعف سهل بن زیاد را بپذیریم و گفته اوقبول نکنیم.<sup>(۴)</sup>

ص: ۹۶

---

۱- (۱) حسن بن یوسف اسدی حلی (علّامه)، خلاصه الأقوال، ص ۲۲۹.

۲- (۲) مصطفی تفرشی، نقد الرجال، ۲: ۳۸۳.

۳- (۳) همان، ۲: ۷۲ و ۳: ۲۲.

۴- (۴) «و كذا الشيخ ضَعَّفَه في مواضع و وثَّقه في موضع واحد، و لا- ريب أنَّه لا تقاوم ما تقدَّم، مع ما سمعت ممَّا صنع فيه أحمد بن محمَّد بن عيسى، الشيخ الجليل، فالحقُّ ضعفه و عدم قبول قوله» (ابوالقاسم نراقی، شعب المقال فی درجات الرجال، ص ۱۸۸).

۷. مرحوم تستری قدس سره در قاموس الرجال

مرحوم تستری، از دانشمندان معاصر، نیز بر پایه تضعیفاتی که از پیشینیان نقل شد، ضعف سهل بن زیاد را پذیرفته و اعتماد بر روایات او را ناروا می‌داند. (۱)

۸. محقق خوئی قدس سره در معجم رجال الحدیث

مرحوم خوئی قدس سره، از فقیهان معاصر، نیز پس از نقل تضعیفات و توثیقاتی که در رابطه با سهل مطرح است قول به ضعف را ترجیح می‌دهد. (۲)

### کسانی که اعتماد بر سهل را روا دانسته اند

۱. مجلسی اول قدس سره

علامه محمد تقی مجلسی قدس سره در روضه المتقین پس از زیر سؤال بردن عمل کرد احمد بن محمد بن عیسی اشعری، سهل بن زیاد را به خاطر شیخ اجازه بودن وی، نقل اجلاء از او و نیز استواری روایاتش توثیق می‌کند. ما در بخش آینده، سخن ایشان را به تفصیل خواهیم آورد. (۳)

۲. مجلسی دوم قدس سره

جناب علامه محمد باقر مجلسی می‌نویسد:

سهل بن زیاد ضعیف است، ولی به نظر من ضعف او ضرری ندارد، زیرا وی از مشایخ اجازه می‌باشد. (۴)

ایشان هرچند وثاقت سهل را نمی‌پذیرد، ولی روایات او را قابل اعتماد می‌داند.

۳. أحمد بن عبد الرضا بصری قدس سره (۵)

ایشان می‌نویسد: «سهل بن زیاد الآدمی الرازی، ثقه، لا بأس به.» (۶)

ص: ۹۷

۱- (۱) محمد تقی تستری، قاموس الرجال، ۵: ۳۶۰.

۲- (۲) سید ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحدیث، ۸: ۳۴۱.

۳- (۳) محمد تقی مجلسی، روضه المتقین، ۱۴: ۲۶۱.

۴- (۴) محمد باقر مجلسی، الوجیزه، ص ۹۱.

۵- (۵) مهذب الدین أحمد بن عبد الرضا بصری، از شاگردان بارز جناب حرّ عاملی بوده است (فائق المقال: مقدمه).

٤-٦) أحمد بن عبد الرضا بصرى، فائق المقال، ص ٢٥١ (قسم دوم: فى الرجال، شماره ٤٨٣).

ایشان در تعلیقه بر منهج المقال از راه فراوانی روایات و روایات أجلاء از سهل بن زیاد و شیخ اجازه بودن، وی را توثیق کرده و تضعیفات پیشینیان درباره او را اجتهادی و تردیدپذیر دانسته است. همچنین در حاشیه مجمع الفائده و البرهان (۱) و مصابیح الظلام (۲) نیز به وثاقت سهل تصریح نموده است. ما به زودی به مناسبت های گوناگون به سخن ایشان اشاره خواهیم کرد. (۳)

۵. سید بحرالعلوم قدس سره

ایشان نیز همان روش هایی که جناب وحید پیموده را به کار برده است و سهل بن زیاد را توثیق نموده و رفتار احمد بن محمد بن عیسی در قبال وی را اشتباه دانسته است. (۴)

۶. مرحوم شیخ محمد بن اسماعیل حائری مازندرانی قدس سره

مرحوم اُبی علی حائری قدس سره هم در منتهی المقال مایل به توثیق سهل بن زیاد است و تضعیفات وارد شده درباره او را رد کرده و با استناد به فراوانی روایات أجلاء و به ویژه مرحوم کلینی قدس سره از او و پذیرفتنی بودن روایاتش، او را توثیق می کند. (۵)

۷. مرحوم مامقانی قدس سره

مرحوم مامقانی نیز بحث درباره سهل بن زیاد را در دو گام پی می گیرد. در یک گام اقوال تضعیف کنندگان سهل و در گام دیگر ده قرینه بر وثاقت او آورده و در پایان قائل به وثاقت وی می شود. (۶)

ص: ۹۸

---

۱- (۱) محمد باقر وحید بهبهانی، حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ص ۷۴۰.

۲- (۲) محمد باقر وحید بهبهانی، مصابیح الظلام، ۴۰۸:۹.

۳- (۳) محمد باقر وحید بهبهانی، التعلیقه علی منهج المقال، ص ۱۷۷.

۴- (۴) سید مهدی بحرالعلوم، فوائد الرجالیه، ۲۳:۳-۲۵.

۵- (۵) برگرفته از: اُبی علی حائری، منتهی المقال، ۴۲۵:۳-۴۲۹.

۶- (۶) عبدالله مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ۷۵:۲ و ۷۶.

ایشان در مقام بی اعتبار کردن تضعیفات ابن غضائری و اهل قم، راویان پرشماری را یاد می کند که دانشمندان رجالی آن ها را به غلو متهم کرده اند، ولی ایشان در اصل این اتهامات تشکیک و آن ها را رد می نماید و برای تأیید دیدگاه خود، به سخن مرحوم وحید بهبهانی قدس سره نیز استشهاد می کند. یکی از مواردی که ایشان نام برده، سهل بن زیاد است. بنابراین ظاهر سخن ایشان وثاقت سهل است.

۹. سید محسن امین قدس سره

ایشان در کتاب اعیان الشیعه می نویسد:

ظاهر آن است که انگیزه تضعیف نزد همگان، آن رفتار احمد بن محمد بن عیسی اشعری است که سهل را از قم به سوی ری بیرون و از وی بیزاری جست و به غلو و دروغ گویی او شهادت داده و مردم را از شنیدن روایات او و نقل آنها بازداشت. به همین جهت گروهی از محققین ضعف این تضعیف را تقویت کرده اند، زیرا روشن است که احمد و اهل قم، راوی را به وسیله مطالبی که مایه نکوهش نیست سرزنش می کردند و - این روش - در آنچه با برقی انجام داد و درباره علی بن محمد بن شیره گفت، آشکار گردید. (۱)

ظاهر این سخن این است که ایشان نیز مایل به توثیق سهل بوده اند.

۱۰. مرحوم فانی قدس سره

بنابر آن چه در تقریرات درس وی نقل شده است، ایشان پس از بحث و بررسی بسیار می فرماید:

از مجموع آن چه تا کنون گذشت، وثاقت سهل و صحت اعتماد بر روایات او معلوم گردید. (۲)

ص: ۹۹

---

۱- (۱) سید محسن امین، اعیان الشیعه، ۳۲۲:۷.

۲- (۲) سید علی فانی مکی، بحوث فی فقه الرجال، ۱: ۱۸۱.

ایشان، که از اندیشمندان معاصر است، در کتاب مشایخ الثقات خود در موارد گوناگونی به وثاقت سهل بن زیاد تصریح می کند. (۱)

### سهل بن زیاد در کتاب های فقهی

برخی از فقیهان نیز در کتاب های خود به تضعیف سهل پرداخته اند. به عنوان نمونه:

۱ - حسن بن ابی طالب (فاضل آبی قدس سره) در کشف الرموز. (۲)

۲ - محقق حلّی قدس سره در رسائل التسع و نکت النهایه و المعبر. (۳)

۳ - شهید اول قدس سره در الدروس و غایه المراد. (۴)

۴ - شهید ثانی قدس سره در رسائل و مسالك الافهام. (۵)

۵ - یحیی ابن سعید حلّی قدس سره در نزهه الناظر. (۶)

۶ - سید عمید الدین عمیدی قدس سره در کنز الفوائد. (۷)

۷ - فاضل مقداد قدس سره در التنقیح الرائع. (۸)

و بسیاری از فقیهان متقدم و متأخر دیگر.

ص: ۱۰۰

---

۱- (۱) غلامرضا عرفانیان، مشایخ الثقات، ص ۶۷، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۹.

۲- (۲) حسن بن ابی طالب یوسفی (فاضل آبی)، کشف الرموز، ۶۸:۱ و ۹۶ و ۲۹۹ و ۲۹۹ و ۱۰۹:۲ و ۲۴۰ و ۴۱۵ و ۶۵۱.

۳- (۳) نجم الدین جعفر بن حسن (محقق حلّی)، رسائل التسع، ص ۱۲۹؛ نکت النهایه، ۱۷۷:۲؛ المعبر فی شرح المختصر، ۸۱:۱ و ۲۶۱ و ۲۸۱ و ۲۸۸ و ۳۴۶.

۴- (۴) محمد بن مکی عاملی (شهید اول)، الدروس الشرعیه فی فقه الإمامیه، ۱۳۴:۲؛ غایه المراد فی شرح نکت الإرشاد، ۴۷۷:۲ و ۳۶۶:۴.

۵- (۵) زین الدین عاملی، رسائل شهید ثانی، ۴۵۹:۱؛ مسالك الافهام؛ ۴۰۲:۷.

۶- (۶) یحیی بن سعید حلّی، نزهه الناظر فی الجمع بین الاشباه و النظائر، ص ۴۸، ۹۶، ۱۵۴.

۷- (۷) سید عمید الدین عمیدی، کنز الفوائد فی حل مشکلات القواعد، ۵۵۱:۳.

۸- (۸) مقداد بن عبد الله (فاضل مقداد)، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، ۳۸۵:۱ و ۳۹۱ و ۳۶۸:۳ و ۱۲۷:۴ و ۳۰۶:۴ و ۳۹۱ و



و برخی دیگر نیز به وثاقت او روی آورده اند، مانند:

۱ - صاحب ریاض قدس سره در ریاض المسائل. (۱)

۲ - شیخ انصاری قدس سره در کتاب الصلاه. (۲)

۳ - محمد حسن بن عبدالله مامقانی قدس سره در غایه الآمال. (۳)

۴ - محقق داماد قدس سره در کتاب الحج. (۴)

۵ - امام خمینی قدس سره در کتاب الطهاره. (۵)

۶ - مرحوم سبزواری قدس سره در مهذب الاحکام. (۶)

۷ - شیخ محمد علی اراکی قدس سره در کتاب الصلاه. (۷)

۸ - سید محمد سعید حکیم قدس سره در مصباح المنهاج. (۸)

تا این جا توانستیم یک نمای کلی از مواضعی که اندیشمندان در قبال توثیق یا تضعیف سهل بن زیاد داشته اند به دست آوریم و چنان چه ملاحظه شد از میان پیشینیان تنها توثیقی که وجود دارد توثیق شیخ طوسی قدس سره است که با تضعیف وی در سایر کتاب هایش تعارض دارد. ولی در میان متأخرین کسان بسیاری بوده و هستند که وثاقت سهل را پذیرفته و ادله تضعیف وی را ناکافی می دانند.

ص: ۱۰۱

---

۱- (۱) سید علی طباطبایی، ریاض المسائل، ۴۵۸:۱۲.

۲- (۲) مرتضی انصاری، کتاب الصلاه، ۷۱:۱.

۳- (۳) محمد حسن بن عبدالله مامقانی، غایه الآمال فی شرح کتاب المکاسب، ۴۷۵:۳.

۴- (۴) سید محمد داماد (محقق داماد)، کتاب الحج، ۵۸۴:۳.

۵- (۵) سید روح الله موسوی خمینی، کتاب الطهاره، ۷۱:۱ و ۲۵۸ و ۳۷۲:۳؛ مکاسب محرمة، ۳۴۵:۲.

۶- (۶) سبزواری، مهذب الاحکام، ۹۷:۲۶ و ۲۸۶:۲۹.

۷- (۷) محمد علی اراکی، کتاب الصلاه، ۱۳۳:۲.

۸- (۸) سید محمد سعید طباطبایی حکیم، مصباح المنهاج، ۴۷۴:۱ و ۲۰۹:۲.





بخش چهارم: بررسی دیدگاه های دانشمندان رجالی درباره سهل بن زیاد

اشاره

ص: ۱۰۳



همان گونه که پیش تر نیز اشاره شد برای تضعیف سهل بن زیاد انگیزه های پرشماری وجود دارد و همچنین برای توثیق وی نیز می توان قرائن و شواهد گوناگونی را برشمرد. ما نخست فهرست این شواهد و ادله را ذکر می کنیم و سپس به ارزیابی و بررسی آن ها خواهیم پرداخت:

ادله تضعیف عبارت اند از:

۱. تضعیف و بیرون شدن سهل به دست احمد بن محمد بن عیسی اشعری؛
۲. احمق خوانده شدن سهل از سوی فضل بن شاذان قدس سره؛
۳. استثنا شدن سهل از روایات محمد بن احمد بن یحیی قدس سره از سوی ابن ولید قدس سره؛
۴. تضعیف و متهم شدن به غلو از سوی ابن غضائری قدس سره؛
۵. تضعیف شدن از سوی شیخ طوسی قدس سره در فهرست و استبصار؛
۶. شهادت برخی از فقیهان به عامی بودن وی.

و نیز ادله توثیق سهل عبارت اند از:

۱. موضع گیری شیخ مفید قدس سره درباره سهل؛
۲. توثیق سهل از سوی شیخ طوسی قدس سره در کتاب رجال؛

ص: ۱۰۵

۳. فراوانی روایات سهل بن زیاد؛

۴. فراوانی نقل اجلّاء و ثقات از وی؛

۵. شیخ اجازه بودن سهل؛

۶. وجود نام وی در سلسله اسناد کتاب کامل الزیارات؛

۷. وجود نام وی در سلسله اسناد کتاب تفسیر قمی؛

۸. نقل جناب کشی از او؛

۹. عدم ورود نکوهش و لعن از سوی سه امام معصوم علیهم السلام نسبت به سهل در زمان فتنه غالیون؛

۱۰. مکاتبه او با امام عسکری علیه السلام؛

۱۱. سالم بودن روایات وی و مورد عمل قرار گرفتن آن ها از سوی فقیهان.

### گفتار یکم: انگیزه های تضعیف

#### ۱. تضعیف و بیرون شدن سهل به دست احمد بن محمد بن عیسی اشعری

مهم ترین دلیلی که برای اثبات ضعف سهل بن زیاد اقامه شده، شیوه برخورد احمد بن محمد بن عیسی با اوست. شیوه ای که حاکی از اوج تنش میان وی و سهل بن زیاد بوده و در پایان به بیرون کردن سهل بن زیاد از قم انجامیده است. ما پیش از واکاوی این رفتار، نخست نگاهی کوتاه به سرگذشت و ویژگی های احمد بن محمد بن عیسی در کتاب های رجالی خواهیم داشت تا رفتار وی درباره سهل، بهتر ارزیابی شود.

سرگذشت احمد بن محمد بن عیسی اشعری

احمد بن محمد یکی از بزرگان و فقیهان قم بود که افتخار زندگی در دوران چهار امام معصوم یعنی امام رضا، امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام را پیدا کرد. وی آن چنان در نزد مردم آبرومند بود که وی را به عنوان رئیس خود پذیرفته بودند و هرگاه سلطانی به قم وارد می شد، با وی دیدار می کرد. (۱)

ص: ۱۰۶

جناب شیخ طوسی قدس سره در رجال(۱) و علامه در خلاصه(۲) او را به روشنی توثیق کرده اند و نجاشی در رجال خود از وجاهت و فقاہت او سخن می گوید که همین دلالت بر وثاقت او دارد.(۳) شیخ طوسی نیز عین همین سخنان را در فهرست(۴) خود می آورد. افزون بر این، فراوانی روایات او و کثرت روایت اُجلاء از وی نیز می تواند نشانه ای بر وثاقت او باشد.

برخی از لغزش های احمد بن محمد

در برابر توثیقاتی که ذکر شد، شواهدی وجود دارد که در نوع نگرش، سطح بینش و درستی اجتهاداتی که احمد بن محمد درباره سایر راویان انجام داده است، ابهام و تردید ایجاد می کند:

شاهد یکم

مرحوم نجاشی قدس سره در ترجمه علی بن محمد بن شیره قاسانی می گوید:

علی بن محمد فقیهی بود که دارای فراوانی حدیث و فضل بود، ولی احمد بن محمد بن عیسی بر او خرده گرفت و گفت که از او مذاهب ناشناخته ای شنیده است، ولی در کتاب های علی بن محمد، مطلبی که بر چنین مذاهب ناشناخته ای دلالت کند، وجود ندارد.(۵)

هرچند این کلام نجاشی قدس سره سرزنش یا دروغ گو دانستن احمد به شمار نمی رود - زیرا چه بسا است مذاهب ناشناخته از شنیده های خود احمد بوده و علی بن محمد آن ها را در کتاب های خود نیاورده باشد - ولی با توجه به سابقه اجتهادات احمد بن محمد و

ص: ۱۰۷

- 
- ۱- (۱) محمد بن حسن طوسی، الرجال، ص ۳۵۱.
  - ۲- (۲) حسن بن یوسف اسدی حلّی، خلاصه الاقوال، ص ۱۴.
  - ۳- (۳) رجال نجاشی، ص ۸۲.
  - ۴- (۴) محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۲۵.
  - ۵- (۵) «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ كَانَ فُقَيْهًا مَكْتَرًا مِنَ الْحَدِيثِ فَاضِلًا، غَمَزَ عَلَيْهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى وَ ذَكَرَ أَنَّهُ سَمِعَ مِنْهُ مَذَاهِبَ مُنْكَرَةٍ وَ لَيْسَ فِي كِتَابِهِ مَا يَدُلُّ عَلَيْهِ» (رجال نجاشی، ص ۲۵۵).

سلیقه او در این گونه امور، این گمان وجود دارد که این برخورد نیز یکی دیگر از لغزش های وی بوده است که با پیوستن آن به دیگر اشتباهات، زمینه بی اعتمادی به عمل کرد او فراهم می گردد.

شاهد دوم

مرحوم کلینی قدس سره در کافی روایتی را نقل می کند که بر نکوهش احمد دلالت دارد. ایشان از خیرانی از پدرش نقل می کند که گفت:

بر در خانه امام جواد علیه السلام برای انجام خدمتی گماشته شده بودم و احمد بن محمد بن عیسی هر شب هنگام سحر می آمد تا از وضع بیماری امام علیه السلام آگاه شود. شخص دیگری هم بود که به عنوان فرستاده میان امام علیه السلام و پدرم رفت و آمد می کرد و وقتی او می آمد احمد می رفت و پدرم با وی خلوت می کرد.

شبی من بیرون رفتم و احمد از آن مجلس برخاست و پدرم با فرستاده خلوت کرد. احمد هم در اطراف مجلس گشت تا این که در گوشه ای که سخن ایشان را می شنید ایستاد. فرستاده به پدرم گفت: آقایت به تو سلام می رساند و می فرماید: من از دنیا می روم و امر امامت به پسر علی علیه السلام می رسد و او پس از من بر گردن شما همان حقی را دارد که من پس از پدرم علیه السلام بر شما داشتم. سپس فرستاده رفت و احمد به جای خود برگشت و به پدرم گفت: او به تو چه گفت؟ پدرم گفت: سخن خیری گفت. احمد گفت: من سخن او را شنیدم، پنهان مکن و آنچه شنیده بود باز گفت. پدرم به او گفت: این کاری که تو کردی، خداوند بر تو حرام ساخته بود؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: «وَلَا تَجَسَّسُوا»، اینک این گواهی را داشته باش، شاید روزی محتاجش شویم، مبادا پیش از آن که هنگامش فرا رسد آن را اظهار کنی.

ص: ۱۰۸

وقتی صبح شد، پدرم پیام فرستاده را در ده برگه نوشت و مهر کرد و به ده نفر از بزرگان قوم داد و گفت: اگر من پیش از آن که این را از شما مطالبه کنم از دنیا رفتم، آن را باز کنید و مضمونش را به مردم اطلاع دهید.

وقتی حضرت امام جواد علیه السلام به شهادت رسید پدرم گفت: من هنوز از خانه بیرون نرفته بودم که نزدیک چهارصد نفر به امامت حضرت علی النقی علیه السلام یقین کرده بودند و رؤسای شیعه نزد محمد بن فرج جمع شده بودند و درباره این مسأله گفتگو می کردند. محمد بن فرج به پدرم نامه ای نوشت و او را از جمع خود آگاه کرد و به او نوشت اگر ترس از شهرت نبود، خودم به نزد تو می آمدم، ولی از شما می خواهم به نزد من بیایی. پدرم سوار شد و نزد او رفت، دید مردم نزد او گرد آمده اند. آن ها به پدرم گفتند: درباره این مسأله چه می گویی؟ پدرم به کسانی که نامه ها نزدشان بود گفت: نامه ها را بیاورید. ایشان آوردند. پدرم گفت: این همان مطلبی است که به آن مأمور بودم. برخی گفتند: ما دوست داشتیم که در این موضوع شاهد دیگری هم داشته باشی. پدرم گفت: آن را هم خدای عزوجل درست کرده است، این ابوجعفر اشعری است که به شنیدن این پیام گواهی می دهد و از او خواست که گواهی خود را بگوید. احمد انکار کرد که در این باره چیزی شنیده باشد. پدرم او را به مباحله طلبید و ناچارش کرد. آن گاه احمد گفت: «من این پیغام را شنیدم و این شرافتی بود که من می خواستم به مردی از عرب برسد نه به عجم». پس همه آن جمعیت پس از اعتراف به حق پراکنده شدند. (۱)

ص: ۱۰۹



سند این روایت به خاطر مهمل بودن «خیرانی» دچار اشکال است، اگرچه برخی از بزرگان مثل مرحوم مجلسی به ظاهر آن را پذیرفته اند؛ ولی به هر روی این روایت نیز می تواند گمانی هرچند ضعیف را درباره لغزش احمد در برخی از مهم ترین اجتهاداتش، ثابت کند. گمانی که با پیوستن دیگر شواهد به آن، تقویت می گردد. (۱)

بر پایه این روایت، احمد بن محمد بن عیسی، مرتکب سه لغزش شده است:

یکم: این که وی گناه تجسس را انجام داده است و حتی هنگامی که پدر خیرانی او را به این کار متهم می سازد، از خود دفاع نمی کند.

دوم: این که در ابتدا، شهادت خود را پنهان کرده است.

سوم: این که وی بر پایه تعصبات نژادپرستانه، عرب را بر عجم برتری داده است.

ص: ۱۱۰

۱- (۱) «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْخَيْرَانِيِّ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قَالَ: كَانَ يَلْزُمُ بَابَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْخِدْمَةِ الَّتِي كَانَ وَكَّلَ بِهَا وَكَانَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى يَجِيءُ فِي السَّحْرِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ لِيُغْرِفَ خَبْرَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ الرَّسُولُ الَّذِي يَخْتَلِفُ بَيْنَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَيْنَ أَبِي، إِذَا حَضَرَ قَامَ أَحْمَدُ وَخَلَا بِهِ أَبِي. فَخَرَجْتُ ذَاتَ لَيْلَةٍ وَقَامَ أَحْمَدُ عَنِ الْمَجْلِسِ وَخَلَا أَبِي بِالرَّسُولِ وَاسْتَبَدَّ أَحْمَدُ فَوْقَ حَيْثُ يَسْمَعُ الْكَلَامَ، فَقَالَ الرَّسُولُ لِأَبِي: إِنَّ مَوْلَاكَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ إِنِّي مَاضٍ وَ الْأَمْرُ صَائِرٌ إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ وَ لَهُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ بَعْدَ أَبِي. ثُمَّ مَضَى الرَّسُولُ وَ رَجَعَ أَحْمَدُ إِلَى مَوْضِعِهِ وَ قَالَ لِأَبِي: مَا الَّذِي قَدْ قَالَ لَكَ؟ قَالَ: خَيْرًا، قَالَ: قَدْ سَمِعْتُ مَا قَالَ فَلِمَ تَكْتُمُهُ؟ وَ أَعَادَ مَا سَمِعَ. فَقَالَ لَهُ أَبِي: قَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ مَا فَعَلْتَ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ وَ لَا تَجَسَّسُوا، فَاحْفَظِ الشَّهَادَةَ لَعَلَّنَا نَحْتَاجُ إِلَيْهَا يَوْمًا مَا وَ إِيَّاكَ أَنْ تُظَهِّرَهَا إِلَيَّ وَفِيهَا. فَلَمَّا أَصْبَحَ أَبِي كَتَبَ نُسْخَةَ الرَّسَائِلِ فِي عَشْرِ رِقَاعٍ وَ خَتَمَهَا وَ دَفَعَهَا إِلَى عَشْرِهِ مِنْ وُجُوهِ الْعِصَابَةِ، وَ قَالَ: إِنْ حَدَّثَ بِي حَدِيثُ الْمَوْتِ قَبْلَ أَنْ أُطَالِبَكُمْ بِهَا فَافْتَحُوهَا وَ أَعْلِمُوا بِمَا فِيهَا. فَلَمَّا مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَكَرَ أَبِي: أَنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ مَنْزِلِهِ حَتَّى قَطَعَ عَلَى يَدَيْهِ نَحْوًا مِنْ أَرْبَعِينَ إِهْتِاجًا وَ اجْتَمَعَ رُؤَسَاءُ الْعِصَابَةِ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ يَتَفَاوَضُونَ هَذَا الْأَمْرَ. فَكَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ إِلَى أَبِي يُعَلِّمُهُ بِاجْتِمَاعِهِمْ عِنْدَهُ وَ أَنَّهُ لَوْ لَا مَخَافَةُ الشُّهْرَةِ لَصَارَ مَعَهُمْ إِلَيْهِ وَ يَسْأَلُهُ أَنْ يَأْتِيَهُ. فَكَرِبَ أَبِي وَ صَارَ إِلَيْهِ فَوَجِدَ الْقَوْمَ مُجْتَمِعِينَ عِنْدَهُ؛ فَصَالُوا لِأَبِي: مَا تَقُولُ فِي هَذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ أَبِي لِمَنْ عِنْدَهُ الرَّقَاعُ: أَحْضِرُوا الرَّقَاعَ؛ فَأَحْضَرُوهَا. فَقَالَ لَهُمْ: هَذَا مَا أَمَرْتُ بِهِ؛ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ كُنَّا نَحِبُّ أَنْ يَكُونَ مَعَكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ شَاهِدٌ آخَرٌ. فَقَالَ لَهُمْ: قَدْ أَتَاكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ، هَذَا أَبُو جَعْفَرٍ الْأَشْعَرِيُّ يَشْهَدُ لِي بِسَمَاعِ هَذِهِ الرَّسَائِلِ، وَ سَأَلَهُ أَنْ يَشْهَدَ بِمَا عِنْدَهُ. فَأَنْكَرَ أَحْمَدُ أَنْ يَكُونَ سَمِعَ مِنْ هَذَا شَيْئًا؛ فَدَعَاهُ أَبِي إِلَى الْمُبَاهَلَةِ، فَقَالَ: لَمَّا حَقَّقَ عَلَيْهِ قَال: قَدْ سَمِعْتُ ذَلِكَ وَ هَذَا مَكْرَمَةٌ كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ تَكُونَ لِرَجُلٍ مِنَ الْعَرَبِ لَا لِرَجُلٍ مِنَ الْعَجَمِ؛ فَلَمْ يَبْرَحِ الْقَوْمُ حَتَّى قَالُوا بِالْحَقِّ جَمِيعًا» (محمد بن يعقوب كليني، الكافي، ۱: ۳۲۴).

البته می توان درباره لغزش سوم گفت که جمله «وَهَذَا مَكْرَمَةٌ كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ تَكُونَ لِرَجُلٍ مِنَ الْعَرَبِ لَا لِرَجُلٍ مِنَ الْعَجَمِ» دلالتی بر نژادپرست بودن ندارد، بلکه او تنها می خواسته خودش به این فضیلت مفتخر شود نه دیگران. افزون بر این، حتی اگر نژادپرستی او ثابت شود، دلالتی بر ضعف او در امر حدیث ندارد.

شاهد سوم

او کسانی را به اتهام غلو یا ضعف روایت از قم اخراج کرد که بی گمان مستحق آن نبودند، مانند جناب احمد بن محمد بن خالد برقی. و حتی خود احمد نیز پس از چندی به لغزش خود پی برد و پشیمان گردید. (۱) این شاهد اگرچه دلیل بر ضعف احمد بن محمد نیست، ولی درستی رفتار او با دیگر راویان را مورد تردید قرار می دهد.

شاهد چهارم

مرحوم کشی قدس سره در رجال خود مطلبی دارد که گویا بر وضع حدیث و بی مبالاتی احمد بن محمد بن عیسی هم دلالت دارد. او می نویسد:

آدم بن محمد گفت: علی بن محمد بن قمی به من خبر داد که أحمد محمد بن عیسی از عبدالله بن محمد حجاج نقل کرد که گفت: نزد ابی الحسن الرضا علیه السلام بودم، که کتابی برای ایشان آوردند، ایشان کتاب را خواند، سپس آن را به زمین کوبید و فرمود: «این کتاب زنازاده فرزند زناکار است، این کتاب زندیقی در مسیر غیر رشد اوست» من در آن کتاب نگاه کردم دیدم کتاب یونس است. (۲)

جناب کشی قدس سره پس از نقل این روایت و چند روایت شبیه آن، که در نکوهش یونس بن عبدالرحمن وارد شده است، می نویسد:

هر کس به این اخباری که اهل قم درباره یونس روایت کرده اند بنگرد، شگفت زده می شود و می فهمد که از نظر عقل درست نیست؛ افزون بر این،

ص: ۱۱۱

---

۱- (۱) رجال ابن غضائری، ص ۳۹.

۲- (۲) رجال کشی، ص ۴۹۶.

فضل گفته است که احمد بن محمد بن عیسی و علی بن حدید از رفتاری که با یونس داشته اند بازگشته اند. و گویا این روایات پیش از این که احمد [از شیوه خود] باز گردد و مدارا کردن با یارانش را پیش گیرد از او صادر شده است. و اما درباره حدیث حجال (حدیث اخیر) نیز می گوئیم: امام هادی و امامان پیش و پس از او علیهم السلام، بزرگوارتر و والاتر از آنند که کسی را به روشنی دشنام دهند، به ویژه آن که خودشان از چنین کاری نهی کرده و به غیر آن واداشته اند، مثلاً علی بن جعفر از پدرش از جدش از علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرده است که ایشان به فرزندش فرمود: «با اهل دین و معرفت بنشینید، اگر نتوانستید [با ایشان نشست و برخاست کنید] تنهایی بهتر و سالم تر است، و اگر چاره ای جز نشست و برخاست با مردمان را نداشتید، پس [حداقل] با اهل مروت بنشینید، چرا که ایشان در مجالس خود دشنام نمی دهند». (۱) پس آنچه این مرد از امام علیه السلام درباره کتاب یونس نقل کرده است، سزاوار امام علیه السلام نیست، زیرا ایشان از سخن زشت، دشنام، سخن سفیهانه و احادیثی از این دست پاکیزه هستند. (۲)

ص: ۱۱۲

۱- (۱) «جالسوا أهل الدين و المعرفة فإن لم تقدرُوا عليهم فالوحده آنس و أسلم فإن أیتیم إلا مجالسه الناس، فجالسوا أهل المروءات فإنهم لا یرفثون فی مجالسهم».

۲- (۲) «فلینظر الناظر فیتعجب من هذه الأخبار التي رواها القميون فی یونس و لیعلم أنها لا تصح فی العقل و ذلك أن أحمد بن محمد بن عیسی و علی بن حدید قد ذکر الفضل من رجوعهما عن الوقیعه فی یونس و لعل هذه الروایات كانت من أحمد قبل رجوعه و من علی مداراه لأصحابه فأما یونس بن بهمن: فممن كان أخذ عن یونس بن عبد الرحمن أن ینظر له مثله فیحكيها عنه و العقل ینفی مثل هذا إذ لیس فی طباع الناس إظهار مساوئهم بألسنتهم علی نفوسهم و أما حدیث الحجال الذي رواه أحمد بن محمد: فإن أبا الحسن علیه السلام أجل خطرا و أعظم قدرا من أن یسب أحدا صراحا و كذلك آباؤه علیهم السلام من قبله و ولده من بعده لأن الروایه عنهم بخلاف هذا: إذ كانوا قد نهوا عن مثله و حثوا علی غیره مما فیہ الزین للدين و الدنيا.» (و روی علی بن جعفر عن ابيه عن جده عن علی بن الحسین علیه السلام أنه كان یقول لبنيه: جالسوا أهل الدين و المعرفة فإن لم تقدرُوا عليهم فالوحده آنس و أسلم فإن أیتیم إلا مجالسه الناس: فجالسوا أهل المروءات فإنهم لا یرفثون فی مجالسهم.» «فما حکاه هذا الرجل عن الإمام علیه السلام فی باب الكتاب لا یلیق به إذ كانوا علیهم السلام منزهين عن البذاء و الرفث و السفه و تکلم عن الأحادیث الآخر بما یشاکل هذا» (رجال کشی، ص ۴۹۷).

سپس مرحوم کشی قدس سره در جای دیگر درباره همین روایتی که نقل کرده است، از فضل بن علی بن محمد قتیبی نقل می کند که گفت:

فضل بن شاذان به ما گفت: احمد بن محمد بن عیسی درباره رفتاری که با یونس انجام داد توبه و استغفار کرد و آن هم به خاطر رؤیایی بود که در خواب دید. علی بن حدید هم در باطن میل به یونس و هشام رحمهما الله داشت. (۱)

این گفتار کشی از دو جهت بر ضعف احمد دلالت دارد:

جهت یکم: این سخن بر جعل حدیث از سوی احمد دلالت دارد؛ که البته می توان از او چنین دفاع کرد که او خود یکراست از امام علیه السلام نقل نکرده است، بلکه راوی اصلی «حجّال» بوده است.

جهت دوم: او مبنای درستی در متهم کردن دیگران نداشته است، چراکه رفتار او با یونس اگر بر پایه یک دلیل محکم بوده، چگونه تنها با دیدن یک رؤیا از آن بازگشته است و اگر هم بر پایه یک دلیل محکم نبوده، او با این کار گناه بزرگی مرتکب شده است.

ممکن است کسی بگوید: چه بسا رفتار او به خاطر روایت حجّال بوده است، ولی پس از دیدن رؤیای یادشده به جعلی بودن روایت پی برده و از رفتار خود بازگشته است.

در پاسخ می گوئیم: نخست آن که هیچ فقهی اجازه نمی دهد که بر پایه رؤیا به ساختگی بودن یک حدیث حکم شود، مگر این که اطمینان شخصی برای او پدید آید که آن سخن دیگری است. دوم آن که مقصود ما این نیست که احمد بن محمد بن عیسی را به طور کلی از درجه اعتبار ساقط کنیم، بلکه تنها می خواهیم احتمال خطا بودن اجتهادات وی درباره راویان دیگر را تقویت نماییم و به همین جهت نمونه هایی از لغزش های وی در سایر اجتهاداتش را یادآوری می کنیم. بنابراین هر کدام از این شواهد اگرچه به تنهایی کافی

ص: ۱۱۳

---

۱- (۱) «علی بن محمد القتیبی قال حدثنا الفضل بن شاذان قال کان أحمد بن محمد بن عیسی تاب و استغفر الله من وقیعتة فی یونس لرؤیا رآها و قد کان علی بن حدید یظهر فی الباطن الميل إلی یونس و هشام» (رجال کشی، ص ۲۸۷ شماره ۴۹۶).

نباشند، ولی با پیوستن آن‌ها به یک دیگر می‌توان در درستی عمل کرد وی نسبت به سهل بن زیاد، تردید ایجاد کرد.

بنابراین، تا این جا می‌توان نتیجه گرفت سرگذشت احمد بن محمد بن عیسی آن چنان هم که مشهور است، روشن و معلوم نیست و اگر این شواهدی که بر ضعف او وجود دارد، توجیه پذیر نباشد، می‌تواند به توثیقات وی لطمه بزند. به همین جهت بزرگانی چون مرحوم خواجه‌ی در کتاب الرسائل الفقیه با استدلالی شبیه به آن چه عرض شد، درباره احمد بن محمد بن عیسی توقف کرده و صحت روایات او را مورد تردید قرار داده اند.<sup>(۱)</sup> البته ما تا این درجه از ضعف را برای وی ثابت نمی‌دانیم، ولی هرگز اجتهادات وی درباره روایان دیگر - به ویژه سهل بن زیاد - را نخواهیم پذیرفت.

ص: ۱۱۴

۱- (۱) (محمد) اسماعیل خواجه‌ی مازندرانی خاتون آبادی، الرسائل الفقیه، ۱: ۱۰۸. (ما عین عبارت ایشان را برای بهره بردن اهل تحقیق ذکر می‌کنیم: «و هو و ان كان على المشهور ثقة غير مدافع، الا أن قول أبي عمرو الكشي في ترجمه يونس بن عبد الرحمن بعد نقله عن أحمد هذا نبذه من أخبار داله على ذم يونس: «فلينظر الناظر فيعجب من هذه الأخبار التي رواها القميون في يونس و ليعلم أنها لا تصح في العقل، و ذلك أن أحمد بن محمد بن عيسى قد ذكر الفضل من رجوعه في الوقعه في يونس، و لعل هذه الروايات كانت من أحمد قبل رجوعه» يدفعه و يدل على ذمه كليا، و عدم اعتباره في رواياته. و الأقوى عندى التوقف فيه و فيما يرويه، لانه نقل عنه أشياء تفيد عدم تثبته في الأمور، بل تدل على سخافه عقله، مثل ما نقل عن الفضل قال: «أحمد بن محمد هذا تاب و استغفر من وقيعته في يونس لرؤيا رآها». فان مستنده في تلك الوقعه ان كان دليلاً شرعياً يفيد العلم أو الظن المتأخم له، فكيف يصح له الرجوع عنه و الاعتماد على ما رآه في المنام، و لعله كان من أضغاث الأحلام، و العدول عما يقتضيه العلم الى ما يقتضيه الرؤيا مع احتمال كونها كاذبه غير مسوغ. و ان لم يكن له عليه مستند شرعى، كان ذلك منه بهتاناً قادحاً في عدالته بل ايمانه. و مثله ما نقل عنه في أحمد بن محمد بن خالد البرقي من ابعاده عن قم، ثم إعادته إليها و اعتذاره اليه و مشيه بعد وفاته في جنازته حافياً حاسراً ليبرئ نفسه عما قذفه به، فإنه يدل على أنه رماه فيما رماه و هو شاك، و كان عليه أن يتثبت في أمره، فتركه و قذفه ثم نفيه يقده فيه. و في الكافي في باب الإشاره و النص على أبي الحسن الثالث عليه السلام حديث طويل و فيه ما يدل على ذم أبي جعفر هذا من وجهين، كما بيناه في بعض حواشينا عليه. و بالجمله كلام أبي عمرو الكشي في ترجمه يونس يفيد أن أحمد هذا قبل رجوعه عن الوقعه في يونس كان يضع روايات و حكايات تدل على ذمه بل كفره، و هذا منه قدح عظيم في أحمد هذا، يوجب عدم الاعتماد على رواياته رأساً، فإذا انضم اليه ما ذكرناه مما يدل على سخافه عقله و عدم تثبته في الأمور يصير القدح فيه أجلى، و التوقف في رواياته أخرى»).

به نظر می‌رسد: به گمان بسیار پوشیده ماندن کاستی‌های احمد بن محمد بن عیسی تا اندازه زیادی به مسأله ریاست و جاهت وی ارتباط دارد، زیرا خوبی‌های رئیس و آبرومندان جامعه، بیشتر در نگاه مردم است و بسیاری از باورهای نادرست و لغزش‌های ایشان مخفی می‌ماند.

مرحوم مجلسی اول قدس سره درباره احمد بن محمد بن عیسی می‌فرماید:

بدان که احمد بن محمد بن عیسی شماری را به خاطر روایت کردن از راویان ضعیف و نقل احادیث مرسل در کتاب‌هایشان از قم بیرون کرد، ولی این کار اجتهادی از سوی وی بوده و ظاهراً او در این عمل خطا کرده است، ولی به هر روی او رئیس قم بوده است و مردم همراه با مشهورین هستند مگر کسی که خداوند وی را حفظ کند. و اگر به آنچه را که کلینی در کافی در باب نص بر امام هادی علیه السلام درباره احمد بن محمد بن عیسی و انکار نصّ از سوی او به خاطر تعصب جاهلیت نقل کرده است بنگرید، هرگز چیزی را از وی نقل نخواهید کرد، ولی او توبه کرد و ما امیدواریم که خداوند توبه او را بپذیرد... (۱)

و حتی ایشان در کتاب لوامع صاحبقرانی، پس از طرح شواهدی بر وثاقت سهل می‌نویسد:

... مرا از این تتبع یقین به هم رسیده است که حدیث او ضعیف نیست و در رتبه کمتر از ابن عیسی نیست اگر بهتر از او نباشد. (۲)

موضع احمد بن محمد بن عیسی در قبال سهل بن زیاد

اکنون که شخصیت احمد را مورد بررسی قرار دادیم باید با دقت رفتار او با سهل بن زیاد را نیز واکاوی کنیم. ابن غضائری قدس سره درباره سهل فرموده است:

ص: ۱۱۵

---

۱- (۱) محمد تقی مجلسی، روضه المتقین، ۱۴: ۲۶۱.

۲- (۲) محمد تقی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ۲: ۴۱۰.

احمد بن محمد بن عیسی، سهل را از قم بیرون کرد و از او بیزاری جست و مردم را از شنیدن روایات او و نقل روایت از وی نهی نمود... (۱)

نجاشی قدس سره هم می گوید:

... و احمد بن محمد بن عیسی به غلو و دروغ گویی او شهادت داد و او را از قم به سوی ری بیرون کرد. (۲)

در مجموع این دو گفتار، شش رفتار از احمد بن محمد بن عیسی نقل شده است:

۱. بیرون کردن سهل از قم؛

۲. بیزاری جستن از او؛

۳. بازداشتن مردم از شنیدن روایات سهل؛

۴. بازداشتن مردم از نقل روایات وی؛

۵. شهادت به دروغ گویی سهل؛

۶. شهادت به غلو او.

به نظر می رسد: بر فرض که از تعارضاتی که در وثاقت احمد وجود دارد بگذریم، ولی باز هم عمل کرد وی نمی تواند ضعف سهل را ثابت کند؛ زیرا ما در بحث غلو (بخش یکم) این نکته را توضیح دادیم که بسیاری از پیشینیان و اهل قم بر اساس بینش تقصیر آمیز خود، برخی از راویان را متهم به غلو می کردند، به گونه ای که گویا یک حالت آشوب و بلوایی در بین اهل حدیث شکل گرفته بود و هرکسی را به صرف اتهام مورد سرزنش و نکوهش قرار می دادند. تعبیر جناب کشی که می گوید: «... فی وقت کانوا یخرجون منها من اتهموه بالغلو» (۳) به این حالت اشاره دارد.

ص: ۱۱۶

---

۱- (۱) «... و کان احمد بن محمد بن عیسی اخرجہ من قم و اظهر البرائۃ منه و نهی الناس عن السماع منه و الروایۃ عنه...» (احمد بن حسین غضائری، رجال ابن غضائری، ص ۶۶).

۲- (۲) «... و کان احمد بن محمد بن عیسی یشهد علیہ بالغلو و الکذب و اخرجہ من قم الی الی» (رجال نجاشی، ص ۲۲۹).

۳- (۳) رجال کشی، ص: ۵۱۲

... اصلی ترین دلیل تضعیف او - چنان چه از برخی سخنان فهمیده می شود - رفتار احمد بن محمد بن عیسی اشعری با وی می باشد، در حالی که وضعیت اهل قم - به ویژه ابن عیسی - که به سرعت راویان را مورد سرزنش و نکوهش قرار داده و به خاطر شک و تهمت از قم بیرون می کردند، برای کسی که به دانش رجال بنگرد، روشن است...<sup>(۱)</sup>

بنابراین، در این جا نیز می توان گفت: رکن همه کارهایی که احمد درباره سهل بن زیاد انجام داده است همان مورد ششم، یعنی باور او به غلو سهل بن زیاد، می باشد و بقیه مواضع وی نیز از همین باور غلط سرچشمه گرفته است. پس شهادت او به دروغ گویی سهل نیز یک عمل اجتهادی و بر پایه سطح نگرش و بینش خودش نسبت به اهل بیت علیهم السلام بوده است و هیچ حجیتی برای ما ندارد. به ویژه این که او درباره احمد بن خالد برقی هم مرتکب چنین لغزش بزرگی شده بود و هرچند از کرده خود پشیمان گشت، ولی محرز شدن لغزش او در یک امر، مایه تردید در بقیه موارد نیز می شود. افزون بر این، وی درباره علی بن محمد بن شیره نیز همین اشتباه را کرده است.<sup>(۲)</sup>

باید دانست این که احمد بن محمد به آسانی از عهده چنین کارهایی برآمده و مورد اعتراض هم واقع نمی شده است، به خاطر شأن ریاست و جاهت او در قم بوده است و به قول مجلسی دوم قدس سره: «والناس مع المشهورین إلاً من عصمه الله».<sup>(۳)</sup> یعنی مردم همراه با نامداران و سرشناسان هستند مگر کسانی که خداوند آنها را حفظ کند.

ص: ۱۱۷

۱- (۱) سید مهدی بحرالعلوم، فوائد الرجالیه، ۳: ۲۳.

۲- (۲) اکبر ترابی شهرضایی، موسوعه الرجالیه المیسره، ص ۳۲۹.

۳- (۳) محمد تقی مجلسی، روضه المتقین، ۱۴: ۲۶۱.



در رجال کشی نقل شده است که فضل بن شاذان از سهل بن زیاد راضی نبوده و وی را احمق خوانده است. (۱) جلالت و وثاقت فضل بن شاذان تردیدپذیر نیست، (۲) از این رو ما به بررسی شخصیت او نمی پردازیم، ولی درباره شیوه برخورد وی با سهل بن زیاد می گوییم:

ناخشنودی یک شخص از شخص دیگر می تواند سبب های گوناگونی داشته باشد و لازم نیست ناخشنودی او تنها به خاطر دروغ گویی یا عدم وثاقت او باشد. بلکه چه بسا کسی در اوج عدالت و وثاقت باشد، ولی ویژگی های دیگر او زمینه ناخشنودی دیگران را فراهم کند. مثلاً شاید در سهل بن زیاد خصوصیتی بوده و یا از وی کاری سرزده است که مایه ناخشنودی فضل و سبک مغز دانستن سهل گردیده است؛ پس مهم تر از واژه «احمق» علت صدور آن است.

به نظر حقیر با توجه به این که واژه «احمق» بیشتر درباره انسان کودن و سبک مغز به کار می رود و نه در مورد انسان فاسق یا فاسد العقیده، می توان گفت: یکی از این ویژگی ها که گویا در سهل بوده و زمینه ناخشنودی فضل بن شاذان را فراهم کرده است و واژه «احمق» هم می تواند بر آن دلالت کند، بی مبالا-تی در افشای رازهای اهل بیت علیهم السلام و نقل احادیث والا-گهر برای مردم عادی بوده است. البته ما هم اکنون کاری به این نداریم که سهل بن زیاد به راستی چنین بوده است یا نه، بلکه می گوییم شاید ناخشنودی فضل از سهل به خاطر این بوده است که سهل به آسانی برخی احادیث ویژه - که جزو اسرار بوده و نباید برای هر کسی گفته شوند - را برای مردم عادی و کسانی که گنجایش پذیرش آن را نداشتند، نقل کرده و خود را به دردسر می انداخته است؛ و چون فضل بن شاذان گوشزد کردن به او را بی فایده دیده، غضبناک شده و او را شایسته لفظ «احمق» دانسته است. بنابراین ناخشنودی فضل و اهانت به سهل، هیچ دلالتی بر عدم وثاقت یا ضعف سهل بن زیاد نمی کند.

ص: ۱۱۸

۱- (۱) رجال کشی، ص ۵۶۶ شماره ۱۰۶۹.

۲- (۲) رجال نجاشی، ص ۳۰۷؛ الفهرست، ص ۳۶۱؛ رجال کشی، ص ۵۳۷؛ خلاصه الاقوال، ص ۱۳۲.

از مجموع این گفتار می توان نتیجه گرفت که شاید از سهل کار یا سخنی نقل شده است که برای دیگران توجیه پذیر نبوده و دلیل آن را نمی دانسته اند، بنابراین او را به سبک مغزی متهم کرده اند و از آن جا که یکی از ایشان شخصیت بزرگی مانند جناب فضل بن شاذان قدس سره بوده است، این مسأله معروف و مشهور شده و اکنون مایه گرفتاری ما گردیده است.

علامه مجلسی قدس سره هم در کتاب لوامع صاحبقرانی به این نکته اشاره ای کوتاه دارد. ایشان می نویسد:

... مضمون آنست که (سهل بن زیاد) از جمله اصحاب اسرار حضرات است و اگر گاهی از اسرار بیان می کرده جمعی نفهمیده حمل بر غلوّ او کردند؛ و احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد با جمعی و آخر پشیمان شد و بالتماس بسیار بعضی را برگردانید... (۱)

البته این پرسش باقی می ماند که چگونه جناب فضل بن شاذان قدس سره، با آن تقوای ستودنی، اقدام به چنین توهینی نموده است. برای رهایی از این خرده می توان گمان دیگری را مطرح کرد و آن این که:

جناب فضل قدس سره برای شکستن فضای سنگین و بدی که بر ضدّ سهل به وجود آمده بود این سخن را گفته است تا مردم نسبت به سهل بی اعتنا شده و او را با این گمان که سبک مغز است و از گفته خویش منظوری ندارد رها کنند؛ زیرا او روایاتی را نقل می کرد که مردم آن زمان از پی بردن به ژرفای مفاهیم و معنای آن درمی ماندند و ناقلین چنین احادیثی را به غلوّ و دروغ گویی متهم می ساختند. شاهد بر این مطلب عمل کرد احمد بن محمد بن عیسی درباره سهل و بازداشتن مردم از گوش دادن به احادیث وی می باشد، زیرا روشن است که وقتی رئیس قوم، درباره کسی چنین برخورد کند، چه فضای سنگین و بدی بر ضدّ او به وجود می آید.

البته بر فرض که هیچ کدام از توجیحات یادشده را نپذیریم، به هر روی رفتار فضل بن شاذان مجمل است و نمی توان برای اثبات ضعف سهل بن زیاد، به آن استناد کرد.

ص: ۱۱۹

### ۳. تضعیف سهل از سوی ابن غضائری قدس سره

همان گونه که پیش تر اشاره شد، جناب ابن غضائری قدس سره در کتاب رجال خود درباره سهل بن زیاد می نویسد:

سهل بن زیاد ابوسعید آدمی رازی: جداً ضعیف بوده و روایت و مذهبش فاسد است و احمد بن محمد بن عیسی اشعری او را از قم بیرون کرده و از او بیزاری جست و نیز مردم را از شنیدن روایت و نقل حدیث از وی بازداشت. سهل بن زیاد روایات مرسل را نقل و بر راویان ناشناس اعتماد می کرد. (۱)

هم چنین در ترجمه ذریح محاربی روایتی را نقل می کند، سپس می فرماید:

این روایت را ابوسعید سهل بن زیاد آدمی روایت کرده است، ولی او بسیار در امر حدیث ضعیف است. (۲)

اهل فن در این که آیا صاحب کتاب رجال ابن غضائری، احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری است و یا پدر او، دچار اختلاف شده اند. بنابراین معلوم نیست که این کتاب منسوب به احمد بن حسین است که بر پایه قرائن قوی وثاقت دارد و یا منسوب به حسین بن عبیدالله است که تنها متأخرین او را توثیق کرده اند. (۳)

ما با صرف نظر از ادله مخالفان و موافقان، فرض را بر انتساب کتاب به احمد بن حسین می گیریم، ولی با این حال مشکل بزرگ تری پیش روی ماست و آن این است که برخی از محققین اصل انتساب آن به ابن غضائری - اعم از پدر یا پسر - را نمی پذیرند، بلکه معتقدند این کتاب به دست دشمنان اهل بیت علیهم السلام نگاشته شده و برای سرزنش و نکوهش یاران ائمه علیهم السلام به ابن غضائری نسبت داده شده است. ایشان ادله ای را برای اثبات مدعای خود

ص: ۱۲۰

۱- (۱) «سهل بن زیاد أبو سعید الآدمی الرازی، كان ضعيفاً جداً فاسد الروایه و المذهب و كان أحمد بن محمد بن عیسی الأشعری أخرجہ عن قم و أظهر البراءة منه و نهی الناس عن السماع منه و الروایه عنه، و یروی المراسیل، و یعتمد المجاهیل» (رجال ابن غضائری، ص ۶۶).

۲- (۲) «... روی ابوسعید سهل بن زیاد الآدمی، و هو ضعیف حدیثاً ضعیفاً...» (همان، ۵۹).

۳- (۳) سید احمد بن طاووس، فرج المهموم، ص ۹۷؛ محمد تقی مجلسی، روضه المتقین، ۳۵۶: ۱۴. همچنین علمامه نیز طریق شیخ طوسی به محمد بن علی بن محبوب را که حسین بن عبیدالله غضائری در آن وجود دارد، تصحیح کرده است (عبدالله مامقانی، مقباس الهدایه، ۱: ۳۳۳).

می آورند که بازگویی آن‌ها در اینجا لزومی ندارد، از این رو ما از این اشکال هم چشم پوشی کرده و کتاب یادشده را از آن ابن غضائری فرض می‌کنیم و سپس به سراغ اشکال دیگری که در رابطه با این تضعیف مطرح است می‌رویم. این اشکال همان نکته‌ای است که پیش‌تر در ردّ تضعیف احمد بن محمد بن عیسی به آن اشاره نموده و سخن مرحوم بهبهانی قدس سره را در تأیید مدعای خود آوردیم.

در آن جا گفته شد که بسیاری از پیشینیان، مانند ابن غضائری و اهل قم، راویان احادیث را به خاطر اموری تضعیف می‌کردند که به راستی هیچ ارتباطی با ضعف یا وثاقت ایشان نداشت، بلکه تنها اموری اجتهادی و بر پایه حدس و گمان بود و به همین دلیل تضعیفات ایشان برای ما حجّت نیست.

مرحوم میرداماد قدس سره در راسحه دهم از کتاب رواشح، پس از طرح این بحث که شهادت رجالی باید بر پایه حسّ و یا نقل از کسی که شهادتش حسّی است، مبتنی باشد و نه بر اجتهاد، اقوال ابن غضائری را اجتهادی دانسته و می‌نویسد:

أما ابن غضائری با شتاب به جرح آشکار پرداخته و به تضعیف دور از حق روی می‌آورد. (۱)

و نیز در راسحه سی و پنجم می‌فرماید:

... این درحالی است که ابن غضائری در بیشتر موارد، با کوچک‌ترین دلیل در تضعیف افراد شتاب می‌کند. (۲)

ناگفته نماند که برخی از اندیشمندان هم چون مرحوم محمد تقی مجلسی قدس سره، با توجه به همین تضعیفات که ابن غضائری نسبت به بزرگان انجام داده است، در عدالت و وثاقت او تشکیک و تردید کرده‌اند. یعنی همان راهی را رفته‌اند که خود ابن غضائری پیموده است، زیرا بر پایه پیش‌فرض‌های ذهنی خود و سنجش آن با دیدگاه‌های ابن غضائری،

ص: ۱۲۱

---

۱- (۱) «فأما ابن الغضائری فمسرّع الی الجرح حرماً مبادراً الی التضعیف شططاً» (سیدمیرداماد، الرواشح السماویة فی شرح الاحادیث الامامیه، ص ۱۰۰).

۲- (۲) همان، ص ۱۷۵.

وی را از وثاقت انداخته اند. ولی اگر ما بتوانیم عدم انتساب کتاب به ابن غضائری و یا اجتهادی بودن درون مایه آن را ثابت کنیم، از روش جناب مجلسی قدس سره بهتر است. پس همان گونه که گذشت ما با تقویت نظریه «اجتهادی بودن تضعیفات ابن غضائری» در حجیت تضعیفات وی ایجاد تردید می کنیم، بدون این که شخصیت خود وی را مورد سرزنش و نکوهش قرار دهیم.

حضرت استاد سبحانی (حفظه الله) درباره تضعیفات ابن غضائری کلامی را از مرحوم ابوالهدی قدس سره صاحب سماء المقال نقل می کنند که یادآوری آن خالی از لطف نیست:

ظاهراً ابن غضائری در دین خود بسیار غیرت مند بوده و از آن پشتیبانی می کرده است، به گونه ای که اگر کار بدی را می دیده، بدی آن نزد وی شدید و زشتی اش بسیار جلوه می کرده است، از این رو او صاحب آن عمل بد را به شدت مورد طعن و نکوهش و لعن قرار داده و آن را وحشت آور توصیف می کرده است. این نکته را می توان از سیاق عبارات وی به دست آورد، چراکه می بینیم دانشمندان رجالی دیگر در مقام تضعیف به ذکر کلماتی که ضعف را می رساند بسنده می کنند، بر خلاف او که عنان قلم را در میدان رها کرده و راوی را به خبائث و اهل هلاک و لعنت بودن متهم می سازد و از این رو بر ضعف او پافشاری می کند... حاصل آن که او بسیاری از امور کوچک را بزرگ جلوه داده و دارای روحیه ویژه ای بوده است که وی را به این کار وادار می کرده است....(۱)

نکته ای که در این جا باقی می ماند این است که ابن غضائری سهل بن زیاد را به روایت کردن از راویان ناشناخته و نقل مراسیل متهم می کند که با توجه به فهرستی که ما از

ص: ۱۲۲

---

۱- (۱) «الظاهر انه كان غيوراً في دينة و حامياً عنه، فكان إذا رأى مكرها اشتدت عنده بشاعته و كثرت لديه شناعته، مكثراً على مقترفه من الطعن والتشنيع واللعن والتفطيع، يشهد عليه سياق عبارته، فأنت ترى أن غيره في مقام التضعيف يقتصر بما فيه بيان الضعف، بخلافه فإنه يرخي عنان القلم في الميدان باتهامه بالخبث والتهاكك واللعان، فيضعف مؤكداً... والحاصل أنه كان يكبر كثيراً من الامور الصغيره و كانت له روحية خاصة تحمله على ذلك» (جعفر سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ص ۱۰۰).

اساتید سهل بن زیاد ارائه کردیم، اتهام درستی به نظر می رسد؛<sup>(۱)</sup> ولی همان گونه که در پایان بخش سوم اشاره کردیم، این آمار بر پایه تعداد عنوان هایی است که سهل نام آن ها را به عنوان شیخ خود برده است، ولی اگر شمار روایات را مد نظر قرار دهیم این نسبت دگرگون می شود، زیرا سهل بن زیاد بیش از ۹۰ درصد روایات خود را از طرق معتبر نقل کرده است، در نتیجه این مسأله منافاتی با نقل اجلاء از سهل بن زیاد ندارد.

افزون بر این، راه توجیه برای همان روایاتی که سهل از راویان ناشناس نقل کرده است نیز باز است، زیرا می توان گفت: به گمان بسیار همان گونه که بینش اعتقادی و سطح شناخت راویان و اهل حدیث با هم متفاوت بوده است، شیوه نگرش آن ها به امر حدیث و نقل آن نیز با یک دیگر فرق داشته است. مثلاً باور برخی از آن ها این بود که حدیث شخص ضعیف را هرگز نباید شنید و آن را منتشر کرد - چنان چه از نهی احمد بن محمد بن عیسی از شنیدن و نقل احادیث سهل برمی آید - و برخی دیگر معتقد بودند که چنین احادیثی را هم باید شنید و حفظ کرد و تا هنگامی که با اصول بنیادین مذهب منافاتی نداشته باشد انتشار آن ها نیز ایرادی ندارد. و چه بسا احادیث بسیاری که بر پایه دیدگاه نخست هیچ گاه نقل نشد و هرگز به دست ما نرسید، در حالی که اگر مطابق با دیدگاه دوم با آن ها رفتار می شد و امروز در کتاب های روایی ما موجود بود دشواری های بسیاری را از ما حل می کرد.

بنابراین گمان می رود کسانی چون سهل بن زیاد برای ماندن این احادیث، آن ها را حتی از راویان ناشناس نیز نقل و در مواردی که نام راوی پیشین را نمی دانستند آن را به صورت مرسل روایت می کردند تا این احادیث از میان نرود.

ممکن است کسی بگوید: این احتمال با تعبیر «يعتمد علی المجاهیل» سازگاری ندارد، زیرا این تعبیر می رساند که تنها مجرد نقل نبوده است، بلکه اعتماد هم بوده است.

ص: ۱۲۳

---

۱- (۱) ممکن است کسی در ردّ این اتهام بگوید: افرادی که سهل از ایشان روایت کرده است، برای ما ناشناخته هستند، ولی چه بسا در زمان سهل بن زیاد، چنین نبوده باشند. در پاسخ عرض می کنیم: هنگامی که شخصیتی مانند ابن غضائری به ناشناس بودن ایشان شهادت می دهد حجت بر ما تمام است، چرا که وی اهل فن بوده و به کتاب های رجالی قدیم نیز دست رسی داشته است.

در پاسخ می‌گوییم: اعتماد کردن یا اعتماد نکردن، یک امر نفسانی و درونی است و در بیشتر موارد کشف شدنی نیست مگر به تصریح خود اشخاص؛ بنابراین چه بسا دیگران نقل کردن از راویان ناشناس را نشانه اعتماد بر ایشان بدانند، حتی اگر به راستی چنین نباشد.

#### ۴. تضعیف سهل بن زیاد از سوی مرحوم نجاشی قدس سره

پیش تر سخنان جناب نجاشی قدس سره درباره سهل بن زیاد را نقل کردیم. ایشان در ضمن آن سخنان چند نکته را درباره سهل، گوشزد کرده‌اند:

۱. ضعیف است.

۲. غیر قابل اعتماد است.

۳. احمد بن محمد بن عیسی به غلو و دروغ‌گویی او شهادت داده و او را از قم بیرون کرده است.

۴. ابن ولید روایات او را از روایات محمد بن احمد بن یحیی استثنا کرده است و صدوق و ابن نوح هم در این قضیه از وی پیروی کرده و روایات محمد بن احمد از سهل بن زیاد را غیر قابل اعتماد دانسته‌اند.

۵. او در نیمه ماه ربیع الثانی سال ۲۵۵ قمری با امام عسکری علیه السلام به دست محمد بن عبدالحمید عطار مکاتبه نموده است و این قضیه را احمد بن علی بن نوح و احمد بن حسین برای نجاشی نقل کرده‌اند.

۶. دارای کتاب توحید و نوادر بوده است. (۱)

بررسی سخن مرحوم نجاشی قدس سره

به نظر می‌رسد در این میان نکته سوم و چهارم بر ضعف دلالت ندارد و ما علت آن را پیش از این توضیح دادیم. نکته پنجم و ششم نیز اگر بر ستودن سهل دلالت نکند، بی‌گمان بر نکوهش او نیز گواه نیست. پس آن چه باقی می‌ماند نکته یکم و دوم است که البته نکته دوم نیز برگرفته از همان نکته یکم و مبتنی بر آن است. از این رو تنها چیزی که در این جا وجود دارد شهادت جناب نجاشی قدس سره به ضعف سهل بن زیاد می‌باشد که این نیز با توجه به عمل کرد

ص: ۱۲۴

احمد بن محمد بن عیسی و فضل بن شاذان، بسیار طبیعی به نظر می‌رسد؛ چراکه خود نجاشی قدس سره با سهل بن زیاد همزمان نبوده است تا از نزدیک با وی آشنا باشد، بلکه هر آنچه که درباره وی می‌دانسته، از طریق اخبار گذشتگان به او رسیده است؛ بنابراین وی با توجه به اطمینانی که از درستی عمل کرد گذشتگان و بزرگانی هم چون احمد بن محمد داشته، در تضعیف سهل بن زیاد تردید نکرده است. از این رو با توجه به این که مبنای تضعیف وی، موضع گیری اشتباه یا مبهم گذشتگان است، نمی‌توان گفته وی را درباره سهل بن زیاد پذیرفت.

#### ۵. تضعیف سهل بن زیاد از سوی شیخ طوسی قدس سره

جناب شیخ طوسی قدس سره در مقایسه با دیگر دانشمندان رجالی، بسیار نرم تر با مسأله سهل بن زیاد برخورد کرده است. ایشان تنها نکته ای که در کتاب فهرست خود نسبت به سهل مطرح می‌کند این است که سهل بن زیاد ضعیف بوده و دارای کتابی است که ابن ابی جید آن را برای من نقل کرده است. (۱) البته ایشان در استبصار هم سهل بن زیاد را تضعیف می‌کند، ولی در آن کتاب تضعیف را بر دوش ناقدان اخبار (ارزیابی کنندگان حدیث) و ابن ولید می‌گذارد. وی می‌نویسد:

و امّا خبر نخست، روایت ابوسعید آدمی است که در نزد ناقدین اخبار بسیار ضعیف می‌باشد و ابوجعفر بن بابویه آن را از رجال نوادر الحکمه استثنا کرده است. (۲)

بنابراین، به نظر می‌رسد شیخ به اندازه نجاشی درباره ضعف سهل بن زیاد قاطع نبوده است، پس سعی می‌کند به نقل دیدگاه دیگران بسنده کند و کلمه «ضعیف» را هم بر پایه گفته های دیگران درباره سهل به کار ببرد؛ از این رو سخنی از غلو و کج روی سهل به میان نمی‌آورد. پس شاید بتوان گفت: خود شیخ قائل به وثاقت سهل بوده است.

دلیل محکمی که بر این ادعا دلالت دارد این است که: شیخ طوسی قدس سره در تهذیب نزدیک ۴۳۷ روایت و در استبصار نزدیک ۱۴۲ روایت از سهل بن زیاد نقل کرده است که

ص: ۱۲۵

۱- (۱) محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۲۲۸ شماره ۳۳۹.

۲- (۲) «و أما الخبر الأول فراويه أبو سعيد الآدمی و هو ضعيف جدا عند نقاد الأخبار و قد استثناه أبو جعفر بن بابويه في رجال نوادر الحکمه» (محمد بن حسن طوسی، الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، ۳: ۲۶۱).



همین شمار بسیار، نشانه اعتماد ایشان به سهل می باشد. افزون بر این، با جست و جوی و دقت در میان این روایات می توان قرائن بسیاری بر این مطلب یافت. برای نمونه، در بسیاری از موارد شیخ طوسی قدس سره بر پایه روایت سهل فتوا می دهد درحالی که تنها مستند او همان روایت سهل است. در این جا به برخی از این روایات اشاره می شود:

۱. درباره احرام می فرماید: «کسی که در حال احرام زن خویش را ببوسد باید شتر پنج ساله ای کفاره دهد، اگرچه منی از او خارج نشود، این مسأله را روایت کرده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنِ عَدِّهِ مِنْ أَصِيحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قَبَّلَ امْرَأَتَهُ وَهُوَ مُحْرِمٌ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَيْهِ بَدَنَةٌ وَإِنْ لَمْ يُنْزَلْ وَ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ» (۱)

۲. درباره کسی که در حال احرام به زن خود نگاه کرده و از او منی خارج می شود می فرماید:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنِ عَدِّهِ مِنْ أَصِيحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَائِبٍ عَنْ مِسْعَعِ أَبِي سَيَّارٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا سَيَّارٍ إِنَّ حَالَ الْمُحْرِمِ ضَيِّقَةٌ، إِنَّ قَبْلَ امْرَأَتِهِ عَلَى غَيْرِ شَهْوَةٍ وَ هُوَ مُحْرِمٌ فَعَلَيْهِ دَمٌ شَاهٍ، وَإِنْ قَبَّلَ امْرَأَتَهُ عَلَى شَهْوَةٍ فَأَمْنِي فَعَلَيْهِ جُزُورٌ وَ يَسْتِغْفِرُ اللَّهُ، وَ مَنْ مَسَّ امْرَأَتَهُ وَ هُوَ مُحْرِمٌ عَلَى شَهْوَةٍ فَعَلَيْهِ دَمٌ شَاهٍ، وَ مَنْ نَظَرَ إِلَى امْرَأَتِهِ نَظَرَ شَهْوَةٍ فَأَمْنِي فَعَلَيْهِ جُزُورٌ، وَإِنْ مَسَّ امْرَأَتَهُ وَ لَازَمَهَا مِنْ غَيْرِ شَهْوَةٍ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ» (۲)

۳. درباره کفاره صید می فرماید: «هر کفاره ای که به موجب صید واجب شود، بی گمان باید در مکه باشد، این مسأله را روایت کرده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنِ عَدِّهِ مِنْ أَصِيحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ وَجَبَ عَلَيْهِ هَدْيٌ فِي إِحْرَامِهِ فَلَهُ

ص: ۱۲۶

۱- (۱) تهذیب الاحکام، ۵: ۳۲۷.

۲- (۲) الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ۲: ۱۹۱.

أَنْ يَنْحَرَهُ حَيْثُ شَاءَ إِلَّا فِدَاءَ الصَّيْدِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ هَدِيًّا بِالْبَالِغِ الْكَعْبَةِ» (۱).

۴. درباره متعه می فرماید: اگر شوهر شرط کند که یک بار یا دو بار استمتاع کند، باید بی درنگ پس از پایان آمیزش روی خود را از زن برگرداند. این مطلب را روایت کرده است:

«رَوَى ذَلِكَ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ رَجُلٍ سَمَّاهُ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ عَلَى عَوْدٍ وَاحِدٍ؟ قَالَ: لَا بَأْسَ وَ لَكِنْ إِذَا فَرَّغَ فَلْيُحَوِّلْ وَجْهَهُ وَ لَا يَنْظُرْ» (۲).

۵. در همان باب می فرماید: «هرگاه مهلت پایان پذیرد و مرد بخواهد مهلت بیشتری بگیرد باید عقد و مهر تازه ای منعقد کند و کسی غیر از او نمی تواند چنین کاری انجام دهد مگر این که زن از عده خارج شود. روایت کرده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصِيرٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: لَا بَأْسَ بِأَنْ تَزِيدَكَ وَ تَزِيدَهَا إِذَا انْقَطَعَ الْأَجَلُ فِيمَا بَيْنَكُمَا تَقُولُ اسْتَحَلَّتْكَ بِأَجْرِ آخِرِ بَرِضًا مِنْهَا وَ لَا يَحِلُّ ذَلِكَ لِغَيْرِكَ حَتَّى تَنْفِضِيَ عِدَّتَهَا» (۳).

۶. در همان باب می فرماید: «مرد نمی تواند پیش از پایان یافتن مهلت، آن را تمدید کند مگر آن که روزهای باقیمانده را ببخشد. روایت کرده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْفَضْلِ وَ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُسَيْلَمَ وَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُسَيْلَمَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ

ص: ۱۲۷

۱- (۱) همان، ص ۳۷۴.

۲- (۲) همان، ۷: ۲۶۷.

۳- (۳) همان، ص ۲۶۸.

قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ الرَّجُلُ يَتَرَوَّجُ الْمَرْأَةَ مُتَعَةً فَيَتَرَوَّجُهَا عَلَى شَهْرٍ ثُمَّ إِنَّهَا تَقَعُ فِي قَلْبِهِ فَيُحِبُّ أَنْ يَكُونَ شَرْطُهُ أَكْثَرَ مِنْ شَهْرٍ فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَزِيدَهَا فِي أَجْرِهَا وَيَزِدَادَ فِي الْأَيَّامِ قَبْلَ أَنْ تَنْقَضِيَ أَيَّامُهُ الَّتِي شَرَطَ عَلَيْهَا؟ فَقَالَ: لَا يَجُوزُ شَرْطَانِ فِي شَرْطٍ، قُلْتُ: فَكَيْفَ يَصْنَعُ؟ قَالَ: يَتَصَدَّقُ عَلَيْهَا بِمَا بَقِيَ مِنَ الْأَيَّامِ ثُمَّ يَسْتَأْنِفُ شَرْطًا جَدِيدًا. (١)

٧. درباره جایی که قربانی واجب در آن ذبح می شود می فرماید:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَبْدِ مَنْعٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَجْلُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ قَدِمَ بِهَدِيَّةٍ مَكَّةَ فِي الْعَشْرِ؛ فَقَالَ: إِنْ كَانَ هَدِيًّا وَاجِبًا فَلَا يَنْحَرُهُ إِلَّا بِمَنَى وَإِنْ كَانَ لَيْسَ بِوَاجِبٍ فَلْيَنْحَرُهُ بِمَكَّةَ إِنْ شَاءَ وَإِنْ كَانَ أَشْعَرَةً وَقَلْدَةً فَلَا يَنْحَرُهُ إِلَّا يَوْمَ الْأَضْحَى». (٢)

٨. درباره این که اگر کسی مستطیع نباشد و حج انجام دهد، حج او جای حجه الاسلام را نمی گیرد می فرماید:

«مَا رَوَاهُ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مِسْعَمِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَوْ أَنَّ عَبْدًا حَجَّ عَشْرَ حَجَجٍ كَانَ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ أَيْضًا إِذَا اسْتَطَاعَ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلًا وَ لَوْ أَنَّ غُلَامًا حَجَّ عَشْرَ سِنِينَ ثُمَّ اخْتَلَمَ كَانَتْ عَلَيْهِ فَرِيضَةُ الْإِسْلَامِ وَ لَوْ أَنَّ مَمْلُوكًا حَجَّ عَشْرَ حَجَجٍ ثُمَّ أُعْتِقَ كَانَتْ عَلَيْهِ فَرِيضَةُ الْإِسْلَامِ إِذَا اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا». (٣)

٩. درباره این که اگر کودکی حج انجام دهد و سپس بالغ شود، حجه الاسلام بر او واجب است می فرماید: «أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَوْلُوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَبْدِ مَنْعٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ

ص: ١٢٨

١- (١) همان.

٢- (٢) الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، ٢: ٢٦٣.

٣- (٣) همان، ص ١٤١.

زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ شَهَابٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ ابْنِ عَشْرِ سِنِينَ يُحِجُّ؟ قَالَ: عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ إِذَا احْتَلَمَ وَكَذَلِكَ الْجَارِيَةُ إِذَا طَمِثَتْ عَلَيْهَا الْحَجُّ».

«وَعَنْهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي حَبَابَةَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَوْ أَنَّ غُلَامًا حَجَّ عَشْرَ سِنِينَ ثُمَّ احْتَلَمَ كَانَ عَلَيْهِ فَرِيضَةُ الْإِسْلَامِ» (۱).

۱۰. درباره کسی که غسل احرام انجام می دهد، ولی پیش از مُحْرَم شدن می خوابد می فرماید:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي حَبَابَةَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَغْتَسِلُ لِلْإِحْرَامِ ثُمَّ يَنَامُ قَبْلَ أَنْ يُحْرِمَ؟ قَالَ: عَلَيْهِ إِعَادَةُ الْغُسْلِ».

«عَنْهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي حَبَابَةَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ اغْتَسَلَ لِلْإِحْرَامِ ثُمَّ نَامَ قَبْلَ أَنْ يُحْرِمَ؟ قَالَ: عَلَيْهِ إِعَادَةُ الْغُسْلِ» (۲).

۱۱. درباره این که تجویص (گچ کاری) قبور جایز است می فرماید:

«فَأَمَّا مَا رَوَاهُ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ لَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْدَادَ وَ مَضَى إِلَى الْمَدِينَةِ مَاتَ ابْنُهُ لَهُ بَفَيْدٌ فَدَفَنَهَا وَ أَمَرَ بَعْضَ مَوَالِيهِ أَنْ يُجْصَصَ قَبْرُهَا وَ يَكْتُبَ عَلَى لَوْحٍ اسْمَهَا وَ يَجْعَلَهُ فِي الْقَبْرِ؛ تَوْجِيهَ ابْنِ رَوَيْتِ أَنْ اسْتِ فِي هَذَا مَقَامِ رَفْعِ مَمْنُونِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ وَ مَجَازِ شَمْرَدَانَ اسْتِ، زِيَارَةَ رَوَايَتِ بِشَرِّهِ مِنْ أَنْ دَرَبَارَهُ كَرَاهَتِ وَارِدِ شَدِيدِ بُوْدِ نَهْ حَرَمَتِ» (۳).

ص: ۱۲۹

۱- (۱) همان، ص ۱۴۶.

۲- (۲) همان، ۱۶۴.

۳- (۳) همان، ۱: ۲۱۷.

۱۲. درباره کسی که دانسته زنی را در روزهای عده اش عقد می کند می فرماید:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ الْمُثَنَّى عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ وَ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أُدَيْمِ بْنِ بِيَّاعِ الْهَرَوِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: الْمُلَاعَنَةُ إِذَا لَاعَنَهَا زَوْجُهَا لَمْ تَحِلَّ لَهُ أَبَدًا، وَ الَّذِي يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ فِي عِدَّتِهَا وَ هُوَ يَعْلَمُ لَا تَحِلُّ لَهُ أَبَدًا، وَ الَّذِي يُطَلِّقُ الطَّلَاقَ الَّذِي لَا تَحِلُّ لَهُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ تَزَوَّجَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لَا تَحِلُّ لَهُ أَبَدًا، وَ الْمُحْرَمُ إِذَا تَزَوَّجَ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ حَرَامٌ عَلَيْهِ لَا تَحِلُّ لَهُ أَبَدًا» (۱).

۱۳. درباره کسانی که نکاح ایشان رد می شود، حکم زن حد خورده را بازگو کرده و می فرماید:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ رِفَاعَةَ بْنِ مُوسَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَخْدُودِ وَ الْمَخْدُودَةِ هَلْ تُرَدُّ مِنَ النِّكَاحِ؟ قَالَ: لَا؛ قَالَ رِفَاعَةُ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْبَرِّصَاءِ؟ فَقَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي امْرَأَةٍ زَوَّجَهَا وَ لَيْسَ بِهَا وَ هِيَ بَرِّصَاءٌ أَنَّ لَهَا الْمَهْرَ بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا وَ أَنَّ الْمَهْرَ عَلَى الَّذِي زَوَّجَهَا وَ إِنَّمَا صَارَ الْمَهْرُ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ دَلَّسَهَا وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا تَزَوَّجَ امْرَأَةً أَوْ زَوَّجَهَا رَجُلًا لَا يَعْرِفُ دَخِيلَةَ امْرَأَتِهَا لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَ كَانَ الْمَهْرُ يَأْخُذُ مِنْهَا» (۲).

چنان چه روشن است بسیاری از این روایات درباره نکاح است و احتیاط و دقت بسیار زیادی را می طلبد، در حالی که شیخ قدس سره به آسانی بر پایه روایت سهل بن زیاد فتوا می دهد و این نشان گر اعتماد ایشان به سهل است. همچنین در بسیاری از موارد که روایت سهل با روایات دیگری در تعارض است، به جای آن که روایت سهل را از جهت

ص: ۱۳۰

۱- (۱) همان، ۳: ۱۸۵.

۲- (۲) همان، ص ۲۴۵.

سند مورد مناقشه قرار داده و تعارض را حل کند، آن را از جهات دیگر توجیه کرده و هیچ اشاره ای به اشکال سندی نمی کند (۱) و یا گاهی روایت سهل را به عنوان شاهد جمع میان سایر روایات می آورد (۲).

پس شاید شیخ قدس سره از آن جهت که بیش از نجاشی قدس سره با متون فقهی و روایی سرو کار داشته و روایت سهل را بیش تر مد نظر و مورد دقت قرار داده و نشانه ای از غلو و لغزش در آن ها ندیده است، کم کم نسبت به ضعف سهل بن زیاد مردد شده و در آغاز با احتیاط به تضعیف وی پرداخته است؛ ولی پس از چندی که به نوشتن کتاب رجال روی آورده، در آن کتاب به روشنی قول به وثاقت سهل را برگزیده است. از این رو، ممکن است این شهادت شیخ تنها خبری از مشهور بودن ضعف سهل بن زیاد در نزد اهل حدیث و ناقدین اخبار باشد و نه گویای دیدگاه واقعی خود شیخ قدس سره درباره سهل. یعنی چه بسا شیخ قدس سره شخصا وثاقت سهل را پذیرفته بوده است ولی به خاطر احتیاط و احترام به اکثریت، باور خود را ذکر نکرده و تنها خبر از دیدگاه ایشان داده است؛ چنان چه در کتاب رجال نیز در سه جا نام او را ذکر کرده ولی تنها در یک جا او را توثیق نموده است. پس گویا ایشان نمی خواسته بر دیدگاهی که خلاف مشهور بوده است پافشاری کند که البته این روش فقیهان پرهیزگار است.

همچنین در رابطه با کتاب استبصار باید به این نکته توجه کرد که در این کتاب گویا عادت شیخ قدس سره این است که هرگاه بخواهد روایتی را بر روایت دیگر ترجیح دهد و یا به هر علتی رد کند، حربه سند را به کار برده و ضعف راویان را یادآوری می کند؛ پس شاید بتوان گفت: تضعیفات شیخ قدس سره در استبصار نسبت به برخی از راویان، تنها برای علاج تعارض میان اخبار و ترجیح برخی از آن ها بر یک دیگر و یا کنار گذاشتن آن ها است. یعنی تنها جنبه تأیید دارد، از این رو استشهاد به تضعیفات شیخ در استبصار بدون ملاحظه این نکته از اتقان لازم برخوردار نیست.

ص: ۱۳۱

- 
- ۱- (۱) مثل: تهذیب الاحکام، ۱: ۳۴۳ و ۳: ۲۱۵، ۲۶۰، ۲۹۸ و ۴: ۱۷۳، ۱۷۹ و ۵: ۱۷۶، ۲۳۶ و ۸: ۱۶۰ و ۱۰: ۳۳، ۲۵۷؛ الاستبصار، ۱: ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۳۱، ۳۴۵، ۴۴۱ و ۲: ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۳۲، ۱۴۴، ۲۵۳، ۲۸۴ و ۳: ۷۵، ۷۶ و ۳: ۸۳، ۱۰۰، ۳۵۲ و ۴: ۹۸، ۲۱۲، ۲۲۱.
- ۲- (۲) تهذیب الاحکام، ۸: ۷۶؛ الاستبصار، ۲: ۳۱۵، ۱۴۸، ۳۲۵.

اکنون بر فرض که از همه این قرائن و شواهد نیز بگذریم، به هر روی، تضعیف جناب شیخ نیز همانند تضعیف مرحوم نجاشی بر پایه عمل کرد احمد بن محمد بن عیسی و ابن ولید بوده و از پایه ویران است.

## ۶. تضعیف ابن ولید قدسی سره

همان گونه که پیش تر گفته شد ابن ولید روایات شماری از راویان مانند سهل بن زیاد را از روایات محمد بن احمد بن یحیی استثنا کرده است، به همین دلیل بسیاری از اندیشمندان رجالی نیز استثنای وی را نشانه ضعف سهل بن زیاد دانسته اند. ولی ما در بخش یکم به بررسی مسأله استثنای ابن ولید پرداخته و ادله پرشماری را برای ابطال این ادعا مطرح کردیم؛ پس این استثنا نیز دلالتی بر ضعف سهل بن زیاد ندارد.

## ۷. شهادت برخی از بزرگان به عامی بودن سهل

مرحوم فاضل آبی (زنده در ۶۷۲ ق) در کشف الرموز هنگام طرح روایتی که در سند آن سهل بن زیاد و ابن شمون قرار دارند، می فرماید:

سند این روایت ضعیف است، چراکه سهل بن زیاد عامی و ابن شمون غالی است، لذا این روایت کنار گذاشته می شود. (۱)

بنابراین، ایشان بدون این که مدرک یا سندی ارائه کند، سهل بن زیاد را عامی معرفی کرده است، در حالی که در کتاب های اصلی رجال، سهل را غالی، یعنی نقطه مقابل عامی، خوانده اند. ما در میان دانشمندان پیش از ایشان کسی را نیافتیم که چنین ادعایی کرده باشد، ولی پس از ایشان فاضل مقداد، (۲) احمد بن محمد حلّی (۳) و شهید ثانی (۴) نیز از وی پیروی کرده اند.

ص: ۱۳۲

---

۱- (۱) «و هی ضعیفه السند فإنّ سهل بن زیاد عامی و ابن شمون غال، فهی مطرحه» (حسن بن ابی طالب یوسفی (فاضل آبی)، کشف الرموز، ۲: ۶۵۰).

۲- (۲) جمال الدین مقداد بن عبد الله، التنقیح الرائع لمختصر الشرایع، ۴: ۴۹۰ و ۴۹۳.

۳- (۳) احمد بن محمد اسدی حلّی، المقتصر من شرح المختصر، ص ۴۹۹؛ مهذب البارع، ۵: ۳۳۱.

۴- (۴) زین الدین عاملی (شهید ثانی)، مسالک الافهام، ۱۵: ۳۸۹.

در نادرستی سخن این بزرگان شکی نیست؛ مگر این که بگوییم مراد ایشان از «عامی» کسی است که شیعه اثناعشری به معنای خاص نباشد که در این صورت واژه «عامی» شامل غلات و هر فرقه منحرف دیگری هم می شود.

به هر روی، بر فرض که عامی بودن سهل نیز ثابت شود، دلالتی بر ضعف او نخواهد کرد؛ زیرا ممکن است باورهای کسی فاسد باشد ولی در گفتار خود راستی را مراعات نماید. ما در بخش یکم این مسأله را توضیح دادیم.

## گفتار دوم: ادله و شواهد وثاقت سهل بن زیاد

### ۱. موضع شیخ مفید قدس سره در قبال سهل

همان گونه که پیش تر اشاره شد، از شیخ مفید قدس سره موضع روشنی درباره سهل بن زیاد به دست ما نرسیده است ولی قرائنی وجود دارد که بر اعتماد ایشان به سهل دلالت می کند. مثلاً ایشان در رساله عددیه خود که در ردّ جناب صدوق قدس سره نوشته است، نخست حدیث حذیفه بن منصور را که در سندش محمّد بن سنان وجود دارد ذکر کرده و آن را به خاطر وجود محمد بن سنان رد می کند، سپس حدیثی را می آورد که سندش چنین است: «محمّد بن یحیی، عن سهل بن زیاد الآدمی، عن بعض أصحابه، عن الصادق علیه السلام.» سپس به روش های گوناگون که همگی به متن حدیث و ارسال سند آن بازمی گردد این حدیث را مورد خدشه قرار می دهد، ولی درباره سهل، همانند محمد بن سنان برخورد نکرده و هیچ جمله ای که حاکی از ضعف او باشد ذکر نمی کند.

همچنین ایشان در کتاب الاختصاص از محمّد بن حسن بن ولید نقل می کند که گفت: من نامه ای از ابی الحسن اَسدی را برای محمد بن موسی بن متوکل بردم. او به من گفت: سهل بن زیاد آدمی برای من نقل کرد که وقتی عبدالله بن مغیره کتابش را نوشت، به یارانش وعده داد که آن را در گوشه ای از مسجد کوفه برای ایشان بخواند؛ هنگامی که یاران برای شنیدن کتاب آمدند، برادر او که از مخالفان بود، نیز آمد و نشست. عبدالله بن مغیره به یارانش گفت: امروز بروید. برادرش گفت: کجا بروند؟ من نیز برای چیزی آمده ام که ایشان آمده اند.



عبدالله گفت: ایشان برای چه آمده اند؟ برادرش گفت: «ای برادر! در خواب دیدم که ملائکه از آسمان فرود می آیند. گفتیم: ملائکه برای چه فرود می آیند؟ گوینده ای گفت: فرود می آیند تا کتابی را که عبدالله بن مغیره نوشته است بشوند. من نیز برای همین آمده ام و به سوی خداوند توبه کرده ام». پس عبدالله بن مغیره خشود گردید.

محدث نوری قدس سره پس از نقل این مطلب می نویسد: «بر کسی پوشیده نیست که نقل چنین پیشامدی از زبان این بزرگان و اجلاء از طریق سهل بن زیاد، دلالت بر اعتماد ایشان به وی دارد».<sup>(۱)</sup>

## ۲. توثیق شیخ طوسی قدس سره در کتاب الرجال

پیش از این گفتیم که موضع شیخ طوسی قدس سره در کتاب رجال خود درباره سهل بن زیاد با موضع وی در کتاب فهرست و استبصار تعارض و دوگانگی دارد؛ چراکه در رجال خود سه بار نام سهل را می آورد؛ یک بار در میان رجال امام جواد علیه السلام<sup>(۲)</sup> و بار دیگر در زمره یاران امام هادی علیه السلام<sup>(۳)</sup> و یک بار هم به عنوان یکی از اصحاب امام عسکری علیه السلام<sup>(۴)</sup> که البته در مرتبه دوم وی را توثیق کرده و می گوید: «سهل بن زیاد الآدمی یکنی أبا سعید ثقه رازی»، ولی در فهرست و استبصار وی را تضعیف می کند.<sup>(۵)</sup>

میان اهل فن اختلاف است که آیا با وجود تضعیفات شیخ قدس سره در فهرست و استبصار، توثیق او در رجال ارزشی دارد یا خیر؟ برخی قائل به اعتبار این توثیق<sup>(۶)</sup> و برخی دیگر قائل به عدم اعتبار آن شده اند.<sup>(۷)</sup> بر اساس مبنایی که ما درباره تضعیف سهل به دست شیخ و نجاشی و دیگران برگزیدیم، جایی برای این کشمکش باقی نمی ماند، زیرا ما تضعیفات یادشده را از پایه نادرست دانسته و دلالت آن ها بر ضعف سهل بن زیاد را تمام نمی دانیم؛

ص: ۱۳۴

۱- (۱) خاتمه المستدرک، ۵: ۲۲۳.

۲- (۲) محمد بن حسن طوسی، الرجال، ص ۳۷۵.

۳- (۳) همان، ص ۳۸۷.

۴- (۴) همان، ص ۳۹۹.

۵- (۵) محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۲۲۸ و ۴۰۸؛ الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ۳: ۲۶۱.

۶- (۶) مانند: سید مهدی بحر العلوم، فوائد الرجالیه، ۳: ۲۳.

۷- (۷) مانند: ابوالقاسم نراقی، شعب المقال فی درجات الرجال، ص ۱۸۹؛ سید ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحدیث ۸: ۳۴۱.

ولی بنا بر این که از اشکالات آن چشم پوشی کرده و تضعیفات را بپذیریم، لازم است درباره این نزاع نیز مطالبی را عرض کنیم.

کسانی که توثیق شیخ قدس سره در رجال را معتبر می دانند می گویند: شیخ قدس سره کتاب رجال را در واپسین سال های زندگی ارزشمند خود نوشته است، در حالی که کتاب فهرست را در سرآغاز جوانی (۲۶ سالگی) نگاشته است؛ پس دیدگاه وی در رجال از این رو که متأخر است و نظر نهایی شیخ قدس سره محسوب می شود، بر نظر او در فهرست مقدم می گردد.

ولی در این میان، مخالفان اعتبار، شماری از اشکالات را مطرح کرده اند که ما آن ها را به همراه پاسخ ذکر می کنیم.

اشکال یکم:

اگرچه رجال از فهرست متأخر است ولی از استبصار متأخر نیست، بنابراین تضعیف استبصار بر توثیق رجال مقدم است و یا دست کم با آن تعارض می کند.

پاسخ:

یکم: چنان چه پیشتر هم اشاره شد، استبصار یک کتاب روایی فقهی است و نه رجالی، پس تضعیفات موجود در آن بیشتر برای ترجیح یک خبر بر خبر دیگر و یا کنار زدن روایت معارض با مشهور و مانند آن به کار رفته است.

دوم: استبصار کتاب مستقلی نیست، بلکه شیخ قدس سره در این کتاب اخبار ناسازگار با هم را از تهذیب جدا کرده و با کمترین تصرف یک جا آورده است که البته خود ایشان هم در سرآغاز کتاب به آن اشاره می کند. (۱) در نتیجه تضعیفات موجود در آن نمی تواند در رتبه تضعیفات و توثیقات موجود در کتاب های رجالی قرار گیرد.

سوم: شیخ قدس سره هم در کتاب تهذیب و هم در کتاب استبصار بر پایه روایات سهل بن زیاد فتوای دهد، به گونه ای که در برخی موارد تنها مستند او روایت سهل است و همین محکم ترین دلیل بر وثاقت سهل در نزد ایشان است. ما هنگام بررسی تضعیف سهل از سوی شیخ، برخی از این روایات و مستندات آنها را آوردیم.

ص: ۱۳۵

ممکن است کسی بگوید: با توجه به این که نوشتن این دو کتاب برای جمع میان اخبار ناسازگار بوده است، شیخ قدس سره نظری به وثاقت یا ضعف راویان نداشته است؛ بلکه تنها در مقام جمع کردن میان روایات و رفع تناقض ظاهری میان آن ها بوده است.

در پاسخ می‌گوییم: یکم آن که: شیخ - به ویژه در تهذیب - در بسیاری از موارد، فتوایی را ذکر کرده و سپس روایت سهل را به عنوان دلیل آن می‌آورد؛ از این رو نمی‌توان گفت که ایشان تنها ناظر به جمع میان اخبار ناسازگار بوده است. دوم آن که: مقصود از استناد ایشان به روایات سهل، تنها این نیست که ایشان روایت سهل را نقل کرده است؛ بلکه مقصود این است که حتی در موارد تعارض و مانند آن که جای بررسی سندی است، ایشان سهل بن زیاد را سرزنش یا نکوهش نکرده است، در حالی که درباره برخی دیگر از راویانی که از نظر وی ضعیف بوده اند این کار را انجام داده است. برای نمونه، سند حدیث عدد(۱) را به خاطر وجود محمد بن سنان و سند حدیث وقوف در مشعر(۲) را به خاطر وجود محمد بن یحیی خثعمی مورد خدشه قرار داده است.(۳)

اشکال دوم:

متأخر بودن تنها هنگامی سودمند و نشانه عوض شدن دیدگاه است که در فتوا باشد نه در اخبار؛ چراکه در اخبار آن چه مهم است زمان خود واقعه است نه زمانی که از آن واقعه خبر داده می‌شود؛ یعنی این که شیخ قدس سره در چه زمانی از وثاقت یا ضعف کسی خبر داده است مهم نیست، بلکه مهم آن است که این وثاقت یا ضعف در چه زمانی بوده است. از این رو، متأخر بودن توثیق به تنهایی نمی‌تواند مایه مقدم شدن آن گردد، بلکه توثیق و تضعیف با هم تعارض می‌کنند.(۴)

ص: ۱۳۶

---

۱- (۱) تهذیب الاحکام، ۷: ۳۶۱؛ الاستبصار، ۳: ۲۲۴.

۲- (۲) تهذیب الاحکام، ۵: ۲۹۲، ۵: ۲۹۳؛ الاستبصار، ۲: ۳۰۵.

۳- (۳) این اشکال و بخش دوم پاسخ را محدث نوری نیز ذکر کرده اند: خاتمه المستدرک، ۵: ۲۱۵.

۴- (۴) این اشکال که از مرحوم خوئی است در معجم بدین نحو آمده است: «أن هذا إنما يتم في الفتوى دون الحكاية و الإخبار فإن العبرة فيها بزمان المحكي عنه دون زمان الحكاية فبين الحكایتین معارضه لا محاله» (معجم رجال الحديث، ۸: ۳۴۱).

یکم: این که می گویند تأخر، تنها در فتوا می تواند کاشف از عوض شدن رأی باشد درست نیست؛ چرا که گاهی انسان در مبانی حسیه ای که مایه علم او به یک قضیه می شود بی دقتی و اشتباه می کند ولی پس از چندی به اشتباه خود پی برده و خبر خود را اصلاح می کند؛ مثلاً به چهره کسی که شبیه زید است نگاه می کند و می گوید: «من زید را دیدم» ولی پس از چندی به اشتباه خود پی می برد و می گوید: «من زید را ندیدم». این دو خبر متضاد هیچ یک بر عدم وثاقت راوی دلالت ندارد، بلکه حاکی از دقت وی پس از یک بی دقتی است. (۱)

ص: ۱۳۷

۱- (۱) چه بسا کسی بگوید: مقصود مرحوم خوئی این است که در باب فتوی هیچ احتمالی جز این نیست که عوض شدن فتوی به خاطر بازگشت از فتوای پیشین و خطا دانستن آن باشد، ولی در باب حکایت - اگر قرینه ای نباشد - ممکن است حکایت دوم از باب خطا دانستن حکایت نخست نباشد، از این رو هیچ فرضی جز تعارض میان دو حکایت باقی نمی ماند؛ پس در این جا نیز باید همان گفته اصولیین درباره دو خبر متعارضی که یکی مقدم بر دیگری است، گفته شود؛ اصولیون در آن جا می گویند خبر متأخر بر خبر پیشین مقدم نمی شود، بلکه با آن تعارض می کند (در رابطه با این دیدگاه اصولیون مراجعه شود به سید محمد باقر صدر، بحوث فی علم الاصول، ۷: ۱۰۱). در پاسخ می گوئیم: اینکه می فرمایید ممکن است حکایت دوم از باب خطا دانستن و نفی حکایت نخست نباشد، در مسأله ما درست نیست؛ زیرا اگر حکایت دوم شیخ طوسی از باب خطا دانستن و نفی حکایت نخست نباشد، به ناچار باید بگوئیم جناب شیخ یا در همان سان که به تناقض این دو حکایت توجه داشته، آن دو را در دو زمان گوناگون نقل کرده است و یا در حالی که به درستی حکایت نخست باور داشته حکایت دوم را نیز گفته است و یا سهوی اتفاق افتاده و ایشان بدون توجه به حکایت نخست، حکایت دوم را فرموده است. به نظر می رسد هیچ یک از این احتمالات درست نیست، زیرا احتمال یکم و دوم سر از اجتماع نقیضین درمی آورد و احتمال سوم و چهارم هم با اصل عدم غفلت و عدم خطا منافات دارد، بنابراین تنها احتمال باقی مانده این است که حکایت دوم از باب خطا دانستن و اصلاح حکایت نخست باشد. افزون بر این، سنجش مانحن فیه با مسأله تعارض دو خبر کار درستی نیست، زیرا درباره دو خبری که از معصوم علیه السلام به ما رسیده است، با توجه به این که احتمال سهو و خطا و تبدل رأی در معصوم وجود ندارد، امر دائر میان صدور یا عدم صدور یکی از دو خبر است و یقین داریم که یکی از آن ها از معصوم صادر نشده است، از این رو تقدم و تأخر هم تأثیری در عدم تعارض نخواهد داشت، ولی در مانحن فیه می دانیم که هر دو سخن از جناب شیخ درباره موضوع واحد صادر شده است، بدون این که تغییری در موضوع ایجاد شده باشد؛ پس تنها راهی که باقی می ماند این است که بگوئیم حکایت دوم، حکایت نخست را نفی و آن را اصلاح می کند.

دوم: چه بسا بگوییم توثیق و تضعیف از باب حکایت نیست، بلکه مانند فتوی بوده و نوعی اخبار از دیدگاه توثیق کننده یا تضعیف کننده است، که در این صورت اشکال یادشده از پایه خراب می گردد.

اشکال سوم:

در اصل این که شیخ قدس سره سهل بن زیاد را توثیق کرده باشد، تردید وجود دارد. زیرا ممکن است واژه «ثقه» اشتباهاً به دست خود شیخ قدس سره و یا نسخه نویسان اضافه شده باشد. شاهد بر این مدعا این است که ابن داوود قدس سره هیچ اشاره ای به این توثیق نمی کند، در حالی که خودش تصریح کرده است که من نسخه ای از رجال شیخ قدس سره را دیده ام که به خط خود ایشان است. (۱)

پاسخ:

یکم: این که اشتباه از خود شیخ قدس سره باشد با اصل عدم غفلت منافات دارد.

دوم: اگر اشتباه از نسخه نویسان باشد امر دائر میان این است که یا نسخه های موجود دارای زیاده باشد و یا کتاب ابن داوود قدس سره دارای نقیصه. و اهل فن در دوران میان زیاده و نقیصه اصل عدم زیاده را بر اصل عدم نقیصه مقدم می کنند و دلیل شان هم این است که جاماندن قلم از نوشتن آن چه که ذهن تراوش می کند بسیار رخ می دهد و از مواردی که قلم به اشتباه بر کاغذ روان شده و کلمه ای را اضافه می نویسد بسیار بیشتر است. بر پایه این گمان، این که ابن داوود واژه «ثقه» را به اشتباه نیاورده باشد قوی تر از این است که نسخه نویسان آن را اضافه کرده باشند. (۲)

ثالثاً: رجال ابن داوود متهم به کثرت اشتباه و غلط است (۳) و در معارضه با سایر کتاب ها نمی توان به آن اعتماد کرد.

ص: ۱۳۸

---

۱- (۱) ابن داوود دست کم در ۳۲ مورد جمله «بخط الشيخ» را در رجال خود دارد، از جمله: رجال ابن داوود، ص ۲۲۶، ۲۷۳، ۲۸۰ و ۲۹۵.

۲- (۲) ممکن است کسی بگوید: این دو احتمال هیچ یک بر دیگری ترجیح ندارد و میان آنها تعارض می شود. در پاسخ می گوییم: گویا طبایع گوناگون در این رابطه با یک دیگر تفاوت دارند، ولی آن چه حقیر در خود دیدم، با آن چه در متن آمده است انطباق دارد. و به هر روی بر فرض که از این پاسخ چشم پوشی کنیم، پاسخ یکم و سوم بس خواهد بود.

۳- (۳) جعفر سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ص ۱۱۵.

پس به نظر می‌رسد: ما می‌توانیم توثیق شیخ قدس سره نسبت به سهل بن زیاد را بپذیریم و چون شیخ قدس سره یکی از متقدمین و خبرگان علم رجال بوده است، از راه شهادت ایشان وثاقت سهل بن زیاد ثابت می‌شود.

### ۳. کثرت روایت سهل بن زیاد

کسی که در کتاب‌های حدیثی جست‌وجو کند بی‌گمان یکی از نام‌هایی را که بسیار به چشم می‌بیند نام سهل بن زیاد است. سهل کسی است که بیش از ۲۳۰۰ روایت در کتب اربعه دارد و همین می‌تواند یک برگ برنده در دست کسانی باشد که مایل‌اند وی را توثیق کنند، به شرط آن‌که در مبانی توثیق ثابت کنند که فراوانی روایات یک راوی بر وثاقت او دلالت دارد.

ما در بخش یکم که به مبانی توثیق پرداختیم این نکته را یادآوری کردیم که فراوانی روایات اگر مربوط به رازهای امامت و مسائلی از این دست - که از دست رس عوام دور است - باشد، می‌تواند به وثاقت راوی گواهی دهد. از این رو می‌توان فراوانی روایات سهل را دلیل بر وثاقت او دانست، زیرا بسیاری از روایاتی که سهل بن زیاد نقل کرده است دارای مضامین بسیار عالی و مرتبط با جایگاه بلند ائمه هدی می‌باشد.

البته وی روایات چندانی را یکر است از معصومین علیهم السلام نقل نمی‌کند، زیرا او در ری زندگی می‌کرده و از محل زندگی ائمه علیهم السلام دور بوده است، ولی همین که دیگر یاران ائمه علیهم السلام به وی اطمینان کرده و چنین احادیثی را برای وی نقل می‌کرده‌اند و او نیز برای دیگران نقل می‌کرده است، نشان از جای‌گاه وی در میان ایشان دارد.

در بخش آینده به شماری از این روایات اشاره خواهیم کرد.

### ۴. کثرت روایت اَجَلَاء از سهل بن زیاد

در بخش یکم گفتیم که فراوانی روایت اَجَلَاء و ثقات از یک راوی می‌تواند بر وثاقت او دلالت کند. اکنون این مبنا را در این جا به کار گرفته و می‌گوییم فراوانی روایت کسانی چون مرحوم کلینی، محمد بن علان، صفار، صدوق و شیخ قدس سره هم از سهل بن زیاد دلیل

محکمی بر وثاقت وی در نزد این بزرگان است و چنان چه در آن بخش از امام خمینی قدس سره هم نقل کردیم،<sup>(۱)</sup> این کثرت می تواند حتی با تضعیفاتی که پیش از این یاد شد معارضه کند، به ویژه آن که حتی خود فضل بن شاذان که او را احمق خوانده است، و نیز مرحوم صدوق که در استثنای سهل بن زیاد از روایات محمد بن احمد بن یحیی، از ابن ولید پیروی کرده است نیز روایات سهل را نقل می کنند.<sup>(۲)</sup> - <sup>(۳)</sup> همچنین شیخ طوسی که خودش او را تضعیف کرده است، بر روایات او اعتماد می نماید.<sup>(۴)</sup> از همه مهم تر جناب کلینی با آن تقوا و ضبط ستودنی و دقت بسیار در نقل روایات، بیش از ۱۵۰۰ روایت از سهل بن زیاد می آورد؛ با این که در مقدمه کافی، هدف از نوشتن آن را پاسخ به درخواست کسی می داند که در جست و جوی کتابی بوده که همه فنون علم دین را در بر گرفته و برای جویندگان دانش کافی باشد و هر کس به دنبال پیشرفت بود بتواند به آن مراجعه کند و هر کسی که خواسته اش یادگیری علم دین و عمل کردن به آن از راه آثار صحیح ائمه هدی بود، بتواند خواسته خود را در آن بیابد.<sup>(۵)</sup>

علامه محمد تقی مجلسی قدس سره در روضه المتقین می فرماید:

... و چگونه کنار گذاشتن خبری که سهل بن زیاد نقل می کند جایز است، در حالی که او از مشایخ اجازه کتاب های نامدار بوده است، با این که مشایخ بزرگواری هم چون ثقه الاسلام، صدوق و شیخ قدس سره هم بسیار از وی نقل کرده اند؟! افزون بر این، شیخ در بسیاری از مواردیک روایت را به خاطر برخی راویان تضعیف می کند،

ص: ۱۴۰

---

۱- (۱) سید روح الله موسوی خمینی، کتاب الطهاره، طبع جدید، ۱: ۲۵۹.

۲- (۲) به نقل از میرزا حسین نوری، خاتمه المستدرک، ۵: ۲۲۷ از فضل بن شاذان، الغیبه.

۳- (۳) مثل: التوحید، ص ۹۶ حدیث ۲ و ص ۶۶ حدیث ۱۹ و ص ۱۱۵ حدیث ۱۴ و ص ۱۴۹ حدیث ۳ و ص ۱۵۰ حدیث ۱ و ۴.

۴- (۴) ما در بیان موضع شیخ طوسی در قبال سهل، این مطلب را توضیح داده و مستندات مربوط به آن را ارائه کردیم.

۵- (۵) محمد بن یعقوب، الکافی، مقدمه.

ولی حتی یک بار هم در کتاب های خود خبری را به خاطر سهل بن زیاد کنار نگذاشته است....(۱)

در کتاب لوامع صاحبقرانی هم می نویسد:

... کلینی به خدمت جمع کثیری از اصحاب سهل رسیده بود که یکی از ایشان ثقه عظیم الشأن علی بن محمد خال (دایی) کلینی است؛ دیگری ثقه عظیم الشأن محمد بن حسن صفار، دیگر ثقه عظیم الشأن محمد بن جعفر اسدی که از ابواب حضرت صاحب الزمان علیه السلام است، دیگر محمد بن عقیل کلینی و غیرهم و همه خوبی های سهل را می دانستند....(۲)

مرحوم وحید بهبهانی قدس سره هم می فرماید:

هم اکنون سهل بن زیاد مشهور به ضعف است، ولی این گفته خالی از اشکال نیست، زیرا... اجلاء از وی روایت و بلکه اکثر روایت می کنند، از این میان می توان به «عده من اصحابنا» که کلینی فرموده است و خود جناب کلینی - با آن احتیاط بسیار زیادی که در گرفتن روایت و دوری کردن از متهمین داشته است - اشاره کرد؛ به ویژه آن که ایشان در کتاب کافی که آن مطالب معروف را در مقدمه آن فرموده است، روایات بسیاری از سهل بن زیاد روایت می کند....(۳)

همچنین سید بحرالعلوم قدس سره در کتاب رجالی خویش می فرماید:

دیدگاه صحیح تر توثیق سهل بن زیاد است، که با گفته جماعتی از محققین نیز موافق می باشد، چراکه شیخ در کتاب رجال به آن تصریح

ص: ۱۴۱

---

۱- (۱) «کیف یجوز طرح الخبر الذی هو فیه سیما إذا کان من مشایخ الإجازة للکتب المشهوره؟! مع أن المشایخ العظام نقلوا عنه كثيراً کثفه الاسلام و الصدوق و الشیخ قدس سره؛ مع أن الشیخ كثيراً ما یدکر ضعف الحدیث بجماعه و لم یتفق فی کتبه مره أن یطرح الخبر بسهل بن زیاد...» (محمدتقی مجلسی، روضه المتقین، ۱۴: ۲۶۱).

۲- (۲) محمدتقی مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ۲: ۴۱۰.

۳- (۳) محمد باقر وحید بهبهانی، التعلیق علی منهج الرجال، ص ۱۷۷.



کرده است و بزرگواران اهل حدیث - مانند صدوقین و کلینی و دیگران - بر سهل اعتماد و از او اکثراً روایت کرده اند....(۱)

ما شمار روایت هریک از راویان از سهل و درصد آن را در یک فهرست تفصیلی ذکر کردیم که در این جا بار دیگر خواننده گرامی را به ملاحظه آن فرا می خوانیم.

## ۵. مکاتبه سهل و امام عسکری علیه السلام

مرحوم نجاشی قدس سره جریان مکاتبه را چنین نقل می کند:

سهل بن زیاد به دست محمد بن عبد الحمید عطار(۲) در نیمه ماه ربیع الثانی سال ۲۵۵ قمری با امام عسکری علیه السلام مکاتبه کرده است؛ این مطلب را احمد بن علی بن نوح و احمد بن حسین رحمهما الله نقل کرده اند.(۳)

اتفاقاً این مکاتبه هم پرسش و پاسخی در رابطه با توحید است که مرحوم صدوق قدس سره آن را در باب ششم از کتاب توحیدش نقل کرده است. ما برای آشنایی هرچه بیشتر با اندیشه های سهل و روایاتی که او نقل کرده، حدیث را عیناً نقل می کنیم:

احمد بن محمد بن یحیی العطار از پدرش از سهل بن زیاد نقل کرد که او گفت: در سال ۲۵۵ به ابامحمد علیه السلام نامه نوشتم که ای آقای من! یاران ما در توحید دچار اختلاف شده اند، برخی می گویند خداوند جسم است و برخی می گویند او صورت است؛ پس ای آقای من! اگر صلاح می دانی که از این مسأله چیزی را به من بیاموزی که بر آن

ص: ۱۴۲

---

۱- (۱) سید مهدی بحر العلوم، فوائد الرجالیه، ۳: ۲۳.

۲- (۲) محمد بن عبد الحمید ابن سالم العطار؛ نجاشی درباره اش می گوید: «... و کان ثقہ من اصحابنا الکوفیین، له کتاب النوادر». مرحوم خوئی فرموده اند: این توثیق نجاشی به پدر او باز می گردد ولی جماعتی از متأخرین با این سخن مخالفند. البته به خاطر روایت بسیاری از ائمه از او قول به وثاقتش درست تر است به ویژه آن که علامه طریق صدوق به منصور بن حازم را صحیح دانسته و محمد بن عبد الحمید در آن طریق موجود است.

۳- (۳) «و قد کاتب أبا محمد العسکری علیه السلام علی ید محمد بن عبد الحمید للنصف من شهر ربیع الآخر سنه خمس و خمسين و مأتین، و ذکر ذلک احمد بن علی بن نوح و احمد بن الحسین رحمهما الله» (رجال نجاشی، ص ۱۸۵ شماره ۴۹۰).

ایستادگی کرده و از آن تجاوز نکنم، بر عبد خود منت نهاده ای! ایشان در پاسخ نوشت: از توحید پرسیدی در حالی که این توحید از شما بازداشته شده است (یعنی شما از درک واقعی آن عاجزید). خداوند واحد و أحد است، بی نیازی است که نه می زاید و نه زاییده شده است و برای او هیچ هم رتبه ای نیست. آفریدگاری است که آفریده نشده است؛ هر جسم و غیر جسمی را که بخواهد خلق می کند و آنچه را که بخواهد به تصویر می کشد، در حالی که خود به تصویر کشیده شده نیست؛ او والا مرتبه و اسامی اش مقدس است و بزرگ تر از آن است که دارای شبیهی باشد؛ تنها اوست که چیزی مانند او نیست و اوست شنونده بینا. (۱)

مرحوم کلینی قدس سره هم این مکاتبه را از علی بن محمد و محمد بن حسن از سهل بن زیاد نقل کرده است. (۲)

اگر دقت کنیم این مکاتبه به روشنی بر تبرئه سهل بن زیاد دلالت می کند، زیرا با این مکاتبه معلوم می شود سهل از کسانی بوده است که با امام معصوم علیه السلام مکاتبه داشته است و مورد عنایت ایشان بوده است - به ویژه امام عسکری علیه السلام که جز با برخی از شیعیان در ارتباط نبوده اند - زیرا این مکاتبه به دست محمد بن عبدالحمید انجام شده است و مرحوم نجاشی و علامه ۰ «محمد بن عبدالحمید» را توثیق کرده اند و درباره او گفته اند: «او ثقة و از شیعیان کوفه است» و همین باعث می شود سند این مکاتبه صحیح باشد، بر پایه این گمان این که خود

ص: ۱۴۳

۱- (۱) «عن احمد بن محمد بن یحیی العطار عن ابیه عن سهل بن زیاد أنه قال: کتبت الی ابي محمد علیه السلام سنه خمس و خمسين و مأتین: قد اختلف یا سیدی اصحابنا فی التوحید، منهم من یقول هو جسم و منهم من یقول صورہ، فإن رأیت یا سیدی أن تعلمنی من ذلک ما أقف علیه ولا أجوزه، فکنت متطولاً علی عبدک؛ فوقع علیه السلام: سألت عن التوحید و هذا عنکم معزول، الله واحد أحد، صمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً أحد، خالق لیس بمخلوق، یخلق تبارک و تعالی ما یشاء من الاجسام و غیر ذلک، و یصور ما یشاء و لیس بمصور، جل ثناؤه و تقدست أسماؤه و تعالی عن أن یکون له شبیه، هو لا غیره لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر» (ابن بابویه (صدوق)، التوحید، ص ۱۰۱).

۲- (۲) محمد بن یعقوب، الکافی، ۱: ۱۰۳.

سهل در مدح خود این مکاتبه را نقل کرده باشد و این جریان ساختگی باشد، وجود ندارد. پس همین که سهل با امام علیه السلام مکاتبه کرده و امام علیه السلام به او اعتنا فرموده و پاسخ او را داده، نشان می دهد که سهل بن زیاد از تهمت هایی که در رابطه با دروغ گویی و غلو به او زده اند دور بوده است، چرا که اعتنای امام علیه السلام به یک شخص، با دروغ گویی و غلو او جمع نمی شود.

ممکن است کسی بگوید: شاید سهل هنگام مکاتبه در راه مستقیم بوده است ولی سپس منحرف شده است و به همین جهت احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرده است.

در پاسخ می گوییم: اندیشمندان رجالی همه این حقیقت را پذیرفته اند که احمد بن محمد بن عیسی امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام را درک کرده است، ولی هیچ کدام او را از یاران امام عسکری علیه السلام نشمرده اند و چون شهادت امام هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ قمری بوده است، پس درگذشت احمد بن محمد هم در همان سال یا پیش از آن بوده است؛ در نتیجه مکاتبه که در سال ۲۵۵ قمری بوده است، پس از درگذشت احمد بن محمد انجام شده است؛ پس می توان گفت: عمل احمد بن محمد بن عیسی درباره سهل، که انگیزه تضعیفات گردیده است - اگر نگوییم که از آغاز کار اشتباهی بوده است - دست کم به برکت این مکاتبه نسخ گردیده است.

البته به جز این مکاتبه، مکاتبه دیگری را نیز شیخ قدس سره در تهذیب در باب «وصیت مبهمه» نقل می کند که میان سهل بن زیاد و امام عسکری علیه السلام انجام شده است. (۱)

### ۶. نرسیدن لعن یا نکوهش از معصومین علیهم السلام

سهل بن زیاد در دوران سه امام معصوم علیهم السلام زیسته است و حتی بر پایه بعضی از اقوال دوره غیبت را هم درک کرده است، ولی هیچ گونه نکوهش یا لعن یا برائتی از سوی معصومین علیهم السلام درباره او نرسیده است، در حالی که او صاحب کتاب و نامدار بوده و استاد جماعتی از راویان و بزرگان به شمار می رفته است؛ پس با توجه به این که حضرات معصومین علیهم السلام نسبت به غلات نامدار و آن هایی که گفتارشان در جامعه کارآیی داشت بسیار حساس بوده و با بیزاری جستن و لعن آن ها، شیعیان را از گزندشان حفظ می کردند،

ص: ۱۴۴

ولی نسبت به سهل چنین نکرده اند، می توان دریافت که نسبت دادن دروغ گویی و غلو به سهل کار درستی نیست و از جهتی پیشی گرفتن بر معصوم علیه السلام است.

علامه بحرالعلوم در این رابطه می نویسد:

... و اگر سهل بن زیاد آن چنان که ایشان می گویند ضعیف و اهل غلو و دروغ می بود، از ائمه علیهم السلام نکوهش و سرزنشی درباره می رسید و از گرفتن روایت او نهی و به بازگشت از او امر می شد، چنان چه درباره سایر مشهورین به ضعف چنین روایاتی رسیده است....(۱)

ممکن است کسی بگوید: شاید این که معصومین علیهم السلام سخنی در این رابطه فرموده اند از این روی باشد که کسی از ایشان درباره سهل بن زیاد پرسشی نکرده است.

در پاسخ می گوئیم: عادت ائمه علیهم السلام این نبوده که منتظر پرسش بمانند بلکه در بعضی موارد بدون هیچ پیشینه ای اقدام به این کار می نمودند؛ مثلاً محمد بن عیسی نقل می کند که امام عسکری علیه السلام بی مقدمه نامه ای به من نوشت که در آن آمده بود:

خداوند قاسم یقطینی را لعنت کند و علی بن حسکه قمی را لعنت کند، به درستی که شیطانی برای قاسم آشکار شده و سخن بیهوده و گمراه کننده را به او تلقین می نماید.(۲)

## ۷. کتاب توحید و روایات سالم از سهل بن زیاد

در کتاب مرحوم نجاشی قدس سره آمده است که سهل دارای کتاب توحید بوده و آن را أبو الحسن عباس بن احمد بن فضل محمد هاشمی صالحی از پدرش، از ابوسعید آدمی (سهل بن زیاد) نقل کرده است.(۳) و روشن است که در کتاب توحید، سخن از اثبات وجود خداوند سبحان و صفات و افعال و دیگر مسائل مربوط به ذات مقدس اوست.

ص: ۱۴۵

۱- (۱) سید مهدی بحرالعلوم، فوائد الرجالیه، ۳: ۲۳.

۲- (۲) «لعن الله القاسم یقطینی و لعن علی بن حسکه القمی، ان شیطاناً ترائی للقاسم فیو حی الیه زخرف القول غروراً» (رجال کشی، ص ۵۱۸).

۳- (۳) رجال نجاشی، ص ۱۸۵ شماره ۴۹۰.

اگر به کتاب توحید کافی و توحید مرحوم صدوق قدس سره نگاه کنیم، خواهیم دید که جناب کلینی قدس سره ۲۸ روایت و جناب صدوق ۲۱ روایت از روایاتی را که سهل در این باره نقل نموده است، آورده اند که همین بر یکتاپرستی سهل بن زیاد دلالت کرده و نشان می دهد که او ایمانی مانند دیگر مؤمنین داشته است. ما در بخش آینده به برخی از این روایات اشاره خواهیم کرد.

همچنین روایاتی که سهل نقل می کند خالی از غلو و تخلیط بوده و بیشتر مورد فتوای بزرگان قرار گرفته اند.

جناب وحید بهبهانی قدس سره در این باره می نویسد:

... وی بسیار روایت دارد و نیز روایات وی محکم و پذیرفتنی بوده و مورد فتوا قرار می گیرد... (۱)

علامه بحرالعلوم قدس سره نیز درباره سالم بودن روایات سهل می نویسد:

... روایات او در اصول و فروع دین بسیار و همگی از ضعف و طعن سالم هستند، به ویژه آنکه در آنها نشانه ای از غلو و تخلیط - که سهل به آن متهم است - به چشم نمی خورد و این خود عادل ترین شاهد بر براءت سهل از مطالبی است که درباره او گفته می شود... (۲)

خلاصه آن که: نوشتن چنین کتابی و نقل چنان روایاتی تنها از کسی سر می زند که به دینی چون دین مسلمانان معتقد باشد نه دینی مانند دین غلات.

## ۸. وجود نام سهل در سلسله اسناد کتاب کامل الزیارات

در چند جای کتاب کامل الزیارات، روایاتی از سهل بن زیاد نقل شده است؛ از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد. ابن قولویه می فرماید:

۱. محمد بن یعقوب کلینی از عدّه ای از أصحاب از سهل بن زیاد از أحمد بن محمد بن أبی نصر نقل کرد که او گفت: «به أبی الحسن علیه السلام

ص: ۱۴۶

۱- (۱) محمد باقر وحید بهبهانی، التعلیقہ علی منهج المقال، ص ۱۷۷.

۲- (۲) سید مهدی بحرالعلوم، فوائد الرجالیه، ۳: ۲۳.

عرض کردم که سلام دادن به رسول الله صلی الله علیه و آله در نزد قبرش چگونه است؟ فرمود: (بگو) السلام علی رسول الله، السلام علیک یا حبیب الله، السلام علیک یا صفوه الله، السلام علیک یا امین الله، أشهد أنك قد نصحت لأمتک وجاهدت فی سبیل الله وعبدته مخلصاً، حتی أتاک الیقین، فجزاک الله أفضل ما جزى نبياً عن أمته، اللهم صل علی محمد و آل محمد أفضل ما صلیت علی إبراهیم و آل إبراهیم إنک حمید مجید» (۱).

۲. پدرم و محمد بن حسن همگی از حسن بن متیل از سهل بن زیاد از ابراهیم بن عقبه از حسن خزّاز و شاء از ابی الفرج از ابان بن تغلب نقل می کنند که گفت: «همراه ابی عبدالله علیه السلام بودم که از پشت کوفه گذر کرد، سپس ایستاد و دو رکعت نماز خواند و سپس کمی جلوتر رفت و دوباره دو رکعت نماز خواند، پس از آن سوار شد و کمی حرکت کرد، و سپس فرود آمد و باز دو رکعت نماز خواند؛ سپس فرمود: این جا محل قبر امیرالمؤمنین علیه السلام، است. عرض کردم: فدایت شوم، آن دو موضعی که در آن ها نماز خواندی چه جایی بودند؟ فرمود: محل رأس الحسین علیه السلام و محل منبر قائم علیه السلام» (۲).

۳ - محمد بن یعقوب از کسی که برایش نقل کرده بود از سهل بن زیاد از محمد بن أورمه و نیز پدرم عن حسین بن حسن بن ابان از محمد بن أورمه از کسی که برایش نقل کرده بود از امام صادق علیه السلام یا ابی الحسن ثالث علیه السلام نقل کرد که فرمود: «نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می گویی: السلام علیک یا ولی الله، أنت أول مظلوم و أول من غصب حقه، صبرت و احتسبت حتی أتاک الیقین و أشهد أنك لقیته الله و أنت شهید عدب

ص: ۱۴۷

---

۱- (۱) محمد بن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۸.

۲- (۲) همان، ص ۳۴.

الله قاتلك بأنواع العذاب و جدّد عليه العذاب، جئتک عارفاً بحقّک مستبصراً بشأنک مولياً» (۱).

بنابراین کسانی که چون مرحوم خوئی قدس سره همه راویان موجود در اسناد کامل الزیارات - اعم از باواسطه و بی واسطه - را موثق می دانند (۲) و از سوی دیگر قائل به ضعف سهل بن زیاد هستند، باید این تعارض را به گونه ای حل کنند.

ولی ما معتقدیم ابن قولویه قدس سره تنها مشایخ بی واسطه خود را توثیق کرده است، پس وجود یک راوی در سلسله اسناد کامل الزیارات، به تنهایی دلالتی بر وثاقت او ندارد، مگر این که در آغاز سند واقع شده باشد. از این رو نمی توان سهل بن زیاد را با این روش توثیق کرد؛ زیرا ابن قولویه قدس سره بلا واسطه از او روایت نکرده است.

ما در بخش یکم این مبنا را به طور کامل شرح دادیم.

### ۹. وجود نام سهل در سلسله اسناد کتاب تفسیر قمی

صاحب تفسیر قمی در مواردی از سهل بن زیاد نقل روایت کرده است؛ ولی با توجه به مبنای ما درباره این تفسیر، این راه نیز برای توثیق سهل سودمند نیست. برخی از روایاتی که صاحب تفسیر از سهل بن زیاد نقل کرده است، عبارت اند از:

۱. حدثنا محمد بن ابی عبدالله قال: حدثنا سهل بن زیاد عن الحسن بن محبوب عن محمد بن مارد: «أنّ أباعبدالله عليه السلام سئل عن قول الله جل اسمه «الرحمن على العرش استوی قال: استوی من کل شیء فلیس شیء أقرب الیه من شیء» (۳).

۲. وعنه عن سهل عن الحسن بن محبوب عن جميل بن صالح عن ابان ابن تغلب قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الارض علی أي شیء هی؟ قال: «علی الحوت» قلت: فالحوت علی ای شیء هو؟ قال: «علی الماء» قلت:

ص: ۱۴۸

۱- (۱) همان، ص ۴۵.

۲- (۲) سید ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحدیث، ۵۰: ۱. البته ایشان در اواخر عمر شریف از این رأی بازگشتند.

۳- (۳) علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، ۵۹: ۲، ذیل تفسیر سوره طه.

فالماء على اى شىء هو؟ قال: «على الصخره» قلت: فعلى اى شىء الصخره؟ قال: «على قرن ثور املس» قلت: فعلى اى شىء الثور؟ قال: «على الثرى» قلت: فعلى اى شىء الثرى؟ فقال: «هيئات عند ذلك ضل علم العلماء»<sup>(۱)</sup>.

۳. حدثنا محمد بن ابى عبدالله قال: حدثنا سهل بن زياد عن الحسن بن العباس ابن الحريش عن أبى جعفر الثانى عليه السلام فى قوله: «لكيلا- تأسوا على ما فاتكم»، قال: قال ابو عبدالله عليه السلام: «سأل رجل أبى عليه السلام عن ذلك فقال: نزلت فى زريق وأصحابه واحده مقدمه وواحد»<sup>(۲)</sup>.

## ۱۰. شيخ اجازه بودن سهل بن زياد

برخى از دانشمندان چون مرحوم وحيد بهبهانى قدس سره سعى کرده اند از راه «شيخ اجازه بودن»، سهل بن زياد را توثيق کنند و برخى ديگر هم بدون اين که در پى اثبات وثاقت او از اين راه باشند، تنها روايات او را به خاطر شيخ اجازه بودنش، معتبر مى دانند.

مرحوم سيد بحرالعلوم قدس سره در اين رابطه مى فرمايد:

بدان که روايت از جهت او صحيح است، اگرچه بگوئيم او ثقه نيست، زيرا او از مشايخ اجازه است، چراکه او در طبقه ايشان واقع شده است، پس زيانى به صحت سند نمى رساند، مانند ساير مشايخ اجازه اى که در کتاب هاى رجالى توثيق نشده اند ولى با اين وجود اخبارشان صحيح شمرده مى شود، مثل محمد بن اسماعيل بندقى و احمد بن محمد بن يحيى العطار و احمد بن محمد بن حسن بن وليد و احمد بن عبدالواحد و ابن أبى جيد و حسين بن حسن بن أبان و مانند ايشان<sup>(۳)</sup>.

ص: ۱۴۹

۱- (۱) همان.

۲- (۲) همان، ۲: ۳۵۱، ذيل تفسير سوره حديد.

۳- (۳) «ثم اعلم أنّ الروايه من جهته صحيحه و إن قلنا بأنّه ليس بثقه، لكونه من مشايخ الإجازة، لوقوعه فى طبقتهم» (سيد مهدى بحرالعلوم، فوائد الرجاليه، ۳: ۲۵).



چگونه طرح خبری که سهل بن زیاد نقل می کند جایز است، در حالی که او از مشایخ اجازه کتاب های نامدار بوده است (۱).؟

و نیز مرحوم محمد باقر مجلسی قدس سره می نویسد:

سهل بن زیاد ضعیف است ولی به نظر من ضعف او ضرری ندارد، زیرا او از مشایخ اجازه می باشد. (۲)

ما در بحث مشایخ اجازه، پس از یک بحث گسترده به این برآیند رسیدیم که نمی توان به صورت یک قانون کلی به وثاقت همه مشایخ اجازه حکم کرد، بلکه باید موارد گوناگون را ارزیابی کرد و اگر قرینه یا شاهدی بر وثاقت یک راوی وجود داشت، او را توثیق کرد. برای نمونه می توان گفت: مشایخ اجازه ای که نامدار و سرشناس بوده اند و نام بردن آن ها تنها برای پیوستگی سند نبوده است، ثقه هستند، به شرط آن که نکوهشی درباره آن ها نرسیده باشد، هر چند احراز چنین شرایطی بسیار دشوار است.

بنابراین، با دقت در احوال سهل بن زیاد می بینیم که توثیق وی از راه شیخوخیت اجازه ممکن نیست، زیرا هر چند نامدار و سرشناس بودن او را بپذیریم، ولی نمی دانیم آیا نام بردن وی تنها برای پیوستگی سند بوده است یا نه؛ همچنین درباره وی نکوهش بسیار رسیده است.

نتیجه بحث

تا کنون به این برآیند رسیدیم که اثبات ضعف سهل بن زیاد از راه های یادشده ممکن نیست، ولی در مقابل از میان ده شاهدی که برای اثبات وثاقت گفته شد، هفت شاهد پذیرفتنی بوده و می تواند وثاقت او را ثابت کند؛ البته نکته دیگری هم وثاقت سهل را تأیید می کند و آن سالم بودن روایات او از کژی ها است؛ که ما در بخش آینده بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

ص: ۱۵۰

---

۱- (۱) محمد تقی مجلسی، روضه المتقین، ۱۴: ۲۶۱.

۲- (۲) محمد باقر مجلسی، الوجیزه، ص ۹۱.

## بخش پنجم: بررسی تحلیلی روایات سهل بن زیاد

اشاره

ص: ۱۵۱



همان گونه که وعده داده بودیم در بخش پایانی این نوشتار برخی از روایات سهل بن زیاد را مورد بررسی موشکافانه قرار می دهیم. آمار روایات سهل در برخی از کتاب های حدیثی بدین شرح است:

۱۵۳۷ در کافی؛

۴۴۲ روایت در تهذیب؛

۱۳۹ روایت در استبصار؛

۹ روایت در کامل الزیارات؛

۷ روایت در من لا یحضره الفقیه؛

۳. روایت در امالی شیخ طوسی.

اکنون به بررسی برخی از این روایات می پردازیم تا از این راه بتوانیم تا اندازه ای به اندیشه ها و سطح بینش او دست رسی پیدا کرده و نوع باورها و آیین وی را حدس بزنیم.

در بخش های پیشین گفتیم که اصلی ترین اتهام سهل بن زیاد، مسأله غلوّ او درباره اهل بیت علیهم السلام است، پس در این بخش نیز محور بحث را همین اتهام قرار می دهیم. ولی پیش

ص: ۱۵۳

از آن یادآوری می‌کنیم که ما بر پایه همان معنایی که برای «غلو» و «غالی» مطرح کردیم این روایات را موشکافی می‌کنیم، یعنی مراد ما از «غالی» کسی است که قائل به ألوهیت اهل بیت علیهم السلام یا نفی تکالیف به خاطر معرفت اهل بیت علیهم السلام، نبوت ائمه هدی علیهم السلام، شریک بودن ایشان با خداوند در پرستیده شدن یا آفرینندگی یا روزی دهندگی، حلول خداوند در آن‌ها، آگاهی آنان از غیب بدون وحی و الهام الاهی و تناسخ ارواح ائمه علیهم السلام در بدن‌های یک دیگر شود.

بنابراین، اگر ما روایات سهل بن زیاد را با ترازوی «غلو» بسنجیم می‌توانیم آن‌ها را به سه بخش تقسیم کنیم. یک بخش روایاتی است که ممکن است پیشینیان و اهل قم معانی غلو آمیز را از آن‌ها برداشت کرده باشند و بخش دیگر روایاتی است که در برابر این معنا قرار داشته و آن را نفی می‌کنند و بخش سوم روایاتی است که ربطی به این معنا ندارند.

ما از هر سه گروه، نمونه‌هایی را ذکر می‌کنیم:

### **۱. احادیثی که ممکن است پیشینیان و اهل قم، معانی غلو آمیز را از آن‌ها برداشت کرده باشند**

این گونه احادیث، روایاتی هستند که مقامات شامخ و بلندی چون علم غیب، معجزه و کرامت و مانند آن را برای ائمه هدی علیهم السلام اثبات می‌کنند. برخی از این روایات عبارتند از:

۱. علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن موسی بن القاسم بن معاویه و محمد بن یحیی عن العمرکی بن علی جمیعاً عن علی بن جعفر عن ابي الحسن موسی علیه السلام قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَصَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صَوْرَنَا وَجَعَلَنَا خَزَانَةَ فِي سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ وَ لَنَا نَطَقَتِ الشَّجَرَةُ وَبَعَادَتَنَا عَبْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لَوْلَانَا مَا عَبْدَ اللَّهُ».<sup>(۱)</sup>

ص: ۱۵۴

---

۱- (۱) علی بن جعفر، مسائل علی بن جعفر، ص ۳۱۶.

در این روایت ارزشمند، پرستش شدن خداوند متعال در گرو عبادت های ائمه اطهار علیهم السلام انگاشته شده و نیز به سخن گفتن درختان با ایشان اشاره گردیده است؛ پیشامدی که پذیرفتن آن برای هر کسی ممکن نیست.

۲. «علی بن محمد و محمد بن الحسن عن سهل بن زیاد عن موسی بن القاسم البجلی و محمد بن یحیی عن العمرکی بن علی جمیعا عن علی بن جعفر علیه السلام عن أخیه موسی علیه السلام قال قال أبو عبد الله علیه السلام فی قول الله تعالی اللّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ: فاطمه فیها مِضِبَاخُ الْحَسَنِ الْمِضِبَاخُ فِي زُجَاجِهِ الْحَسَنِ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ فاطمه كوكب درّی بین نساء أهل الدنيا يُوقَدُ مِنْ شَجَرِهِ مُبَارَكِهِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَيْتُونَهُ لَا شَرْقِيَّةَ وَ لَا غَرْبِيَّةَ لَا يَهُودِيَّةَ وَ لَا نَصْرَانِيَّةَ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضَيُّهُ يَكَادُ الْعِلْمُ يَتَفَجَّرُ بِهَا وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارُ نُورٍ عَلَى نُورٍ إِمَامٌ مِنْهَا بَعْدَ إِمَامٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ يَهْدِي اللَّهُ لِلْأئِمَّةِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ قَلْتَ أَوْ كَظَلَمَاتٍ قَالَ الْأَوَّلُ وَ صَاحِبُهُ يَعِشَاءُ مَوْجُ الثَّالِثِ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ.. كَظَلَمَاتٍ الثَّانِي بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ مَعَاوِيَةَ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ فَتَنَ بَنِي أُمِيَّةٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ الْمُؤْمِنُ فِي ظَلَمَةٍ فَتَنَتَهُمْ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا إِمَامًا مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ إِمَامٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قَالَ فِي قَوْلِهِ يَسْبِغِي نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ أئِمَّةُ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَسْعَى بَيْنَ يَدَيِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِأَيْمَانِهِمْ حَتَّى يَنْزِلُوهُمْ مَنَازِلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ. (۱).

در این حدیث ارزشمند نیز یکی از متشبهات قرآن بر ائمه اطهار علیهم السلام جری و تطبیق داده شده است که شاید این نیز به ذائقه برخی از پیشینیان خوش نیامده باشد و معانی غلوآمیز را از آن برداشت کرده باشند، چراکه به گفته مرحوم مفید، برخی از ایشان جای گاه امامان

ص: ۱۵۵

معصوم علیهم السلام رابه اندازه فقیهان معمولی پایین آورده و حتی اشتباه و فراموشی را برای ایشان جایز می دانستند.

۳. «علی بن محمد و محمد بن الحسن عن سهل بن زیاد عن موسی بن القاسم و محمد بن یحیی عن العمرکی بن علی جمیعا عن علی بن جعفر عن أخیه موسی بن جعفر علیه السلام قال: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلِمَنِي، عَلِمًا أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتَهُ وَأَنْبِيَاءَهُ وَرَسُولَهُ، فَمَا أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتَهُ وَرَسُولَهُ وَأَنْبِيَاءَهُ فَقَدْ عَلِمَنَاهُ وَعِلْمًا اسْتَأْثَرَ بِهِ، فَإِذَا بَدَأَ اللَّهُ فِي شَيْءٍ مِنْهُ أَعْلَمْنَا ذَلِكَ وَعَرَضَ عَلِي الْأَئِمَّةَ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِنَا» (۱).

این حدیث والاگهر علم ملائکه و علم پیامبران الاهی علیهم السلام را برای ائمه هدی علیهم السلام اثبات می کند که این هم با باورهای برخی از پیشینیان سازگار نبوده است.

همچنین مرحوم کلینی درباره این که جنیان به نزد ائمه علیهم السلام می آیند و از معارف دین شان از ایشان می پرسند، روایاتی را نقل می کند که ما به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۴. «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ ابْنِ جَبَلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُنَّا بِنَابِهِ فَخَرَجَ عَلَيْنَا قَوْمٌ أَشْبَاهُ الرُّطِّ عَلَيْهِمْ أُزْرٌ وَ أَكْسِيَةٌ فَسَأَلْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْهُمْ فَقَالَ هَؤُلَاءِ إِخْوَانُكُمْ مِنَ الْجِنِّ» (۲).

۵. «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَحْرَشٍ قَالَ حَدَّثَنِي حَكِيمَةُ بِنْتُ مُوسَى قَالَتْ رَأَيْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَفًّا عَلَى بَابِ بَيْتِ الْحَطَبِ وَ هُوَ يُنَاجِي وَ لَسْتُ أَرَى أَحَدًا فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي لِمَنْ تُنَاجِي فَقَالَ هَذَا عَامِرُ الزَّهْرَائِي أَتَانِي يَسْأَلُنِي وَ يَشْكُو إِلَيَّ

ص: ۱۵۶

۱- (۱) همان، ص ۳۲۶.

۲- (۲) محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ۱: ۳۹۴.

فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ كَلَامَهُ فَقَالَ لِي إِنَّكَ إِنْ سَمِعْتَ بِهِ حُمِمْتَ سَنَهُ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ. فَقَالَ لِي اسْمَعِي فَاسْتَمَعْتُ فَسَمِعْتُ شِبْهَ الصَّفِيرِ وَرَكِبْتَنِي الْحُمَى فَحُمِمْتُ سَنَهُ». (١)

و نیز درباره دانش نامتناهی ایشان می نویسد:

٦. «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَعَیْرُهُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَيْفَوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ ابْنِ مُسَيْكَانَ عَنْ بَدْرِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عُلْمًا». (٢)

٧. «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ عَرَفَ قَاتِلَهُ وَاللَّيْلَةَ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا وَالْمَوْضِعَ الَّذِي يُقْتَلُ فِيهِ وَقَوْلُهُ لَمَّا سَمِعَ صِيَاحَ الْإِوَزِ فِي الدَّارِ صَوَائِحُ تَتَّبَعَهَا نَوَائِحُ وَقَوْلُ أُمَّ كُلْثُومٍ لَوْ صَيَّ لَيْتَ اللَّيْلَةَ دَاخِلَ الدَّارِ وَأَمْرَتَ غَيْرَكَ يَصِي لِي بِالنَّاسِ فَأَبَى عَلَيْهَا وَكَثُرَ دُخُولُهُ وَخُرُوجُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ بِلَا سَلْمٍ وَقَدْ عَرَفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ ابْنَ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ قَاتِلُهُ بِالسَّيْفِ كَانَ هَذَا مِمَّا لَمْ يَجُزْ تَعَرُّضُهُ؛ فَقَالَ ذَلِكَ كَانَ وَ لَكِنَّهُ خَيْرٌ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ لَتَمَضَى مَقَادِيرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ». (٣)

٨. «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ سَبَابِ الصَّيْرِفِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ رِبَاطٍ قَالَ دَخَلْتُ أَنَا وَ كَامِلُ التَّمَارِ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ كَامِلُ جُعِلَتْ فِدَاكَ حَدِيثٌ رَوَاهُ فُلَانٌ فَقَالَ أَذْكَرُهُ فَقَالَ حَدَّثَنِي أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَدَّثَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْفِ بَابِ يَوْمِ تُوْفِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ فَذَلِكَ أَلْفُ أَلْفِ بَابٍ فَقَالَ لَقَدْ كَانَ ذَلِكَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَظَهَرَ ذَلِكَ لِشِيعَتِكُمْ وَ مَوَالِيكُمْ فَقَالَ يَا كَامِلُ بَابٌ أَوْ بَابَانِ

ص: ١٥٧

١- (١) همان، ١: ٣٩٥.

٢- (٢) همان، ١: ٢٥٨.

٣- (٣) همان، ١: ٢٥٩.



فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا يُرْوَى مِنْ فَضْلِكُمْ مِنْ أَلْفِ يَابٍ إِلَّا يَابٌ أَوْ بَابَانِ قَالَ فَقَالَ وَ مَا عَسَيْتُمْ أَنْ تَزُؤُوا مِنْ فَضْلِنَا مَا تَزُؤُونَ مِنْ فَضْلِنَا إِلَّا أَلْفًا غَيْرَ مَعْطُوفَةٍ. (۱)

در این روایات، دانش ویژه ای که از خاستگاهی بی انتها سرچشمه می گیرد، برای ائمه هدی علیهم السلام ادعا شده است و روشن است که انگاشت چنین دانشی برای ایشان از نگاه کسانی که مقصر در حق ایشان هستند، بسیار دشوار می باشد.

مرحوم صدوق قدس سره در کتاب توحید خود از محمد بن علی ماجیلویه از محمد بن یحیی عطار از سهل بن زیاد از احمد بن محمد بن ابی نصر از صفوان جمال از ابی عبدالله علیه السلام نقل می کند که درباره فرموده خداوند سبحان که می فرماید:

«کل شیء هالک الا وجهه» فرمود:

۹. «کسی که از امر خداوند سبحان، که همان فرمانبرداری از محمد صلی الله علیه و آله و امامان پس از اوست، پیروی کند، پس او همان وجهی است که فانی نخواهد شد. سپس امام علیه السلام این آیه را قرائت فرمود: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ». ۲.

و باز مرحوم صدوق قدس سره با همین اسناد از ابی عبدالله علیه السلام نقل می کند که فرمود:

۱۰. «نحن وجه الله الذی لا یهلك». (۲)

شاید برخی از کسانی که این حدیث را شنیده اند گمان کرده اند که بازگشت این سخن به شریک بودن ائمه علیهم السلام با خداوند متعال و یا حلول روح خدایی در ایشان و دیگر باورهای نادرست است، در نتیجه راوی این حدیث را به غلو و فساد آیین متهم کرده اند.

و نیز مرحوم صدوق قدس سره از احمد بن محمد بن یحیی عطار از پدرش از سهل بن زیاد از یعقوب بن یزید از محمد بن سنان از ابی سلام از بعضی از اصحاب از ابی جعفر علیه السلام نقل می کند که فرمود:

ص: ۱۵۸

---

۱- (۱) همان، ۱: ۲۹۷.

۲- (۳) همان، ص ۱۵۰ حدیث ۱.

۱۱. «نحن المثنانى التى اعطاها الله نبينا محمداً صلى الله عليه و آله و نحن وجه الله و نتقلب فى الارض بين اظهركم، عرفنا من عرف الله و من جهلنا فأمامه اليقين» (۱).

این که حضرت علیه السلام می فرماید: «نحن وجه الله و...» دارای مفهومی بسیار عمیق و دقیق است که برخی از انسان ها از پی بردن به آن درمی مانند، به ویژه اگر بینش آن ها از مبانی نادرست سرچشمه گرفته باشد.

مرحوم کلینی درباره این که ائمه علیهم السلام ارکان زمین هستند، از علی بن محمد و محمد بن حسن از سهل بن زیاد از محمد بن ولید شهاب صیرفی از سعید أعرج نقل می کند که گفت: من و سلیمان بن خالد بر أبی عبدالله علیه السلام وارد شدیم؛ ایشان آغاز به سخن کرده، فرمود:

۱۲. «يا سليمان ما جاء عن أمير المؤمنين عليه السلام يؤخذ به و ما نهى عنه ينتهى عنه؛ جرى له من الفضل ما جرى لرسول الله صلى الله عليه و آله و لرسول الله صلى الله عليه و آله الفضل على جميع من خلق الله؛ المعيب على أمير المؤمنين عليه السلام فى شئ من احكامه كالمُعيب على الله عزوجل و على رسول الله صلى الله عليه و آله و الراد عليه فى صغيرة او كبيرة على حد الشرك بالله؛ كان أمير المؤمنين عليه السلام باب الله الذى لا يؤتى الا منه و سبيله الذى من سلكه بغيره هلك و بذلك جرت الائمة واحداً بعد واحد، جعلهم الله ارکان الارض أن تميد بهم، و الحجة البالغة على من فوق الارض و من تحت الثرى» (۲).

این روایت نیز ممکن است این معنا را به ذهن بیاورد که أمير المؤمنين علیه السلام دارای همان مقامات پیامبر اکرم صلى الله عليه و آله که یکی از آن ها نبوت است، می باشد و نیز ردّ بر ایشان را هم چون

ص: ۱۵۹

۱- (۱) همان، حدیث ۴.

۲- (۲) محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ۱: ۱۹۷.

ردّ بر خداوند متعال دانسته است که بر پایه شیوه نگرش و بینش برخی از پیشینیان نسبت به اهل بیت علیهم السلام، کمی دور از ذهن است.

و در ادامه همان روایت می فرماید:

۱۳. «قال أمير المؤمنين عليه السلام: أنا قسيم الله بين الجنة والنار و أنا الفاروق الأكبر و أنا صاحب العصا و الميسم و لقد أقرت لي جميع الملائكة و الروح بمثل ما أقرت لمحمد و لقد حملت علي مثل حمولة رسول الله و هي حمولة الرب؛ و أن محمداً يدعى و يستنطق و ادعى فاكسى و استنطق، فانطق علي حد منطق و لقد اعطيت خصلاً لم يعطهن أحد قبلي، علمت علم المنايا و البلايا و الانساب و فصل الخطاب، فلم يفتني ما سبقني و لم يعزب عني ما غاب عني، أبشر يا ذن الله و أودي عن الله عزوجل، كل ذلك مكنني الله فيه يا ذنه».(۱)

در این روایت بلندمرتبه نیز صفاتی برای أميرالمؤمنين عليه السلام آورده شده است که تا اندازه ای می تواند در ذهن مقصرين، معنای غلو را تداعی کند.

و اینک نمونه های دیگری از این روایات:

۱۴. مرحوم کلینی: «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبرَاهِيمَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَمَادٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ كُنْتُمْ حَيْثُ كُنْتُمْ فِي الْأَظْلَمِ فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ كُنَّا عِنْدَ رَبِّنَا لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ غَيْرُنَا فِي ظِلِّهِ خَضِرَاءَ نُسْبِيحُهُ وَ نُقَدَّسُهُ وَ نُهَلَّلُهُ وَ نُمَجِّدُهُ وَ مَا مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ لَا ذِي رُوحٍ غَيْرُنَا حَتَّى بَدَأَ لَهُ فِي خَلْقِ الْأَشْيَاءِ فَخَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ غَيْرِهِمْ ثُمَّ أَنْهَى عِلْمَ ذَلِكَ إِلَيْنَا».(۲)

ص: ۱۶۰

۱- (۱) همان.

۲- (۲) همان، ۱: ۴۴۱.

١٥. مرحوم كليني: «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ شَبَابِ الصَّيْرِفِيِّ عَنْ مَالِكِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ النَّهْدِيِّ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ حَارِثٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ الْعِجْلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَلَاثَةٌ لَمْ تَكُنْ فِي أَحَدٍ غَيْرِهِ لَمْ يَكُنْ لَهُ فَيْءٌ وَكَانَ لَا يَمُرُّ فِي طَرِيقٍ فَيَمُرُّ فِيهِ بَعْدَ يَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا عُرِفَ أَنَّهُ قَدْ مَرَّ فِيهِ لِطَيْبِ عَزْفِهِ وَكَانَ لَا يَمُرُّ بِحَجْرٍ وَلَا بِشَجَرٍ إِلَّا سَجَدَ لَهُ». (١)

١٦. مرحوم كليني: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقِبَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ مِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ إِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةَ أَمْرُ السَّنَةِ وَ لِذَلِكَ الْأَمْرُ وُلَاةٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَنْ هُمْ قَالَ أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبِي أَتَمَّهُ مُحَدِّثُونَ». (٢)

١٧. مرحوم كليني: «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قَالَ قَالُوا أَوْ بَدَّلْ عَلَيْنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ». (٣)

١٨. مرحوم كليني: «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الْحَسَنِ الْقَمِيِّ عَنْ إِدْرِيسَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ. قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ قَالَ عَنِي بِهَا لَمْ نَكُ مِنَ أَتْبَاعِ الْأَيْمَةِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ

ص: ١٦١

١- (١) همان، ١: ٤٤٢.

٢- (٢) همان، ١: ٥٣٢.

٣- (٣) همان، ١: ٤١٩.

تَعَالَى فِيهِمْ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ أَمَا تَرَى النَّاسَ يُسَيِّئُونَ الَّذِي يَلِي السَّابِقَ فِي الْحَلْبَةِ مَصِيئًا فَذَلِكَ الَّذِي عَنَى حَيْثُ قَالَ لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ لَمْ نَكُ مِنْ أَتْبَاعِ السَّابِقِينَ» (۱)

ولی به هر روی همه مفاهیمی که در این روایات به چشم می خورد اکنون از باورهای پذیرفته شده نزد شیعیان به حساب می رود و تردیدی در آن ها نیست.

البته این نکته را در این جا یادآوری کنیم که اگر ما از تقصیر برخی از اهل قم و پیشینیان سخن می گوئیم مقصودمان کاستن از قدر و منزلت ایشان و یا خدای نکرده اهانت به ایشان نیست، بلکه به نظر می رسد بسیاری از مشکلات فکری و اعتقادی ایشان از روی عدم دست رسی به امام معصوم علیه السلام و دور بودن راه و ضعف وسائل ارتباطی در آن روزها بوده است و ایشان در حصار اندیشه و باورهای ویژه ای که از روایات پیشین و یا شرایط حاکم بر جامعه نشأت می گرفته است، گرفتار بوده اند. بنابراین ایشان در این مسأله بر پایه علم خویش عمل می کرده و إن شاء الله نزد خداوند خویش معذور خواهند بود.

## ۲. احادیث مقابل معنای غلو

### اشاره

این بخش از این روایات نیز خود به گروه های گوناگون تقسیم می شود؛ برای نمونه می توان به روایاتی اشاره کرد که:

۱. به روشنی غلو را نفی کرده و آن را مردود می شمارند.
۲. گروهی که به اثبات توحید و صفات خداوند متعال اختصاص دارند.
۳. گروهی که مضمون آن ها ثبوت تکالیف در عالم تشریح است.
۴. گروهی که با مسائل و احکام شرعی و تکالیف فرعی ارتباط دارند و مانند آن.
۵. روایاتی که بر پایه رأی پیشینیان درباره ائمه علیهم السلام، هم صحیح است:

ص: ۱۶۲

افزون بر روایاتی که درباره شأن و مقام ائمه علیهم السلام از سهل نقل شده است، روایاتی هم از او در ذم غلات نقل گردیده است؛ به عنوان نمونه:

۱. مرحوم کشی علیه السلام با اسنادش از سعد بن عبدالله از سهل بن زیاد از محمد بن عیسی (۱) نقل می کند که گفت: امام عسکری علیه السلام بی مقدمه نامه ای به من نوشت که در آن آمده بود:

لعن الله القاسم اليقطيني و لعن علي بن حنك القمي، إن شيطاناً ترائي للقاسم فيوحي إليه زخرف القول غوراً. (۲)

۲. مرحوم کشی علیه السلام در ترجمه علی بن حنك آورده است: او از غلات است. حسین بن حسن بن بندار قمی (۳) از سهل بن زیاد برای من نقل کرد که: بعضی دوستان ما به امام عسکری علیه السلام نامه ای نوشتند که متن آن چنین بود:

جعلت فداك يا سيدى! إن علي بن حنك يدعى انه من أوليائك و إنك انت الأول القديم و أنه بابك و نبيك، أمرته أن يدعوا الى ذلك و يزعم ان الصلوه و الزكوه و الحج و الصوم كل ذلك بمعرفتك و معرفه من كان فى مثل حال ابن حنك فيما يدعى من النيباه والنوبه و من عرف ذلك فهو مؤمن كامل سقط عنه الإستعباد بالصوم و الحج و ذكر جميع شرايع الدين ان معنى ذلك كله ما يثبت لك و مال الناس اليه كثيراً؛ فإن رأيت أن تمن علي مواليك بجواب فى ذلك تنجيهم من الهلكه؟

فكتب عليه السلام: و كذب ابن حنك عليه لعنه الله و بحسبك انى لا أعرفه فى موالى ماله لعنه الله؛ فوالله ما بعث الله محمداً و لا نبياً قبله الا بالحنيفيه و

ص: ۱۶۳

---

۱- (۱) محمد بن عیسی، مشترک میان محمد بن عیسی بن سعد (که شیخ قمیون و وجه آنان بوده است) و محمد بن عیسی بن عبید (که او نیز ثقه ای جلیل القدر بوده است) می باشد.

۲- (۲) رجال کشی، ص ۵۱۸.

۳- (۳) حسین بن حسن بن بندار قمی: وی شش روایت در وسائل الشیعه دارد؛ ولی سخنی در رابطه با وثاقت یا ضعف او در کتاب های رجالی گفته نشده است. البته شاید روایت کشی از او قرینه ای بر اعتمادش بر او باشد.

الصلوه و الزكوه و الحج و الصيام و الولایه، وما دعى محمد الا الى الله وحده لا شريك له و كذلك نحن الاوصياء من وراءه عبيد الله لا- نشرك به شيئاً؛ ان اطعناه رحمتنا و ان عصيناه عذابنا؛ ما لنا عليه من حجه، بل الحجه لله عزوجل علينا و على جميع خلقه، أبرأ الى الله ممن يقول ذلك و انتفى الى من هذا القول؛ فاهجروهم لعنهم الله و ألجأوهم الى أضيق الطريق، فإن وجدت من أحد منهم خلوه فاشدخ رأسه بالصخر. (۱)

با وجود این روایات چگونه می توان سهل بن زیاد را به غلو متهم کرد؟ سهلی که خود در ذمّ غلات چنین روایتی نقل کرده است چگونه می تواند خود غالی باشد؟ به راستی اگر او غالی بود و این روایات را نقل می کرد، آیا مردم به او نمی گفتند: پس چرا تو خود غلو می کنی!؟

## ۲-۲. روایاتی که دلالت بر توحید دارد

شیخ صدوق قدس سره از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق (۲) از محمد بن ابی عبدالله کوفی از محمد بن جعفر بغدادی (۳) از سهل بن زیاد از ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام نقل می کند که فرمود:

۱. الهی تاهت اوهام المتوهمین و قصر طرف الطارفین و تاشت اوصاف الواصفین و اضمحلت اقاویل المبطلین عن الدرک لعجیب شأنک أو الوقوع بالبلوغ الى علوک، فأنت الذی لا تناهی و لم تقع علیک عیون بالاشاره و لا عباره؛ هیهات ثم هیهات یا اولیّ، یا وحدانیّ، یا فردانیّ،

ص: ۱۶۴

۱- (۱) رجال کشی، ص ۵۱۹.

۲- (۲) علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق: گویا او همان علی بن احمد بن موسی است که از مشایخ صدوق بوده که در طرق گوناگونی از صدوق تا حفص بن غیاث، سلیمان بن داوود، جابر بن عبدالله، عبدالعظیم حسنی و... واقع شده است و صدوق در همه آن ها، بر او ترضی نموده است.

۳- (۳) محمد بن جعفر بغدادی؛ وی از اساتید صدوق بوده که در کمال الدین از او روایت نموده است.

شمخت في العلو بعزّ الكبر و ارتفعت من وراء كل غوره و نهايه بجبروت الفخر. (۱)

و نیز مرحوم صدوق قدس سره از محمد بن محمد بن عصام کلینی نقل می کند که گفت: محمد بن یعقوب کلینی قدس سره از علی بن محمد از سهل بن زیاد و غیر او از محمد بن سلیمان از علی بن ابراهیم جعفری از عبدالله بن سنان از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرد که فرمود:

۲. إن الله رفیع عظیم، لا- یقدر العباد علی صفته و لا- یبلغون کنه عظمته؛ لا- تدركه الأبصار و هو یدرک الأبصار و هو الطیف الخیر و لا- یوصف بکیف و لا- ین و لا حیث؛ و کیف أصفه بکیف و هو الذی کیف کیف حتی صار کیفاً، فعرفت کیف بما کیف لنا من کیف؛ أم کیف أصفه بأین و هو الذی أین الأین حتی صارت أیناً، فعرفت الأین بما أین لنا من الأین؛ أم کیف أصفه بحیث و هو الذی حیث حیث حتی صارت حیثاً، فعرفت الحیث بما حیث لنا من الحیث، فالله تبارک و تعالی داخل فی کل مکان و خارج من کل شیء؛ لا تدركه الأبصار و هو یدرک الأبصار؛ لا إله إلا هو العلی العظیم و هو اللطیف الخیر. (۲)

البته همین روایت را مرحوم کلینی قدس سره نیز در کافی از علی بن محمد با همان سند یادشده نقل کرده است. (۳)

و اینک روایات دیگری که سهل درباره توحید و ذات خداوند متعال نقل کرده است:

۳. مرحوم کلینی: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَائِبٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ص: ۱۶۵

---

۱- (۱) ابن بابویه (شیخ الصدوق)، التوحید، ص ۶۶ حدیث ۱۹.

۲- (۲) همان، ص ۱۱۵، حدیث ۱۴.

۳- (۳) محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ۸:۱ حدیث ۱۲.



تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ، فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحْيِيرًا» (١).

٤. مرحوم كليني: «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَيْهَلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ بَشِيرِ الْبَرْقِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبَّاسُ بْنُ عَامِرِ الْقَصْبَانِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنِي هَارُونُ بْنُ الْجَهْمِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ: لَوْ اجْتَمَعَ أَهْلُ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَنْ يَصِفُوا اللَّهَ بِعَظَمَتِهِ لَمْ يَقْدِرُوا» (٢).

٥. مرحوم كليني: «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَيْهَلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ حَمْزَةَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ أَنْ مَوَالِيكَ اخْتَلَفُوا فِي الْعِلْمِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَالِمًا قَبْلَ فِعْلِ الْأَشْيَاءِ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ لَا نَقُولُ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَالِمًا لِأَنَّ مَعْنَى يَغْلَمُ يَفْعَلُ فَإِنْ أُثْبِتْنَا الْعِلْمَ فَقَدْ أُثْبِتْنَا فِي الْأَزَلِ مَعَهُ شَيْئًا فَإِنْ رَأَيْتَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِنْ ذَلِكَ مَا أَقِفُ عَلَيْهِ وَ لَا أَجُوزُهُ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحَطِّهِ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَالِمًا تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ذِكْرُهُ» (٣).

٦. مرحوم كليني: «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَيْهَلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ؛ فَقَالَ: هَادٍ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ هَادٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَ فِي رِوَايَةِ الْبَرْقِيِّ هُدًى مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ هُدًى مَنْ فِي الْأَرْضِ» (٤).

٧. مرحوم كليني: «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَيْهَلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ عِنْدَهُ اللَّهُ أَكْبَرُ؛ فَقَالَ: اللَّهُ

ص: ١٦٦

١- (١) همان، ١: ٩٢.

٢- (٢) همان، ١: ١٠١.

٣- (٣) همان، ١: ١٠٧.

٤- (٤) همان، ١: ١١٥.

أَكْبَرُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ؟ فَقَالَ: مِنْ كُلِّ شَيْءٍ؛ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَدِّثْتَهُ؛ فَقَالَ: الرَّجُلُ كَيْفَ أَقُولُ؟ قَالَ: قُلِ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ». (١)

٨. مرحوم كلینی: «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِتْدَاكَ يَا سَيِّدِي قَدْ رَوَى لَنَا أَنَّ اللَّهَ فِي مَوْضِعٍ دُونَ مَوْضِعِ عَلِيِّ الْعَرْشِ اسْتَوَى وَ أَنَّهُ يَنْزِلُ كُلَّ لَيْلَةٍ فِي النُّصْفِ الْأَخِيرِ مِنَ اللَّيْلِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا وَ رَوَى أَنَّهُ يَنْزِلُ عَشِيَّتَهُ عَرَفَهُ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَوْضِعِهِ فَقَالَ بَعْضُ مَوَالِيكَ فِي ذَلِكَ إِذَا كَانَ فِي مَوْضِعٍ دُونَ مَوْضِعِ فَقَدْ يُلَاقِيهِ الْهَوَاءُ وَ يَتَكَنَّفُ عَلَيْهِ وَ الْهَوَاءُ جِسْمٌ رَقِيقٌ يَتَكَنَّفُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بِقَدْرِهِ فَكَيْفَ يَتَكَنَّفُ عَلَيْهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ عَلَى هَذَا الْمِثَالِ؟ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلِمَ ذَلِكَ عِنْدَهُ وَ هُوَ الْمُقَدَّرُ لَهُ بِمَا هُوَ أَحْسَنُ تَقْدِيرًا وَ اعْلَمْ أَنَّهُ إِذَا كَانَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَهُوَ كَمَا هُوَ عَلَى الْعَرْشِ وَ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا لَهُ سَوَاءٌ عِلْمًا وَ قُدْرَةً وَ مُلْكًا وَ إِحَاطَةً». (٢)

## ٢-٣. روایاتی که بر وجود تکلیف دلالت دارد

١. جناب شیخ صدوق از محمد بن احمد شیبانی مکتب (٣) از محمد بن ابی عبدالله کوفی (٤) از سهل بن زیاد آدمی از عبد العظیم بن عبدالله حسنی علیه السلام از امام علی بن محمد علیه السلام از پدرش محمد بن علی علیه السلام از پدرش علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل می کند که فرمود:

روزی ابوحنیفه از پیشگاه امام صادق علیه السلام خارج شد که ناگهان با موسی بن جعفر علیه السلام روبه رو گردید. به او عرض کرد: ای پسر!

ص: ١٦٧

١- (١) همان.

٢- (٢) همان، ١: ١٢٦

٣- (٣) محمد بن احمد شیبانی؛ از اساتید صدوق قدس سره بوده که در موارد بر او تراضی نموده است.

٤- (٤) محمد بن ابی عبدالله کوفی؛ او همان محمد بن جعفر بن محمد بن عون اسدی است که نجاشی درباره اش می گوید: «کان ثقہ، صحیح الحدیث الا انه یروی عن الضعفاء و کان یقول بالجبر و التشبیه». مرحوم کلینی بسیار از او روایت کرده است.

معصیت از آن کیست؟ (یعنی چه کسی گنه را انجام می دهد) فرمود:

«لا تخلو من ثلاث، إما أن تكون من الله عزوجل و ليست منه، فلا ينبغي للكریم أن يعذب عبده بما لا تكسبه، و إما أن تكون من الله عزوجل و من العبد و ليس كذلك، فلا ينبغي للشريك القوى أن يظلم الشريك الضعيف، و إما أن تكون من العبد و هي منه، فإن عاقبه الله فبذنبه و إن عفا عنه فبكرمه و جوده»<sup>(۱)</sup>.

## ۲-۴. روایاتی که سهل بن زیاد درباره احکام شرعی دارد

همان گونه که پیش از این اشاره شد، غلات قائل به هیچ گونه تکلیفی نبوده و هیچ عبادتی را نمی پذیرند، بلکه حتی هیچ چیز را نه حلال می دانند و نه حرام؛ در حالی که اگر ما به کتاب کافی و تهذیب مراجعه کنیم می بینیم که سهل بن زیاد از آغاز کتاب طهارت تا پایان کتاب دیات، در بیشتر ابواب دارای روایت است و در آن ها احکام دین را بازگو کرده است و جالب این است که بیشتر این روایات مورد پذیرش و عمل دانشمندان بوده و فقیهان بر پایه آن ها فتوی می دهند. ما پیش از این برخی از آن ها را ذکر کردیم و در اینجا نیز دو نمونه دیگر را ذکر می کنیم:

۱. مرحوم کلینی: «عَدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضْرٍ عَنْ مُثَنَّى الْحَنَاطِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بَيْنِي الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسِ الْوَلَايَةِ وَالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ شَهْرَ رَمَضَانَ وَالْحَجِّ»<sup>(۲)</sup>.

۲. مرحوم کلینی: «عَدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَائِبٍ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: الْإِيمَانُ مَا اسْتَقَرَّ فِي الْقَلْبِ وَ أَفْضَى بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ صَدَقَهُ الْعَمَلُ بِالطَّاعَةِ لِلَّهِ وَ التَّسْلِيمِ لِأَمْرِهِ وَ

ص: ۱۶۸

۱- (۱) ابن بابویه (شیخ الصدوق)، التوحید، ص ۹۶، حدیث ۲.

۲- (۲) محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ۲: ۲۰۰.

الْإِسْلَامَ مَا ظَهَرَ مِنْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ وَهُوَ الَّذِي عَلَيْهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ مِنَ الْفِرْقِ كُلِّهَا وَبِهِ حُقِنَتِ الدَّمَاءُ وَعَلَيْهِ جَرَتِ الْمَوَارِيثُ وَجَازَ  
 النَّكَاحُ وَاجْتَمَعُوا عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ فَخَرَجُوا بِذَلِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَأَضِيغُوا إِلَى الْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ لَا يَشْرِكُ  
 الْإِيمَانَ وَالْإِيمَانَ يَشْرِكُ الْإِسْلَامَ وَهُمَا فِي الْقَوْلِ وَالْفِعْلِ يَجْتَمِعَانِ كَمَا صَارَتِ الْكُفْبَةُ فِي الْمَسْجِدِ وَالْمَسْجِدُ لَيْسَ فِي الْكُفْبَةِ وَ  
 كَذَلِكَ الْإِيمَانُ يَشْرِكُ الْإِسْلَامَ وَالْإِسْلَامُ لَا يَشْرِكُ الْإِيمَانَ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا  
 أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ فَقُولُوا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَضِيدُ الْقَوْلِ؛ قُلْتُ: فَهَلْ لِلْمُؤْمِنِ فَضْلٌ عَلَى الْمُسْلِمِ فِي شَيْءٍ مِنَ  
 الْفَضَائِلِ وَالْأَحْكَامِ وَالْحُدُودِ وَغَيْرِ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: لَا هُمَا يَجْرِيَانِ فِي ذَلِكَ مَجْرَى وَاحِدٍ وَلَكِنْ لِلْمُؤْمِنِ فَضْلٌ عَلَى الْمُسْلِمِ فِي  
 أَعْمَالِهِمَا وَمَا يَتَفَرَّيَانِ بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ قُلْتُ: أَلَيْسَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَزَعَمْتَ أَنَّهُمْ  
 مُجْتَمِعُونَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ مَعَ الْمُؤْمِنِ؟ قَالَ: أَلَيْسَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيضَاعِفُهُ لِمَنْ أَضْعَافًا كَثِيرَةً  
 فَأَلْمُؤْمِنُونَ هُمُ الَّذِينَ يُضَاعِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمْ حَسَنَاتِهِمْ لِكُلِّ حَسَنَةٍ سَبْعُونَ ضِعْفًا فَهَذَا فَضْلُ الْمُؤْمِنِ وَبِزِيْدِهِ اللَّهُ فِي حَسَنَاتِهِ  
 عَلَى قَدْرِ صِحِّهِ إِيْمَانِهِ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَيَفْعَلُ اللَّهُ بِالْمُؤْمِنِينَ مَا يَشَاءُ مِنَ الْخَيْرِ؛ قُلْتُ: أَرَأَيْتَ مَنْ دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ أَلَيْسَ هُوَ دَاخِلًا  
 فِي الْإِيمَانِ؟ فَقَالَ: لَا وَلَكِنَّهُ قَدْ أَضِيغَ إِلَى الْإِيمَانِ وَخَرَجَ مِنَ الْكُفْرِ وَسَأَضْرِبُ لَكَ مَثَلًا تَعْقِلُ بِهِ فَضْلَ الْإِيمَانِ عَلَى الْإِسْلَامِ، أَرَأَيْتَ لَوْ  
 بَصُرْتَ رَجُلًا فِي الْمَسْجِدِ أَكُنْتَ تَشْهَدُ أَنَّكَ رَأَيْتَهُ فِي الْكُفْبَةِ؟ قُلْتُ: لَا يَجُوزُ لِي ذَلِكَ، قَالَ: فَلَوْ بَصُرْتَ رَجُلًا فِي الْكُفْبَةِ  
 أَكُنْتَ شَاهِدًا أَنَّهُ قَدْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ؛ قَالَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قُلْتُ: إِنَّهُ لَا يَصِلُ إِلَى دُخُولِ الْكُفْبَةِ حَتَّى يَدْخُلَ  
 الْمَسْجِدَ؛ فَقَالَ: قَدْ أَصَبْتَ وَأَحْسَنْتَ، ثُمَّ قَالَ: كَذَلِكَ الْإِيمَانُ وَالْإِسْلَامُ. (١)

ص: ١٦٩

١- (١) همان، ٢: ٢٦.

۱. محمد بن الحسن و علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن موسی بن القاسم البجلی عن علی بن جعفر نقل می کند که گفت:

برادرم موسی علیه السلام درباره فرمایش خداوند متعال که می فرماید: «وَبِئْرٍ مُّعْطَلَةٍ وَقَصْرِ مَشِيدٍ» فرمود:

«البئر المعطله الإمام الصامت و القصر المشید الإمام الناطق».(۱)

۲. مرحوم کلینی درباره این که «ائمه علیهم السلام شهدای خداوند هستند» از علی بن محمد از سهل بن زیاد با اسنادش از ابی عبدالله علیه السلام نقل می کند که درباره فرمایش خداوند متعال «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» فرمود:

نزلت فی أمة محمد صلی الله علیه و آله خاصه فی کل قرن منهم امامٌ منا شاهد علیهم و محمد صلی الله علیه و آله شاهد علینا.(۲)

۳ - جناب خزّاز هم در کتاب کفایه الاثر از ابی عبدالله خزاعی نقل می کند که گفت: محمد بن ابی عبدالله کوفی از سهل بن زیاد از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی علیه السلام نقل کرد که گفت:

به محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیهما السلام گفتم: من امیدوارم که قائم از اهل بیت محمد علیهم السلام باشد، همانی که زمین را از قسط و عدل پر می کند، همان گونه که از جور و ستم پر شده است؛ فرمود:

«یا أبا القاسم ما ممّا الا قائم بأمر الله و هاد الی دین الله و لیس القائم الذی یطهر الله به الارض من اهل الکفر و الجحود و یملاها عدلاً و قسطاً الا هو الذی یخفی علی الناس ولادته و یرحم علیهم تسميته و هو سمی رسول الله صلی الله علیه و آله و کنيته و هو الذی تطوی له الارض و یدل له کل صعب و یجتمع الیه من اصحابه عدد اهل بدر ثلاثمائه و ثلاث عشر رجلاً من أفضی الارض و ذلک قول الله عزوجل: «أین ما تكونوا یأت بکم الله

ص: ۱۷۰

۱- (۱) علی بن جعفر، مسائل علی بن جعفر، ص ۳۱۶.

۲- (۲) محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ۱: ۱۴۶ حدیث ۱.

جميعا إن الله على كل شيء قدير؛ فإذا اجتمعت له هذه العده من أهل الارض أظهر أمره، حتى يرضى الله تبارك و تعالی. حضرت عبدالعظیم علیہ السلام می گوید به ایشان گفتیم: ای آقای من! چگونه او می فهمد که خداوند راضی شده است؟ فرمود: «یلقى فی قلبه الرحمه». (۱)

۴. در کتاب کافی هم درباره «اضطرار الی الحجه» از علی بن محمد از سهل بن زیاد به صورت مسند از امیرالمؤمنین علیہ السلام نقل می کند که فرمود:

اللهم انک لا تخلی ارضک من حجه علی خلقک. (۲)

۵. و باز در همان کتاب درباره «طاعه الائمه» از محمد بن الحسن از سهل بن زیاد بااسنادش از اسماعیل بن جابر (۳) نقل می کند که گفت:

به ابی جعفر علیہ السلام عرض کردم: دینی را که به وسیله آن برای خداوند دینداری می کنم، بر شما عرضه می کنم. فرمود: آن چیست؟ گفتم: شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست؛ او یکتاست و شریکی ندارد؛ و محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیامبر اوست؛ و اقرار می کنم به آنچه او از سوی خداوند آورده؛ و شهادت می دهم که علی علیہ السلام امامی است که خداوند پیروی از او را واجب نموده؛ پس از او حسن علیہ السلام امامی است که خداوند فرمان برداری از وی را واجب نموده؛ پس از او حسین علیہ السلام امامی است که خداوند پیروی از او را واجب نموده؛ پس از او علی بن حسین علیہ السلام امامی است که خداوند فرمان برداری از وی را واجب نموده... تا این که شهادت می دهم به امامت خود ابی جعفر علیہ السلام رسید. سپس

ص: ۱۷۱

---

۱- (۱) علی بن محمد بن علی الخزاز، کفایه الأثر، ص ۲۸۱.

۲- (۲) محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ۱: ۱۳۷، حدیث ۷.

۳- (۳) اسماعیل بن جابر؛ نجاشی درباره اش می گوید: «الجعفی، روی عن ابی جعفر و ابی عبدالله و هو الذی روی الحدیث الأذان، روی عنه صفوان بن یحیی» شیخ طوسی در رجال امام باقر فرموده است: «اسماعیل بن جابر خثعمی کوفی، ثقہ و ممدوح است و اصولی دارد که صفوان بن یحیی از او روایت کرده است». باور مرحوم خوئی این است که این «خثعمی» همان جعفی است ولی نامش به اشتباه درج شده است.

گفتم: خداوند رحمت کند شما را. فرمود: این دین خداوند سبحان و دین ملائکه اوست. (۱)

۶. علی بن محمد از سهل بن زیاد از موسی بن قاسم از معاویه بنجلی از علی بن جعفر نقل می کند که فرمود:

از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام درباره فرمایش خداوند عزوجل که می فرماید: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَضَيَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» پرسیدم؛ فرمود:

«إِذَا غَابَ عَنْكُمْ إِمَامُكُمْ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ جَدِيدٍ؟». (۲)

### ۳. روایاتی که ربطی به معنا غلّ ندارند

نمونه این روایات احادیثی هستند که سهل بن زیاد درباره اخلاق نقل کرده است:

۱. مرحوم کلینی:

«عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَيِّدَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَتْ مُنَافِقًا وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ؛ مَنْ إِذَا اتَّيَمَّنَ خَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ فِي كِتَابِهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ، وَقَالَ أَنْ لَعْنَتِ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ، وَفِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا». (۳)

۲. مرحوم کلینی:

«عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَيِّدَانَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ بَعْضَ أَنْبِيَائِهِ يَا ابْنَ آدَمَ ادْكُرْنِي فِي غَضَبِكَ ادْكُرْنِي فِي غَضَبِي، لَا أَمْحَقَكَ فِيمَنْ أَمْحَقَ وَارْضَ بِي مُتَّصِرًا، فَإِنَّ ابْتِصَارِي لَكَ خَيْرٌ مِنْ ابْتِصَارِكَ لِنَفْسِكَ». (۴)

ص: ۱۷۲

۱- (۱) همان، ۱: ۱۴۴ حدیث ۱۳.

۲- (۲) علی بن جعفر، مسائل علی بن جعفر، ص ۳۲۷.

۳- (۳) محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ۲: ۲۹۰.

۴- (۴) همان، ۲: ۳۰۳.

و همچنین روایتی که وی درباره عزاداری برای سید الشهداء علیه السلام نقل کرده است:

۳. مرحوم کلینی:

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَيِّهِلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ يُونُسَ عَنْ مَضِيْقَةَ الطَّحَّانِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُمَّرَأَتَهُ الْكَلْبِيَّةَ عَلَيْهِ مَا تَمَّ وَ بَكَتْ وَ بَكَينَ النِّسَاءُ وَ الْخِدْمُ حَتَّى جَفَّتْ دُمُوعُهُنَّ وَ ذَهَبَتْ فَبَيْنَا هِيَ كَذَلِكَ إِذَا رَأَتْ جَارِيَةً مِنْ جَوَارِيهَا تَبْكِي وَ دُمُوعُهَا تَسِيلُ فَدَعَعْتُهَا، فَقَالَتْ: لَهَا مَا لَكَ أَنْتِ مِنْ بَيْنِنَا تَسِيلُ دُمُوعِكَ؟ قَالَتْ: إِنِّي لَمَّا أَصَابَنِي الْجَهْدُ شَرِبْتُ شَرْبَةً سَوِيْقٍ، قَالَ: فَأَمَرْتُ بِالطَّعَامِ وَ الْأَسْوَقَةِ فَأَكَلْتُ وَ شَرِبْتُ وَ أَطْعَمْتُ وَ سَقَيْتُ وَ قَالَتْ: إِنَّمَا نُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ نَتَقَوَّى عَلَى الْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: وَ أَهْدِي إِلَى الْكَلْبِيَّةِ جُؤَانًا لِتَسْتَعِينِ بِهَا عَلَى مَا تَمُّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا رَأَتْ الْجُؤُونَ قَالَتْ: مَا هَذِهِ؟ قَالُوا: هَدِيَّةٌ أَهْدَاهَا فَلَانٌ لِتَسْتَعِينِي عَلَى مَا تَمُّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتْ: لَسْنَا فِي عُرْسٍ فَمَا نَضْعُ بِهَا؟ ثُمَّ أَمَرْتُ بِهِنَّ فَأَخْرَجْنَ مِنَ الدَّارِ فَلَمَّا أَخْرَجْنَ مِنَ الدَّارِ لَمْ يُحَسَّ لَهَا حِسٌّ كَأَنَّهَا طِرْنَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَر لَهِنَّ بِهَا بَعْدَ خُرُوجِهِنَّ مِنَ الدَّارِ أَثَرٌ» (۱)

و نیز روایتی که درباره کراهت تعیین وقت برای ظهور حضرت قائم علیه السلام دارد:

۴. مرحوم کلینی:

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَيِّهِلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: يَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ وَقْتُ هَذَا الْأَمْرِ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخْرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَدْعُكُمْ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ فَنَاعَ السَّرِّ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتًا عِنْدَنَا وَ يَمْحُو

ص: ۱۷۳



اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ؛ قَالَ أَبُو حَمْرَةَ: فَحَدَّثْتُ بِذَلِكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ قَدْ كَانَ كَذَلِكَ» (١).

درباره کثرت روایت هم نقل می کند که:

۵. مرحوم کلینی:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَيْهَلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَيَمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ الْعِجَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اعْرِفُوا مَنَازِلَ النَّاسِ عَلَيَّ قَدْرَ رَوَايَتِهِمْ عَنَّا» (٢).

درباره حیا و عقل نیز روایاتی دارد که مرحوم کلینی آن ها را چنین نقل می کند:

۶. مرحوم کلینی:

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَيْهَلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عَثْمَانَ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: هَبِطَ جَبْرَيْلُ عَلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا آدَمُ إِنِّي أَمَرْتُ أَنْ أُخَيِّرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ فَأَخْتَرْتَهَا وَدَعِ اثْنَتَيْنِ؛ فَقَالَ لَهُ آدَمُ: يَا جَبْرَيْلُ وَمَا الثَّلَاثُ؟ فَقَالَ: الْعَقْلُ وَالْحَيَاءُ وَالِدِّينُ؛ فَقَالَ: آدَمُ إِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ؛ فَقَالَ: جَبْرَيْلُ لِلْحَيَاءِ وَالِدِّينِ انْصَرِفَا وَدَعَا. فَقَالَ: يَا جَبْرَيْلُ إِنَّا أَمَرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ؛ قَالَ: فَشَأْنُكُمْمَا وَ عَرَجَ» (٣).

۷. مرحوم کلینی:

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَيْهَلِ بْنِ زِيَادٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَقْلُ غِطَاءٌ سَتِيرٌ وَالْفُضْلُ جَمَالٌ ظَاهِرٌ فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِفُضْلِكَ وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ تَسْلَمْ لَكَ الْمَوَدَّةُ وَ تَظْهَرُ لَكَ الْمَحَبَّةُ» (٤).

۸. مرحوم کلینی:

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَيْهَلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ قُلُوبَ الْجُهَالِ تَسْتَفِرُّهَا الْأَطْمَاعُ وَ تَزْتَهِنُهَا الْمُنَى وَ تَسْتَعْلِقُهَا الْخَدَائِعُ» (٥).

ص: ۱۷۴

۱- (۱) همان، ۱: ۳۶۸.

۲- (۲) همان، ۱: ۵۰.

۳- (۳) کافی، ۱: ۱۰.

۴- (۴) همان، ۱: ۲۰.

۵- (۵) همان، ۱: ۱۰.

٩. مرحوم كليني:

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَيِّهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ إِسْمَاعِيلِ بْنِ مَهْرَانَ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ» (١).

١٠. مرحوم كليني:

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَيِّهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيُّ وَالْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَبَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ» (٢).

١١. مرحوم كليني:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَيِّهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَذْبِرْ فَأَذْبَرَ؛ فَقَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحْسَنَ مِنْكَ إِلَّا كَأَمْرٍ وَإِيَّاكَ أَنْهَى وَإِيَّاكَ أَثَيْبُ وَإِيَّاكَ أَعَاقِبُ» (٣).

١٢. مرحوم كليني:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَيِّهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الدُّهْقَانِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلْبِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: بِالْعَقْلِ اسْتُخْرِجَ غَوْرُ الْحِكْمَةِ وَبِالْحِكْمَةِ اسْتُخْرِجَ غَوْرُ الْعَقْلِ وَبِحُسْنِ السِّيَاسَةِ يَكُونُ الْمَادِبُ الصَّالِحُ. قَالَ: وَكَانَ يَقُولُ: التَّفَكُّرُ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمِشُّ فِي الْمَاشِي فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ بِحُسْنِ التَّخَلُّصِ وَقَلْبِهِ التَّرْبُصُ» (٤).

ص: ١٧٥

١- (١) همان، ١: ٢٥.

٢- (٢) همان.

٣- (٣) همان، ١: ٢٦.

٤- (٤) همان، ١: ٢٨.

به نظر می رسد در صورتی که مبانی توثیق و تضعیف به درستی تبیین گردد، اثبات وثاقت سهل کار دشواری نباشد. بزرگ ترین مشکلی که توثیق سهل با آن روبرو است، تضعیف وی از سوی احمد بن محمد بن عیسی اشعری می باشد که بر پایه نگرش تقصیر آمیز اهل قم در دوران قدیم انجام شده است؛ پس از آن جاکه این بینش قابل اعتماد نیست، تضعیفی که مبتنی بر آن است، نیز پذیرفتنی نخواهد بود؛ به ویژه آن که احمد بن محمد در موارد بسیاری مرتکب اشتباهات بزرگی شده است که اعتبار اجتهاد او در حق سهل را از بین می برد. بنابراین تضعیف شیخ، نجاشی، ابن غضائری و دیگران نیز که به گمان قوی با استناد به شیوه رفتار احمد بن محمد با سهل بوده است، از مبنای درستی برخوردار نیست. همچنین احمق خوانده شدن سهل از سوی فضل بن شاذان نیز رفتاری دوگانه است که احتمالات پرشماری درباره آن وجود دارد. افزون بر این، شواهد بسیاری بر وثاقت سهل موجود است که مهمترین آن ها عبارت اند از: موضع شیخ مفید درباره سهل، توثیق او از سوی شیخ طوسی، فراوانی روایات، فراوان بودن نقل اجلاء از وی، مکاتبه او با امام عسکری علیه السلام، نرسیدن لعن و نکوهش از سوی معصومین، نگاشتن کتاب توحید و سالم بودن روایات او. برآیند این پژوهش آن است که با رد اتهامات و تضعیفاتی که درباره سهل وارد شده است و نیز توجه به شواهد پرشماری که بر وثاقت او وجود دارد، می توان وی را مورد اعتماد و موثق دانست.

در پایان خداوند متعال را بر این نعمت سپاس گذاریم که توفیق خدمت گذاری در پیشگاه علوم اهل بیت علیهم السلام را به ما عنایت فرمود. امید آن است که در این راه به ما اخلاص و تقوا عنایت کرده و آن را اندوخته ای برای روز واپسین قرار دهد.

والسلام علی عباد الله الصالحین

حسن مهدوی

اسفند ماه ۱۳۸۹ - ربیع الاول ۱۴۳۲ ق

ص: ۱۷۶





۱. قرآن کریم، رسم الخط عثمان طه.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.
۳. اراکی، محمد علی، کتاب الصلاه، بی جا: بی نا، بی تا.
۴. اصفهانی، محمد حسین، الفصول الغریبه فی الاصول الفقهیه، قم: دار الإحياء علوم اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
۵. امین، سید محسن، أعیان الشیعه، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ ق.
۶. انصاری، مرتضی، کتاب الطهاره، محقق و مصحح: گروه پژوهش کنگره، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق (ملاحظات: به اسم تراث الشیخ الأعظم قدس سره چاپ شده است).
۷. کتاب الصلاه، محقق و مصحح: گروه پژوهش کنگره، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق (ملاحظات: به اسم تراث الشیخ الأعظم قدس سره چاپ شده است).
۸. بحر العلوم، سید مهدی، رجال بحر العلوم (فوائد الرجالیه)، تهران: مکتبه الصادق، چاپ اول، ۱۳۶۳.
۹. بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الحدائق الناضره فی أحكام العتره الطاهره، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.

۱۰. برقی، ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد، الطبقات (رجال البرقی)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ق، (ملاحظات: این کتاب همراه رجال ابن داود در یک جلد چاپ شده است).
۱۱. بصری، أحمد بن عبد الرضا، فائق المقال فی الحدیث و الرجال، تحقیق: غلام حسین قیصریه ها، قم: دارالحدیث، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
۱۲. بهایی، بهاء الدین، مشرق الشمسین، تحقیق: سید مهدی رجایی، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
۱۳. ترابی شهرضایی، اکبر، پژوهشی در علم رجال، قم: انتشارات اسوه «وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه»، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۱۴. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، چاپ دوم، ۱۴۱۷ ق.
۱۵. تفرشی، مصطفی، نقد الرجال، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، چاپ اول، شوال ۱۴۱۸ ق.
۱۶. حائری مازندرانی، شیخ محمد بن اسماعیل، منتهی المقال فی أحوال الرجال، محقق و مصحح: گروه پژوهش مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۱۷. حسن بن زین الدین (صاحب معالم)، تحریر طاووسی، تحقیق: فاضل جواهری، قم: کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۱۸. منتقی الجمان، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ اول، ۱۳۶۲.
۱۹. حسینی عاملی، سید محمد جواد، مفتاح الکرامه، بی جا: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۰. حسینی، سید محمد بن محمد (سید میرداماد)، الرواشح السماویه فی شرح الاحادیث الامامیه، تحقیق: غلام حسین قیصریه ها و نعمه الله جلیلی، قم: دارالحدیث للطباعه و النشر، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
۲۱. حلّی، جمال الدین احمد بن محمد اسدی، المهذب البارع فی شرح المختصر النافع، محقق و مصحح: مجتبی عراقی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
۲۲. المقتصر من شرح المختصر، محقق و مصحح: سید مهدی رجائی، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
۲۳. حلّی، حسن بن علی بن داود، رجال ابن داود، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ش، (به همراه رجال برقی).

۲۴. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، خلاصه الأقوال فی معرفه أحوال الرجال (رجال علامه)، قم: دار الذخائر، ۱۴۱۱ ق، (ملاحظات: این نسخه از روی چاپ دوم نسخه مکتبه الحیدریه که در نجف اشرف در سال ۱۳۸۱ ق به چاپ رسیده عکس برداری شده است).

۲۵. تذکره الفقهاء (طبع جدید)، محقق و مصحح: گروه پژوهش مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، بی تا.

۲۶. مختلف الشيعه فی أحكام الشریعه، محقق و مصحح: گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ق.

۲۷. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، محقق و مصحح: بخش فقه در جامعه پژوهش های اسلامی، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.

۲۸. حلی، محقق نجم الدین جعفر بن حسن، الرسائل التسع، محقق و مصحح: رضا استادی، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

۲۹. المعتبر فی شرح المختصر، قم: مؤسسه سید الشهداء علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.

۳۰. النهایه و نکتها (نکت النهایه)، محقق و مصحح: گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.

۳۱. حلی، یحیی بن سعید، نزه الناظر فی الجمع بین الاشباه و النظائر، قم: انتشارات رضی، ۱۳۹۴ ق، (این کتاب از چاپ سال ۱۳۸۶ هجری مطبوعه الآداب نجف اشرف، عکس برداری شده است).

۳۲. خزاز قمی، علی بن محمد، کفایه الأثر، قم: انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ ق.

۳۳. خمینی، سید روح الله موسوی، کتاب الطهاره (طبع جدید)، قم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، بی تا.

۳۴. المكاسب المحرمه، محقق و مصحح: گروه پژوهش مؤسسه، قم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.

۳۵. خوئی، سید ابوالقاسم موسوی، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الروات، قم: مرکز نشر آثار الشيعه، بی تا.



۳۶. موسوعه الإمام الخوئی، مقرر: مرتضیٰ بروجردی، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، چاپ سوم، ۱۴۲۱ ق.
۳۷. خواجه‌ئی مازندرانی خاتون آبادی، (محمد) اسماعیل بن محمد حسین، الرسائل الفقهیه، محقق و مصحح: سید مهدی رجائی، قم: دارالکتاب الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۳۸. داماد، سید محمد (محقق داماد)، کتاب الحج، مقرر: شیخ عبد الله جوادی آملی، قم: چاپخانه مهر، چاپ اول، ۱۴۰۱ ق.
۳۹. راغب اصقهبانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، محقق و مصحح: صفوان عدنان داودی، بیروت: دار العلم، الدار الشامیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
۴۰. رضی الدین علی بن موسی (سید بن طاووس)، معرفه نهج الحلال من علم النجوم (فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم)، قم: دار الذخائر، چاپ اول، (ملاحظات: این کتاب از روی نسخه ای که در سال ۱۳۶۸ ق در نجف اشرف به چاپ رسیده افست شده است).
۴۱. زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
۴۲. سبحانی، جعفر، اصول الحدیث و احکامه، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ سوم، ۱۴۲۴ ق.
۴۳. کلیات فی علم الرجال، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
۴۴. سبزواری، سید عبد الأعلى، مهذب الاحکام، محقق و مصحح: مؤسسه المنار، قم: دفتر آیه الله سبزواری، چاپ چهارم، ۱۴۱۳ ق.
۴۵. سبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن، ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد، بی جا: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ سنگی.
۴۶. سیستانی، سید علی، قاعده لا ضرر و لا ضرار، بی جا، بی نا، بی تا.
۴۷. سیفی مازندرانی، علی اکبر، مقياس الرواه فی کلیات الرجال، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
۴۸. شریف رضی، ابوالحسن محمد بن حسین الطاهر ذوالمناقب، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم: انتشارات طلیعه نور، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
۴۹. صانعی پور، محمدحسن و غفاری صفت، علی اکبر، دراسات فی علم الدرايه.
۵۰. صدر، سید حسن، نهایه الدرايه، تحقیق: ماجد غرباوی، بی جا: نشر مشعر.



۵۱. صدر، سید محمد باقر، بحوث فی علم الاصول، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۵۲. قاعده لا ضرر و لا ضرار، مقرر: سید کمال حیدری، قم: دارالصادقین للطباعه و النشر، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
۵۳. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، التوحید، قم: انتشارات جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۳۹۸ ق.
۵۴. -----، الخصال، قم: انتشارات جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق، (دو جلد در یک مجلد).
۵۵. صفار، محمد بن حسن بن فروخ، بصائر الدرجات، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
۵۶. طباطبائی یروجردی، حسین، البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر، مقرر: حسینعلی منتظری، قم: دفتر آیه الله منتظری، چاپ سوم، ۱۴۱۶ ق.
۵۷. نهایه التقرير، مقرر: محمد فاضل لنکرانی، بی جا، بی نا، بی تا.
۵۸. طباطبائی حکیم، سید محمد سعید، مصباح المنهاج، بی جا: بی نا، بی تا.
۵۹. طباطبائی، سید علی، ریاض المسائل، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
۶۰. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، تهران: دارالکتب الإسلامیه، چاپ اول، ۱۳۹۰ ق.
۶۱. الرجال، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۶۲. العده، قم: چاپخانه ستاره، ۱۴۱۷ ق.
۶۳. الفهرست، تحقیق: سید عبدالعزیز طباطبائی، قم: کتابخانه محقق طباطبائی، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
۶۴. تهذیب الأحکام، تهران: دارالکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق، (ملاحظات: چاپ اول در سال ۱۳۷۸ ق انجام شده است).
۶۵. عاملی، جواد بن محمد حسینی، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، محقق و مصحح: محمدباقر خالصی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
۶۶. عاملی، زین الدین بن علی بن احمد زین الدین (شهید ثانی)، الدرایه، قم: منشورات مکتبه المفید، بی تا.

۶۷. الرعايه فى علم الدرليه، تحقيق: محمد على بقال، قم: كتابخانه آيه الله مرعشى نجفى، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
۶۸. رسائل الشهيد الثانى، محقق و مصحح: رضا مختارى و حسين شفيعى، قم: دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.
۶۹. مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، محقق و مصحح: گروه پژوهش مؤسسه معارف اسلامى، قم: مؤسسه المعارف الإسلاميه، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۷۰. عاملى، محمد بن على موسوى، مدارك الأحكام فى شرح عبادات شرائع الإسلام، محقق و مصحح: گروه پژوهش مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بيروت: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۷۱. عاملى، محمد بن مكى، الدروس الشرعيه فى فقه الإماميه، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسین حوزه علميه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۷ ق.
۷۲. غايه المراد فى شرح نكت الإرشاد، قم: دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
۷۳. عرفانيان، غلامرضا، مشايخ الثقات، قم: مؤسسه نشر اسلامى، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
۷۴. على بن جعفر، مسائل على بن جعفر، محقق و مصحح: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۷۵. عميدى، سيد عميد الدين، كنز الفوائد فى حل مشكلات القواعد، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسین حوزه علميه قم، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۷۶. غروى اصفهانى، محمد حسين، بحوث فى الاصول، قم: دفتر انتشارات اسلامى، ۱۴۱۶ ق.
۷۷. غضائرى، احمد بن حسين، رجال ابن غضائرى، تحقيق: سيد محمد رضا حسيني جلالى، قم: دارالحدیث، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
۷۸. فاضل آبى، حسن بن ابى طالب يوسفى، كشف الرموز فى شرح مختصر النافع، محقق و مصحح: على پناه اشتهااردى، آقا حسين يزدى، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسین حوزه علميه قم، چاپ سوم، ۱۴۱۷ ق.
۷۹. فاضل مقداد، جمال الدين مقداد بن عبدالله، التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، محقق و مصحح: سيد عبد اللطيف حسيني كوه كمرى، قم: كتابخانه آيه الله مرعشى نجفى، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.

۸۰. فانی مکی، سید علی، بحوث فی فقه الرجال، (تقریرات درس)، مقرر: سید علی حسین مکی عاملی، بی جا: مؤسسه عروه الوثقی، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.
۸۱. فیروزآبادی، مجد الدین، قاموس المحيط، بیروت: مؤسسه الرساله، چاپ هفتم، ۱۴۲۴ ق.
۸۲. قمی، ابن قولویه، ابو القاسم جعفر بن محمد بن جعفر، کامل الزیارات، نجف: دار المرتضویه، ۱۳۹۸ ق.
۸۳. قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، تفسیر قمی، قم: مؤسسه دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ق.
۸۴. کرکی، علی بن حسین عاملی، رسائل المحقق الکرکی، محقق و مصحح: شیخ محمد حسون، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی و دفتر نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۸۵. کشی، ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز، اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی)، محقق و مصحح: حسن مصطفوی، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ۱۴۹۰ ق.
۸۶. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق (چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۸۸ ق می باشد).
۸۷. مازندرانی، محمد بن علی بن شهر آشوب، معالم العلماء، نجف: منشورات المطبعه الحیدریه، ۱۳۸۰ ق.
۸۸. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، نجف: مکتبه المرتضویه، چاپ سنگی، ۱۳۵۰ ق.
۸۹. مقیاس الهدایه فی علم الدرایه، تحقیق: محمد رضا مامقانی، قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۹۰. مامقانی، محمد حسن بن عبدالله، غایه الآمال فی شرح کتاب المکاسب، قم: مجمع الذخائر الإسلامیه، چاپ اول، ۱۳۱۶ ق، (ملاحظات: این کتاب از روی نسخه ای با طبع قدیم افست شده است).
۹۱. مجلسی، سید محمد باقر، الوجیزه، محقق: محمد کاظم رحمان ستایش، تهران: همایش بزرگداشت علامه مجلسی، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۹۲. مجلسی، سید محمد تقی، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
۹۳. روضه المتقین، محقق: سید حسین موسوی کرمانی و علی پناه اشتهااردی، قم: بنیاد کوشانپور، ۱۳۹۹ ق.
۹۴. لوامع صاحبقرانی، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.
۹۵. محمد بن حسن بن زین الدین (ابن الشهید)، استقصاء الاعتبار فی شرح الاستبصار، محقق و مصحح: گروه پژوهش مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.



۹۶. مشکور، محمد جواد، تاریخ شیعه و فرقه های اسلامی تا قرن چهارم، بی جا، بی نا، بی تا.

۹۷. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، دو جلدی، قم، انتشارات اسماعیلیان، بی جا، بی نا، بی تا.

۹۸. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، شرح عقائد الصدوق أو تصحیح الاعتقاد، قم: انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

۹۹. موسوی عاملی، محمد بن علی، (صاحب مدارک)، نهایی المرام فی تتمیم مجمع الفوائد و البرهان، تحقیق: حسین یزدی و علی پناه اشتهاردی، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

۱۰۰. موسوی غریفی، محی الدین، قواعد الحدیث، تحقیق: محمد رضا غریفی، بی جا: مؤسسه السیده المعصومه علیها السلام، چاپ پنجم، ۱۴۲۹ ق.

۱۰۱. میلانی، سید محمد هادی بن جعفر حسینی، محاضرات فی فقه الإمامیه، محقق و مصحح: فاضل حسینی میلانی، مشهد: مؤسسه چاپ و نشر دانشگاه فردوسی، چاپ اول، ۱۳۹۵ ق.

۱۰۲. نائینی، سید محمد حسین، اجود التقريرات، قم، انتشارات مصطفوی، ۱۳۶۸.

۱۰۳. نجاشی، ابو الحسن احمد بن علی بن احمد، فهرست أسماء مصنفی الشیعه (رجال النجاشی)، محقق و مصحح: سید موسی شیرازی زنجانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ ق.

۱۰۴. نجفی، محمد حسن بن باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، محقق و مصحح: عباس قوچانی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم، بی تا.

۱۰۵. نراقی، ابوالقاسم، شعب المقال فی درجات الرجال، تحقیق: محسن احمدی، قم: کنگره بزرگداشت علامه نراقی، چاپ دوم، ۱۴۲۲ ق.

۱۰۶. نوری، میرزا حسین، خاتمه المستدرک، محقق و مصحح: گروه پژوهش مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.

۱۰۷. وحید بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل، التعليقه علی منهج المقال، چاپ سنگی قدیمی.

۱۰۸. حاشیه مجمع الفوائد و البرهان، محقق و مصحح: گروه پژوهش مؤسسه علامه مجدّد وحید بهبهانی، قم: مؤسسه علامه المجدد الوحيد البهبهانی، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.

۱۰۹. فوائد الرجاليه.

